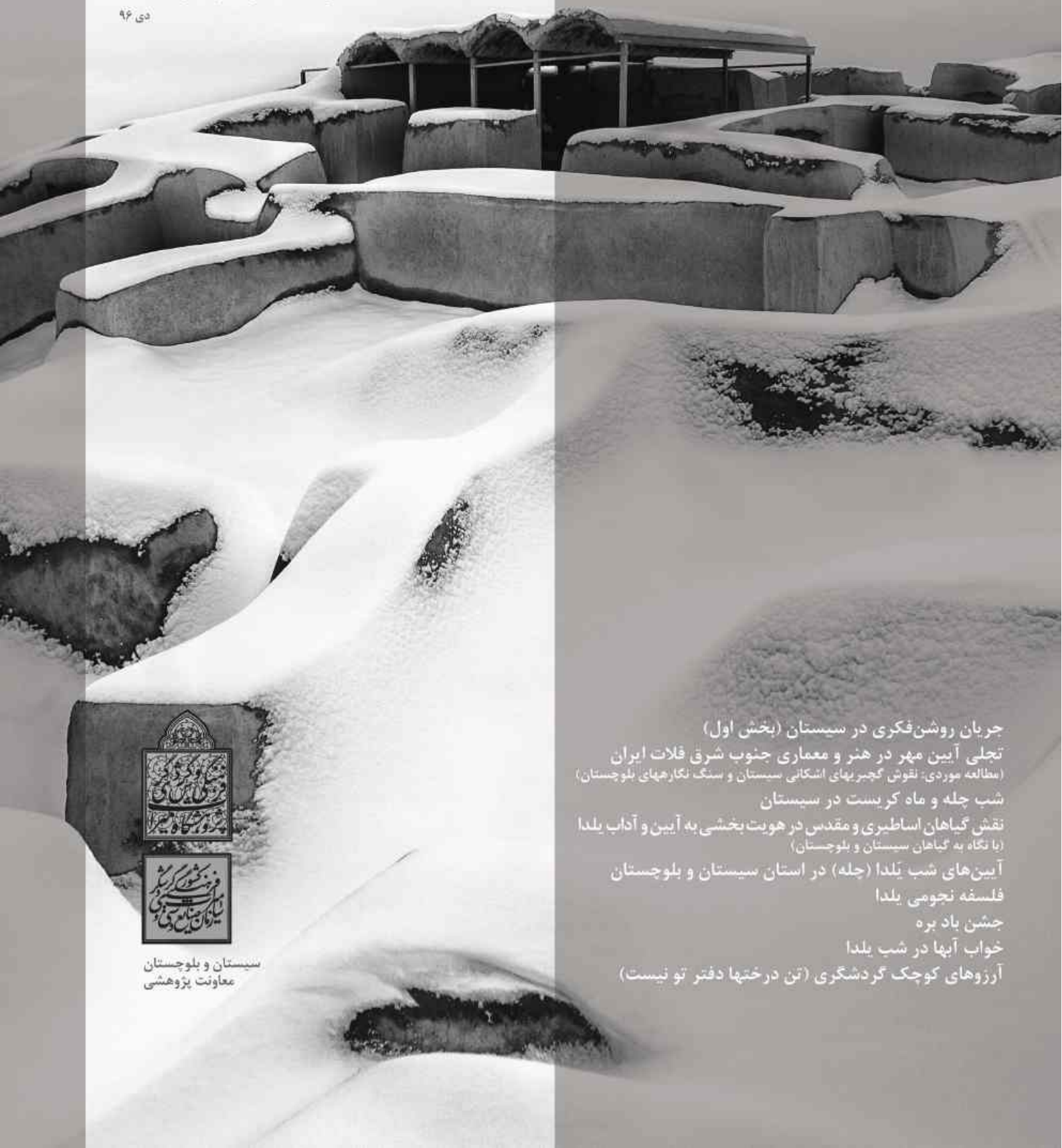


# qob

ISSN:3534-2588

ماهنامه تخصصی میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

دی ۹۶



جریان روشن فکری در سیستان (بخش اول)

تجلی آیین مهر در هنر و معماری جنوب شرقی فلات ایران  
(مطالعه موردی: نقوش گچبریهای اشکانی سیستان و سنگ نگاره‌های بلوچستان)

شب چله و ماه کریست در سیستان

نقش گیاهان اساطیری و مقدس در هویت بخشی به آیین و آداب یلدا  
(با نگاه به گیاهان سیستان و بلوچستان)

آیین‌های شب یلدا (چله) در استان سیستان و بلوچستان

فلسفه نجومی یلدا

جشن باد بره

خواب آبها در شب یلدا

آرزوهای کوچک گردشگری (تن درختها دفتر تو نیست)



سیستان و بلوچستان  
معاونت پژوهشی



کاو: ماهنامه تخصصی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان



ساحب امتیاز: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری  
مدیر مسئول: کامبیز مشتاق گوهری  
مدیر اجرایی: فرشید فیروزیان  
سرپرست: کاشوم سزی  
ویراستار و ناظر چاپ: گیتی کشتیان  
مقتضی آراء: ابوالفضل برنا  
سرویس عکس: نسرالله کوهکن  
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

نشانی:

راه‌آهن، بازار شهید مطهری، خیابان امتداد، موزهی منطقه‌ای جنوب شرق، معاونت پژوهشی، مجله کاو

تلفن:

۰۹۳۹۲۹۹۱۴۸۷ و ۰۵۲۳۲۲۵۳۰۲ (داخلی ۲۷۵)

پست الکترونیکی:

kavmagazineinfo@gmail.com

شماره استاندارد بین‌المللی: 2588-3534

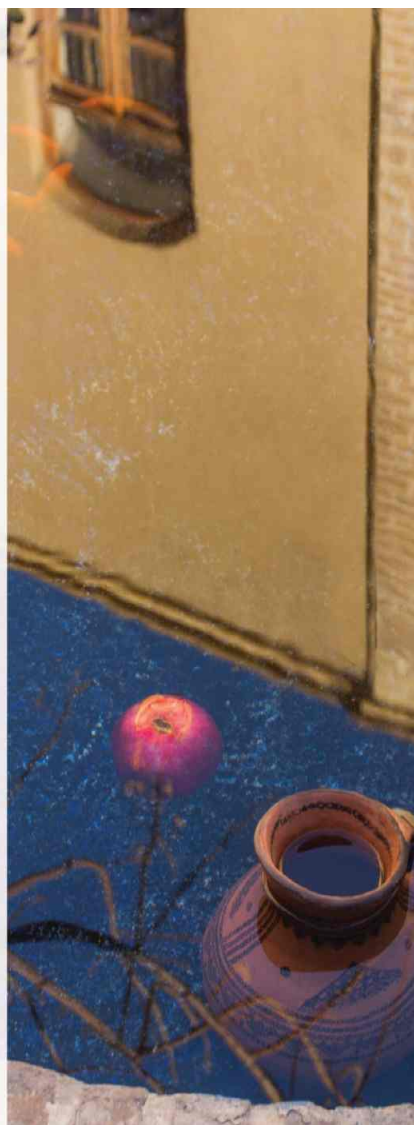


(کاو در ویرایش و خلاصه کردن مقالات آزاد است)  
- مقالات پژوهشی لازم است با قیمت مقالات کاو که در سایت اداره ی کل بارگذاری شده است، نگاهته شود.  
- مطالب درج شده در مقالات لزوماً دیدگاه گردانندگان کاو نیست.

- مجله کاو در مجموعه معاونت پژوهشی اداره ی کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان و زیر نظر این معاونت تهیه و تنظیم می شود.



مجله ی کاو برای هرچه بهتر شدن محتوای مطالب نشریه، پذیری انتقادات و پیشنهادات خوانندگان معترم است.



## پذیرش دانشجو بدون کنکور مقاطع کاردانی و کارشناسی

مرکز علمی کاربردی میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

### مقطع کارشناسی حرفه ای :

کارشناسی حرفه ای گردشگری  
کارشناسی حرفه ای طراحی و الگوسازی پوشاک  
(در دو گرایش لباس مجلسی، خانگی و لباس اقوام)  
کارشناسی حرفه ای صنایع دستی، صنایع سنگی

### مقطع کاردانی حرفه ای :

کاردانی حرفه ای گردشگری  
کاردانی حرفه ای طلا و جواهر، تراش سنگ های قیمتی  
کاردانی حرفه ای صنایع دستی، سفال و کاشی سنتی  
کاردانی حرفه ای صنایع دستی، مصنوعات چوبی  
کاردانی حرفه ای صنایع دستی، مصنوعات سنگی  
کاردانی حرفه ای طراحی و الگوسازی پوشاک



پذیرش، مشاوره تحصیلی و شغلی رایگان و کسب اطلاعات از ساعت ۸:۰۰ صبح الی ۱۴:۰۰ با مراجعه حضوری به دانشگاه و تماس تلفنی انجام می پذیرد.

آدرس: خیابان امام خمینی، تقاطع خیابان کفعمی  
مرکز علمی کاربردی میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری  
تلفن تماس: ۰۵۴ - ۳۳۲۱۱۲۰۰



دانشگاه جامع  
علمی کاربردی



ایران‌شهر - روستای هودیان / نمرالله کوهکن

## فهرست

- ۲ • جریان روشن‌فکری در سیستان (بخش اول)
- ۲۵ • تجلی آیین مهر در هنر و معماری جنوب شرق فلات ایران
- ۳۷ • بررسی تطبیقی جرم تخریب آثار باستانی در حقوق ایران و فرانسه
- ۴۱ • شب چله و ماه کریست در سیستان
- ۴۴ • نقش گیاهان اساطیری و مقدس در هویت بخشی به آیین و آداب یلدا
- ۵۳ • آیین‌های شب یلدا (چله) در استان سیستان و بلوچستان
- ۶۱ • فلسفه نجومی یلدا
- ۶۴ • جشن یاد بره
- ۶۶ • خواب آنها در شب یلدا
- ۶۷ • آرزوهای کوچک گردشگری

## سر مقاله

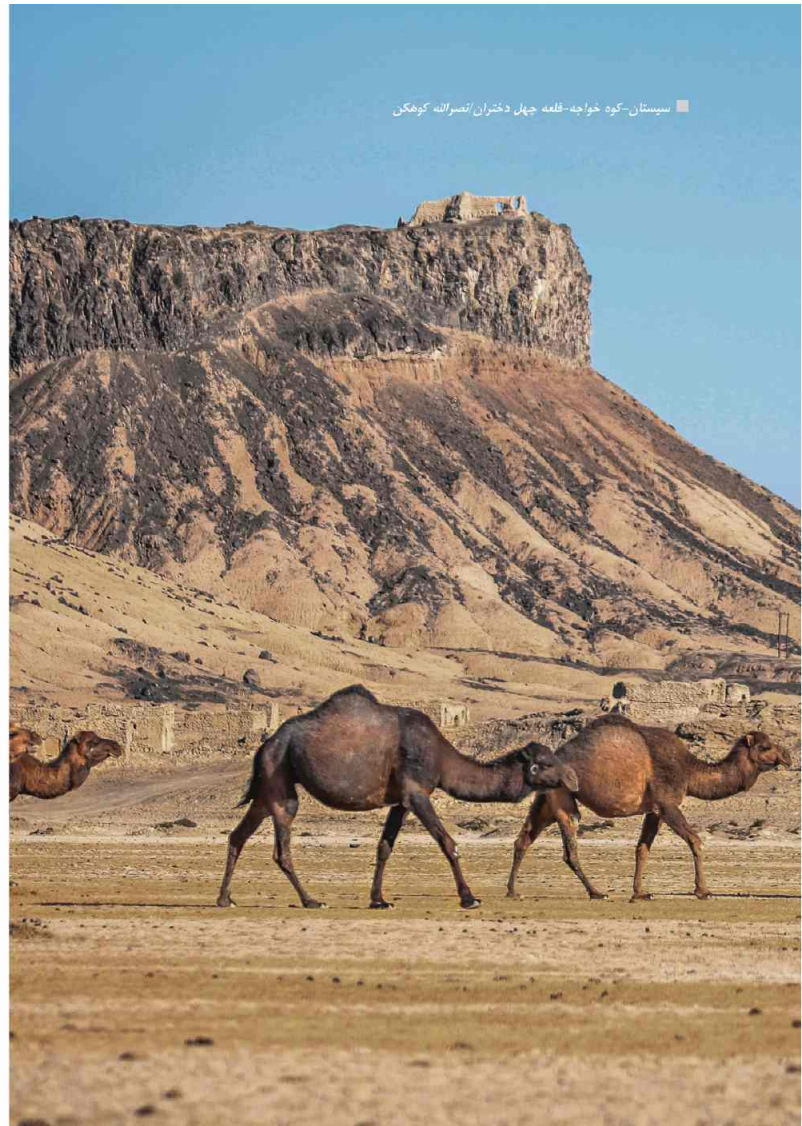
روز اول دی ماه، روزی است که از مبارزه‌ی شب با نور حاصل شده و تولد و پیروزی خورشید است برای مردم ایران زمین. از این رو این شماری کاواختصاص داشت به شناخت ریشه و آیین‌ها و نشانه‌های شب چله (یلدا) در فرهنگ و هنر ایرانی و به طور خاص استان سیستان و بلوچستان.

بررسی شکل‌گیری جریان تفکر و اندیشه و یا آن‌طور که نویسنده‌ی مقاله بیان داشته؛ جریان روشنفکری در سیستان سرآغاز مطالب این شماره است. در ادامه با مقاله‌ای با عنوان تجلی آیین مهر در هنر و معماری جنوب شرق فلات ایران، نقوش مرتبط با آیین مهر در گنجبری‌های اشکانی سیستان و سنگ نگارهای بلوچستان مورد توجه قرار گرفته‌اند. شب چله و ماه کریست در سیستان و نقش گیاهان اساطیری و مقدس در هویت بخشی به آیین و آداب یلدا با توجه به عناصر گیاهی مرتبط در استان سیستان و بلوچستان از مطالب دیگر این شماره است. همچنین در این شماره به فلسفه‌ی نجومی شب یلدا و جشن‌های زمستانی پرداخته شده است. شب چله با موضوعات اساطیری زیادی در ارتباط است در این رهگذر آخرین مطلب یلدایی کاو دی ماه نوشته‌ای است که از خواب رفتن آب‌ها در شب چله سخن می‌گوید.

صفحه‌ی آرزوهای کوچک گردشگری هم کماکان جایگاه خود را در کاو حفظ کرده و این‌بار به موضوع محیط زیست مکان‌های گردشگری و وظایف سازمان‌های مردم نهاد و مردم در قبال این آثار پرداخته است.

باری مثل همیشه کاو خودش را از نقد و نظر دلبوژان تاریخ و فرهنگ و هنر این سرزمین بی‌نیاز نمی‌داند و برای بقای خود، همکاری همه‌ی پژوهشگران و علاقمندان را ضروری می‌داند.





## جریان روشن فکری در سیستان بخش اول

غلامرضا عمرانی

این بار شهر نویای کهن‌راد من - که ده‌پانزده سالی زودتر از رستن من با سر و روی خاک‌آلوده از دل خاک تاریخ برخاسته و هنوز فرصت نیافته‌م بود گرد از شانه و کاکل بیفشاند - در سال‌های نخست تولد... (عمرانی، غلامرضا، ۱۳۸۸: ۴۹۰)

”حال اگر بخواهیم جریان روشنفکری یا هر جریان دیگری را در این جا شناسایی کنیم، باید به همین یک «گل جا»<sup>(۱)</sup> چنگ بیندازیم؛ چون روستاهای بی‌شمار و از صان آن‌ها دربرینه و ریشه‌دار سیستان، به فرض ریشه‌دار بودن در سنت‌ها هم، نتوانستند در شهر زایل - که مرکز فرهنگی ۸۰-۷۰ سال اخیر انگاشته می‌شود - و در تولد و شکل‌گیری آن اثر مستقیم یا حتی غیرمستقیم بگذارند. این شهر نویا بود که با بوروکراسی (- دیوان‌سالاری؛ حکومت سازمان‌های اداری و کارمندان آن بر جامعه) نوپدید - که خود از مرکز می‌گرفت و بر روستاها اعمال می‌کرد - روستاها را به سرعت مغرب و تسلیم قدرت خود ساخت و روستایی‌ما، باز هم به فرض ریشه‌دار بودن، شهر دیوان‌سالار تصمیم‌گیرنده را به زعامت بدیورفت و خود را درست تسلیم آن کرد. از نشانه‌های آن هم این که مراکز پراکنده‌ی تصمیم‌گیری روستایی - منظوم نه همی روستاها بلکه فقط قطب‌های تصمیم‌گیرنده و تصمیم‌سازنده در گذشته است؛ مثل دولت‌آباد، پنجار، سه‌کوهه، حلال‌آباد، کجیان، جزینک، دوست‌محمدخان، گوری، یلگی، قلعه‌نو، بزی، نورمحمدخان و ... - سعی کردند و حتی به جرات می‌توان گفت بیشتر سعی کردند خود را با شهر و دیوان‌سالاری آن تطبیق دهند و آخرین مرحله‌ی تطبیق را نیز، از نوع تن دادن کامل به قدرت، در سال‌های پس از خیزش نوزده بهمن ۱۳۲۰ شاهد بودیم.“

با توجه به این مقدمات می‌توان به یقین گفت جریان‌های که داریم به جست و جوی آن برمی‌آییم، هرگز دارای جهت از روستا به شهر نبوده‌است. دگردیسی مراکز قدرت روستایی - همان‌ها که نام بردم و نیز چند مرکز معدود دیگری که بعداً بنابه مصالحی شکل گرفت - به طور مطلق در این مرحله به انجام رسید و پرونده‌اش برای همیشه به کتابی نهاده شد و خیال دیوان‌سالاران را از این حثت آسوده ساخت.

این که روشن فکری چیست و از کدام آبشخورها سرچشمه می‌گیرد و روشن فکر کدام است، پرسشی است بسیار کلی؛ اما اگر بخواهیم پیشینه‌ی آن را نیز دریابیم، شاید نه راهی به جایی ببریم و نه در این مجال و مقال بدان چندان نیازمند باشیم؛ زیرا از یک بعد، جریانی است همسایه و همپایه‌ی تاریخ بشری و از سوی دیگر پرسشی است که به‌طور جدی از همین یکی دو قرن اخیر سرچشمه گرفته و نفع یافته و بشر را به خویش مشغول داشته یا علاقمند ساخته است و فعلاً در این نوشته جای کنکاش بیشتر در چند و چون آن نیست.

با این همه بگذارید خیالتان را راحت کنم؛ من در سیستانی که می‌شناسم، هرگز در جست و جوی رگه‌های روشنفکری برنمی‌فهمم و نتوانم آمد؛ زیرا این جستن به گمان من جستن شیء مهوم است با چشم بسته، در فضایی تاریک، در حالی که چنان شینی در آن قضا وجود ندارد.

البته گفتم سیستانی که من می‌شناسم؛ چون من از ۱۳۲۷، شاید از اوایل سال ۱۳۲۷ تا دهم مهر ۱۳۴۳ به صورت مداوم در آن سیستان، در سیستانی که من می‌شناسم، در شهر زایل، زیست‌ام. آن سیستانی که من می‌شناسم، در آن بازه‌ی زمانی، یک سر در سنت داشت و یک سر نیز در نجدده و البته همین جا بپذیریم نه در سنت کهن راستین ریشه‌دار و نه در تجدید اصیل و مایه‌دار؛ زیرا شهر زایل، یعنی مرکز سیستان بصورت طبیعی رشد نکرد تا شهر شود و براساس سنت‌های ریشه‌دار چوشیده از درون شهر شود. زمزمه و جاذبه‌ی شهر شدن دو روستای نزدیک به هم - که نگارنده دانستل آن را در ضمن پیش گفتار جلد نخست گویش سیستان، چاپ دوم، پیوست یک، آورده است - گروه‌های ناهمگن نامتجانسی را از این جا و آن جا به این منطقه کشاند و دو روستای نزدیک به هم را به هم نزدیک‌تر کرد و به ضرب بخشنامه و آیین‌نامه‌ی دولتی ناگهان شهری به نام زایل هویدا شد.<sup>(۱)</sup>

جای دیگری نوشته‌ام که این شهر چه‌گونه از دل تاریخ برآمد؛ شهر زایل ازدهایی چندین هزارساله و چندین هزار سر بود که هر بار از گوشه‌ی خاک سیستان سری برمی‌آورد و تا به خود پنجند، عرصه و عرضی شمشیرهای خون‌بار اسفندبارها و بهمن‌ها و شارب‌ها و تیمورها و گلندیسیت‌ها می‌گشت و دوباره در دل خاک فرومی‌شد تا بهاری دیگر از افق برآید و آن را در جایی دیگر برویاند.

شاید- البته فقط می‌گویم شاید- اگر این جریان برعکس می‌بود، نتیجه جز این می‌بود که من امروز بر روی کاغذ می‌آورم. امروز این «شاید» را هم با قید احتیاط می‌گویم؛ زیرا نه برای نفی آن هیچ دلیل موجهی دارم و نه برای اثبات آن؛ اما چیزی از درون به من می‌گوید بعید نبود که اگر جریان برعکس می‌شد، نوزایی فکری – که مورد نظر نگارنده است- دیگر نه براساس خوندها و خوانند‌ها بلکه برائ تجریبی حاصل از عمل و تعامل برخاسته از آن صورت می‌گرفت و شاید این یک می‌توانست مانع و تأثیر گذارتر نیز باشد.گاهی فکر می‌کنم. با اندکی جست‌وجو می‌توان مدارکی برای تشکدن این باور بر کرسی استدلال ارائه کرد که روستاهایی مثل خمک، بنجار، دوست‌محمدخان و … آن می‌توانستند و مجال آن را می‌یافتند که به‌صورتی طبیعی رشد کنند و بدل به شهر شوند، موضوع بحث امروز ما جز این می‌بود؛ زیرا سنت‌های ریشه‌دار فرهنگی حاکم بر این آبروستاها می‌توانست بدل به فرهنگی پایاد یک‌پارچه و پویا شود. آنچه از گردهم‌ای‌های سالانهٔ خمک به‌پهانی برگزاری مراسم و جشن‌های ملی در خاطره‌ی کلان‌سالان است و امروزه می‌توان آن‌ها را در شمار جلوه‌هایی خوشایند و معنادر از خرد جمعی به‌شمار آورد، خود می‌تواند به‌عنوان یک دلیل پذیرفتنی بر این ادعا ارائه شود. یک نمونهٔ فرهنگی- مذهبی دیگر را مثال می‌زنم؛ برگزاری غلغله‌خیز و شورانگیز مراسم شبیه‌خوانی را در اکثر روستاهای بزرگ سیستان وقتی با اجرای همان مراسم پرهزینه در شهر زایل بسنجیم، به این باور می‌رسیم که مردم زایل حق داشتند اگر بتوانند

ده روز نخست محرم را برای دین این مراسم در روستاها بگذرانند و اگر دست ندهد، دست‌کم هر روز از ساعت دو بعد از ظهر در گوما یا سرمای طاق‌فرسا، با هر وسیله‌ی ممکن جاده‌ی شهر به بنجار را بپیمایند؛ مراسم را ببینند و شب هنگام به شهر برگردند و باز فرود!

بنجار را در این جا نه به‌عنوان بهترین نمونه، بلکه به‌عنوان نزدیک‌ترین گزینه در رقابت با شهر می‌آورم، در حالی که به تصدیق همگان و بدون نفی نکات مثبت شبیه‌خوانی بنجار از دیدبان‌گان و رویدگان آن سال‌ها، روستاهای دیگری در این زمینه چنان پیشگام بودند که در عرصه‌ی رقابت نمی‌توان و نباید آن‌ها را با هم بسنجید؛ چراکه هر یک صاحب مزیت یا مزیت‌هایی تکرارناشدنی و منحصر به‌فرق قلنداد می‌شد.

روشن است که در سنت‌های فرهنگی حاکم بر روستاها، به ویژه روستاهای کهن‌تاریخ، چیزی ارزنده در آن مایه‌های به خردکننده هست که شاهد چنین صحنه‌هایی باشیم. هر که در روستا زیسته- باز هم به‌ویژه همان نوع روستاها که تعدادشان هم در سیستان بسیار بوده‌است <sup>(۱۳)</sup> و هر یک به

دلیلی، قطب منطقه‌ای به‌شمار می‌آمده‌اند- شاهد تجمع‌های مردمی و رایزنی‌های همگنی بسیار هم بوده‌است؛ مشارکت خرد و کلان مردان و حتی بخشی از زنان روستا در این رای زنی‌ها سرمایه‌ای ارزنده از جریانات مردمی برای حل و فصل و رتق و فتق و حل و عقد مسایل و مشکلات منطقه به‌شمار می‌رفته و تداوم آن می‌توانسته امید مردم را برای رسیدن به مرحله‌ی تازایی از تفکر و رشد خرد جمعی افزایش دهد، درصورتی که چنین جریانی، به دلیل تفاوت نوع معیشت در شهر امکان بروز و ظهور نداشت‌ه‌ست؛

بعنوان مثال نبود یا کم‌بود و یا حتی وفور زیان‌آور آب را، در مقطعی از زمان، در یک منطقه‌ی روستایی، با شهری مثل زایل آن روز بسنجیم؛ این موضوع در شهر به یک نفر یا یک نهاد، مثلاً اداره‌ی آبپاری یا سازمان آب و در نهایت به سلسله‌مراتبی که به رأس هر ام آن تشکیلات ختم می‌شده، مربوط بوده‌است و هست و او یا آن نهاد تصمیم‌گیرنده باید به رافع و رجوع آن می‌پرداخته و هم‌گنون نیز این رویه ادامه دارد؛ اما در یک منطقه‌ی روستایی، همه با هم در برابر چنین جریان و چنین جریانیتی بسیج می‌شده و با کار جمعی یا خرد جمعی به رویارویی با آن برمی‌خاسته‌اند. البته نقش اساسی سردار و خان و کشاد و میراب و میاشتر و پاکار (powkhar) و canak را به‌تکلی نمی‌توان انکار کرد؛ اما اینان همه نیروهای مردمی‌اند.

این موضوع برخاسته از فرهنگ ویژه‌ی روستا و همانندهای آن می‌توانست باعث رشد همگنی مسئولیت‌پذیری گردد که دستاوردهای آن در آینده نیز به مصرف رشد همه‌جانبه‌ی عمومی و همگایی برسد.

برگردیم به شهر تا ببینیم آیا می‌توان از چنین ملفعی‌ای <sup>(۱۴)</sup> انتظاری درخور یک جامعه‌ی فرهنگ‌مدار داشت یا نه؛ شهر کیونی از تلقیق چند جریان متفاوت و حتی مخالف و متعارض- که به هر حال به‌ضرورت اتحاد در سرنوشت، نه اتحاد در مشی و سنت و مرام، یک‌جانشین شده بودند- بر سر پا ایستاد و به حیات لاک‌پشتی خودش ادامه داد. این چند جریان را تا آن جا که حافظه باری کند، در این جا می‌آورم. این بحث را در دو بخش پی می‌گیریم؛ نخست طبقات باشند و مؤثر در جریان روشن‌فکری، دوم بایسته‌های ایجاد محیط فرهنگی و روشن‌فکری؛

**۱) نخست طبقات باشند و مؤثر در جریان روشن‌فکری**
بر این، در همین جا بیفزایم که غرض نه برتر دانستن بومی بر غیر بومی و نه انتقاد و عیب‌جویی این شاکله است؛ تنها به واقعیت موجود می‌پردازم. باشد که از آن، بتوان راهی به دهی برد؛ باشندگان و دوام‌هندگان حیات شهر زایل این چند طبقه بودند:

***الف) طبقهٔ دیوان‌سالار*** (بوروکرات)- که در این جا آشکارا منظوم کارمندان ادارات دولتی است) <sup>۱۵</sup> که نسل نخستشان تقریباً همه غیروومی بودند؛ و البته اگر واقع‌گرایانه به موضوع بنگریم نه آرمان‌جویانه، جز این هم نمی‌بایست انتظار داشت؛ آن هم از شهری که در سال ۱۲۱۶ شمسی تنها یک دیستان ۶ کلاسه‌ی پیرانه و یک دیستان ۴ کلاسه‌ی دخترانه دارد و برای نخستین بار هم در ۱۲۱۵ کلاس اول دیورستان در آن شهر گشوده می‌شود. (سیاسر، قاسم و محدثی رخشای، ۱۳۷۴: ۲۳۴) و در نسل‌های بعدشان هم، به چندین دلیل- که در این جا مجال یادکرد آن‌ها نیست- غلبه با غیروومی بود؛ به‌ویژه در مقام‌های مؤثر و تصمیم‌گیرنده.

بیشتر است جای «غلبه» را با «تتمات خواهی» عوض کرد و برای اثبات آن یک نگاه به سیاهه ی رؤسای اداره ی فرهنگ (آموزش و پرورش) زایل از ۱۲۰۱ تا ۱۲۵۷ خورشیدی کافی است تا این تمات خواهی مفهوم شود. در این سیاهه نام ۲۶ تن آمده‌است. چند تن از آنان بومی هستند؛ این جا دیگر موضوع کمبود تحصیلکرده ی متخصص و کاردان بومی، به ویژه در ده سال پیش از انقلاب، اِدا مطرح نیست؛ بی‌شود (۱) هم داریم؛ باوجود این سیاهه ی مزبور در دسترس است؛ نگاهی به آن باید انداخت تا این سخن درست مفهوم گردد. سیاهه را به این نشانی می‌توان یافت (سیاسر، قاسم و محدثی رخشای، ۱۳۷۴: ۲۰۰-۲۱۶).

پیش‌ش اساسی- و اگر بتوان نامش را مطالبه هم گذاشت- این است که این فرهنگ آبا ا آن چنان سترون بود که در تمام

۱- البته باید این مطلب را هم برای نتیجه‌گیری درست و به‌دور از ملاحظات و وجهه‌گیری، مریب یادآوری کرد که دیولساری حاکم بر این شهر کهن‌تاریخی مشخص و دقیق دارد- و چنان که در متن بارها یادآور شیم- از درون برجوش‌بهدشت دیولسالاران را نیز براساس این پیشینه می‌توان به ظاهر امر حکایت از احداث و توسعه‌ی شهر نصیرباد داشت، را در یادداشت‌های زیر می‌بینیم:
پیشتر آمد که این شهر از پیوستن دوروستای حسین آباد ونصرت آباد پدید آمده‌حال با مراجعه به بخشی از اسناد معتبر موجود- که همه از اسناد متکثر تراوده- به تاریخ متکثر آن پیوسته‌ست، ترجمه و تدوین دکتر حسن احمدی، ۱۳۷۸: ۱۲۷، این قلمه وقتی به‌عنوان مآثرک نظامی به خفان علم می‌رسد، با

این که فرار است آن منطقه کرسی سیستان باشد، خودخواهانه ورود اهالی سیستان را به آن دادن بخشن می‌کنند تا آن جا که هر سیستانی که به هزار رحمت برای تأمین دارو و لوازم دیگر به آن جا اعزامی رود می‌گیرند. باید تا پیش از غروب آفتاب شهر را ترک کند و- ظاهر امر حکایت از احداث و توسعه‌ی شهر نصیرباد داشت، تمام سکنه‌ی شهر جدید را اهالی قلن وخرسان تشکیل می‌دهند؛ اما قلن و روستای حسین‌آباد سیستانی هی اصل سکونت دارند». به نقل از: کلبیان افغان سمیت: از: جغرافیای تاریخی سیستان، ترجمه و تدوین دکتر حسن احمدی، ۱۳۷۸: ۱۲۷، این قلمه سکنان قلمه ی نصیرباد از قلن هستند و به هیچ

سیستانی اعزامی زندگی در آن قلمه داده نمی‌شود و افرادی هم که در طول روز برای خرید به بازار نصیرباد می‌آیند، باید لاله‌شمن را راجه‌یان ببینند و هنگام غروب که دراهای قلمه بسته می‌شود، از آن خارج گردند». بیت چارلو افوراد، شیع طامون از دنیا رفند؛ و «از سکنه نصیرباد یک نفر بیا کسی زندملمد است»جغرافیای تاریخی مهرداد رهبری، انتشارات بزرانه، ۱۳۶۹، چاپ اول، ص: ۱۲۵، گمان می‌کنم اینک مملعه‌روشن شده باشد.

امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران می ۱۲۶۱، دیگر آن که به روات روایان آثار ونگان اخبار ووطنیان ترکوشکی نصیرباد نامی با نزدیک به تمامی اهالی نصرت‌آباد، به‌اعت شیع طامون از دنیا رفند؛ و «از سکنه نصیرباد یک نفر بیا کسی زندملمد است»جغرافیای تاریخی مهرداد رهبری، انتشارات بزرانه، ۱۳۶۹، چاپ اول، ص: ۱۲۵، گمان می‌کنم اینک مملعه‌روشن شده باشد.

اینک این بخش از ساکنان را- که خود را صاحب اختیار می‌دانند، دیولسالاران نسل یا دست‌عی نخست و ائیل را پس از این تاریخ و برای اعمال حاکمیت حکومت تازه می‌ایند، دسته‌ی دوم به‌شمار آریم.

۵۷ سالی که در قرن اخیر بر آن گذشت، حتی چهار نفر بومی نیز نتوانست تربیت کند که بتوانند رئیس فرهنگ شهر خودشان باشند؟

**ب:** طبقهٔ نیروی قهریه شامل ارتش، ژاندارمری و شهرپایانی که بعضی و فقط بعضی از سربازان و امیران و … دون‌یابگانشان از نیروهای بومی تأمین می‌شدند و اغلب نزدیک به همه‌ی آنان- تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان اصلی- بی هیچ ارتباط و پیوندی با مردم محلی و بومی، ساکن خیابان‌های منتهی به پادگان سواره نظام بودند؛ **پ:** طبقهٔ کسبه، بازرگانان و خردبیشه‌ها و صاحبان حرفه- و از دسته‌ی اخیر به‌ویژه کفاشان- که باز هم بیش از یک دوم آنان را باید شهروندان موقت مهاجر به شمار آورد؛ اگرچه بعداً این طبقه بیشتر در آن جا ریشه دوآندند و ماندگار شدند؛

از این طبقه، یعنی صاحبان حرفه‌هایی از قبیل زرگری، مسگری، آهنکری و درودگری و حتی از قبیلر، در نسل نخست، هیچ یک بومی نیست؛ آهنکرها، مسگرها و درودگرها کوچ‌روها یا اسکان نیافتگان نامیردار به çalli و tortabib و koçowi هستند که چند خانواده از آنان بنابرضرورت ماندند و برخی از همینان در بازار آهنکرها، نشن جنوب شرقی میدان قبرستانی برای همیشه اسکان یافتند و دارای مغازه و کارگاه شدند و باقی بنابه تناسب و سازگاری هوا ساخته های خود را در کوچه و خیابان عرضه میکردند.

<sup>[1]</sup> ماهنامه کار آیدیه ۱۳۶۶ شماره ۸

<sup>[2]</sup> ماهنامه کار آیدیه ۱۳۶۶ شماره ۸



روزگرا نیز ریشه ی هندی و پاکستانی داشتند. آرایشگرهای نخستینه همان کیشه‌کشهای حمام بودند که روزها بساطشان در میدان قبرستانی گسترده بود. باز هم از اینان، کسانی که ملازمت وابسته مثل لیف و کبسه و روشور و گل سرشور تولید و عرضه می‌کردند، نیز غریبومی و عمدتا از اهالی جنوب خراسان بودند.

ته: طبقهٔ صاحبان مشاغل مثل عکاسی، چاپ و دارو و درمان که خود، درست- منهای یکی دو استثنایی که پس‌تر شکل گرفت- دراختیار سه خانواده‌ی کاملاً بیکانه و مهاجر و دگرگینش بود.

این صاحبان مشاغل ویزه- تا آن جا که نگارنده می‌داند- بخشی از ۲۴ خانواری بودند که از سال ۱۳۲۰ ش. به زایل آمدند و ماندگار شدند. برخوردهای کم و بیش قهرآمیز با آنان و تعاملات و تعارضاتشان با گروه‌های ویزه، جؤ ناسانی علیه آنان به راه انداخت و عده‌ای از آن‌ها تاگزیر از ترک سیستان شدند و «خانواده‌هایی که در زایل باقی ماندند، ـ داری سه مغازه‌ی عکاسی، داروخانه و چاپ‌خانه بودند. به منظور مبارزه با آنان و با تشویق اِستانه صبر، علی سلوکی، عکاس‌خانه، مرتضی علوی، داروخانه و محمد امین چاپ‌خانه‌ای تأسیس کردند و بدین گونه فعالیت اقتصادی آنان محدود شد. از آن پس به توصیه‌ی اِستاله صدر اداره‌های دولتی کارهای چاپی خود را به چاپ‌خانه‌ی امین می‌دادند» (صدر حسینی، ۱۳۸۸، ۲۰-).

ته: طبقهٔ صاحبان مشاغلی مثل عطاری و داروهای گاهی و بهداشت سنتی که تقریباً همه اهالی خراسان جنوبی بودند، میان این طبقه بعداً کسانی از حائوری‌ها و هزاره‌های مهاجر نیز یافت می‌شدند؛

ج: طبقهٔ معلمان، مدیران و دبیران که تا دوسه نسل، همه غریبومی بودند <sup>(۱)</sup> و در نسل‌های بعد هم جز دو یا سه نفر از تأثیرگذاران سیستانی، بقیه باز هم از سایر شهرستان‌ها تأمین می‌شدند؛ تا سال‌های پایانی حضور من در سیستان که تاگزیر، شمار معلمان بومی افزایش نسبی و اندک یافت؛ ج: طبقهٔ پزشکان و مشاغل وابسته مثل تریقات که کلاً غیر بومی بودند؛ از دو داروخانه‌ی شهر نیز یکی سیستانی بود<sup>(۲)</sup> و دیگری مهاجر بهایی؛

ج: طبقهٔ محرومان از سرزمین‌های اصلی، عمدتاً همسایگان شرق و جنوب شرقی کشور و پناهندگان دچار لغات اعم از شیخ و خاوری و بوبری و هزاره‌جات، <sup>(۳)</sup> می‌آورد؛ این شخصی را به عنوان یک طبقه در این جا می‌آورم؛ چراکه به‌تفصیلی کار یک طبقه را انجام داد و اگر به جای او لشکری از هم ضعیف‌هایش نیز در این میدان حضور می‌داشت، نمی‌توانست گسترده‌تر و هدفمندتر از این عمل کند؛

ته: چی‌سنگ و طبقه‌ی تِجار خارجی که تنها همین یک اسم از آنان را به خاطر می‌آورم؛ آن هم به دلیل مسلمان شختن و تغییر نامش از چی‌سنگ به حسین‌علی محمدی (امیدوارم اشتباه نکرده باشم) و شور و هیاهویی که در همان یک روز ایجاد کرد و بعد نام و آوازاش مثل شمع خاموش شد و به روایتی نیز به افلاس گرفتار گشت. می‌گویند تجارت کلان خارجی شهر در دست طیف، وابسته به این شخص بوده

ته: طبقه‌ی گروه انبوه در حال رشد فکری و عقلی که ما دانش‌آموزان باشیم، از ابتدایی بگیر تا دبیرلم متوسطه که می‌بندلالت دنیا بر مدار کاکل ندانته‌ی او می‌چرخد و خود را در خیال آماده می‌ساخت که سکان شهر و ولایت و مملکت را در دست بگیرد و چه خوب هم برای این کار ساخته می‌شدا بی رحمت خواندن حتی یک کتاب؛ مسلماً ارتباطات دیگری هم وجود دارد و می‌توان با گردآوری و ردیف‌کردن نام و نشان آنان، این سیاهه را کامل کرد؛ اما هدفم این نیست، تنها بر آنم به این موضوع بپردازم که آیا در چنین جمع نامتجانسی می‌توان شاهد رشد و بالندگی فرهنگی برآمده از متن و بطن جامعه بود؟

پاسخ نگارنده به این پرسش یکسره منفی است؛ زیرا تقریباً از همان سال‌های آغازین فعالیت در میان این گروه‌های نامتجلس حضور داشته و آنان را کم و بیش می‌شناخته است؛ این جا ضمن برگشت به گروه‌ها و طبقاتی که تا این جا یادشان آمد، به ذکر عمل‌کرد این طبقات و میزان مشارکت آنان در پیش‌برد جریان‌های روش‌فکری و نمویهایی از حضور خود می‌پردازم.

**الف -** ۱) طبقه‌ی بوروکرات (دیوان سالار) که با شاه شله نمی‌خوید و با گریه گشتیز؛ و یک سر و گردن، از مردم برتر می‌ایستاد یا خود را برتر می‌انگاشت، تاگزیر با آنان (=باقی مردم) تعامل فکری برقرار نکرد؛ با همونان و هم‌کاران خودش نیز؛ چرا که از یک سو محیط اداری و متغلفه‌های کاذب آن، او را از مطالعه‌ی حتی یک مطبر نوشته هم باز می‌داشت و از دیگر سو رفت و آمدهای میان صاحبان این مشاغل-اگر بود- نیز تنها وقت‌گذرانی صرف بود. گاهی نیز با چاشنی حکم و پاسور، برای رها شدن از جؤ غربتی که تاگزیر در آن حضور داشتند، به عنوان نمونه یکی از معتزترین و گسترده‌ترین این ادارات اداری کشاورزی وقت بود، که به ویزه در سیستان، به دلیل جؤ غالب کشاورزی خاص و شاید منحصر به فرد بود و با تداُم زمین‌داران حرد و بزرگ کل سیستان سروکار داشت و نگارنده از سن پلرده سالگی، در کنار آموذگی به مدرسه و درس و مشق معمول، به عنوان ماشین‌نویس (تایپبست) پاروقت و البته تنها ماشین‌نویس آن روز و آن روزگار، تا دو سه سال در آن اداره حضور داشت

افقی حاکم بر آن کاملاً واقف بود و از همین طریق با ادارات دیگر، صدور و ورود نامه‌ها و سروکار داشتن با ارباب رجوع یا صاحبان مخاطبان نامه‌ها، به نگارنده این امکان را می‌داد که به طور گسترده این مسائل را بشناسد و به روابط سرد و خشک همه‌ی این عوامل اشراف یابد و بداند که در تمامی بحث‌ها و گفت و گوهایی این طبقه از پیچ و بن نمی‌بایست در پی یافتن سرخ کوچک روشن فکری بود؛

نگارنده از بابت عدم تعامل اعضای این طبقه با مردم، افرادی اساسی را بر آنان وارد نمیداند؛ زیرا دو عامل ناهم‌زمانی و تفاوت با حتی اختلاف فرهنگی در این نچوشتنها بسیار مؤثر بود. ایشان تا قار بود بخشان آب شود و با مردم کوچه و بازار خوش بخورند، غالباً مدت اقامتشان - که قار بود - پیشینه‌ای برای پذیرفته‌شمن در شهر دل‌خواه خوششان باشد. در شهر زایل پایان می‌یافت؛ زیرا اغلب به این امید ترک یار و دیر کرده و راهی چنین محیطی بدون امکانات شده‌بودند که سابقه‌ای اداری برای خویش دست و پا کنند و به مدد آن بتوانند در شهرهای زادگاهشان به کار دولتی ادامه دهند وگرنه هیچ یک الزامی به این موضوع و کوچ اجباری از یک شهر پیشرفته به این محیط ناشناخته نداشتند که از همان روز نخست ورود به شهر انگشت نما بودند و همه ی حرکاتشان مشهود عوام و حواس.

**ب -** ۱) شهرپلی و طبقه‌ی پاسبان؛ باوجود کمی، سن و سال در آن هنگام، باز هم درست نامحسوس از مردم و از مردمی بودن جدا شد؛ فاصله گرفت و تعامل دوستانه با جامعه‌ی گسترش‌یاب‌نویسد و کنار گذاشت. در جریان ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ این آشکاف ژرف‌تر شد. حضور پاسبان در معابر و انظار عمومی، تا همیشه موجب آزارش خاطر کسی نبود و نشد به عنوان یک واکنش متقابل، این طبقه از تعامل فکری جامعه کنار نهاده شد و البته گویا خودش نیز مدّتن در این برج عاج ایزرا تا

بر اختلاط با مردمی- که هیچ امید ی بدان‌ها نمی‌رفت- ترجیح می‌داد؛ **ب -** ۲) ارتش نیز از جامعه‌ی مردمی جدا شد و به درون یادگان سواره نظام خرید و تا بود، در کار صف جمع بود و اصطبل و علق و چند سالی هم سر در سفره‌ی گسترده‌ی تدارکات داشت و ریخت‌وپاش‌هایی که مجال پرداختن به هیچ چیزی جز همان خط مستقیم را نمی‌داد و نماد برای این قشر، خواندن کتاب و تعامل فکری و اندیشیدن به دنیایی دیگر جز آن چه می‌دیند، اِدا امکان نداشت. با هم‌صنف خودش نمی‌توانست حرفی جز همین مشغله‌های مرسوم بزند و با دیگران نیز کمتر به صحبت می‌نشت که کمتر فرصتی برای چنین نشست‌ها دست می‌داد. پایین‌ترین و البته اثبوت‌ترین گروه این قشر، یعنی سربازان صفر نیز عموماً بی‌سواد مطلق بودند و یافتن کسی با سواد مکتبی خواندن و نوشتن از میان آنان، برای انجام امور دفتری نعمتی تلقی می‌شد. رفتار نامستولانه و نابخردانه‌ی غالب این افراد در پرسه‌زنی‌های دو ساعت مرخصی عصرهای جمعه- که نگارنده گاهی شاهد آن می‌بود- سخت مشتمل‌کننده به‌نظر می‌رسید، از این جماعت معلیم نیز انتظار رفتار و گفتار و تولید افکار روشنگرانه داشتن مطمئناً بی‌جاست؛

**ب -** ۳) اوضاع و احوال زائد‌امری یعنی بازاری زورمار بوروکراسی شهری در روستاها نیز از شرح و توصیف مستغنی است.

**ب -** ۴) معمولاً کاسب جماعت نه اهل انقلاب است و نه اصلاً اهل حرف تازه و روشنفکرانه یا روشنگرانه برای ایجاد فکری تازه نگارنده با این طبقه نیز سال‌های سال از نزدیک سرو کار داشته و می‌تواند بگوید، یاد کند که واژگان معهود و مخصوص آنان، اجارهی بحث روش‌فکرانه را نمی‌داد؛ سوگیری خرده بورژوازمایندی حقیر به‌کنار، این سخن را به نقل از منبعی نمی‌گویم؛ تابستان یک سال تحصیلی را به داشتن بساطی محقر در دل بازار سروش دهمرده فروشنده و اداب «ستلاف» گرفتن و سکه را به دندان زدن و «صلاف از دس الا زاده و بشکته گردن اروم‌زاده» و برگ بید در حنا کردن و خر رنگ کردن و به جای گور خر فروختن و ... آگاه آگاه شدم و افزون بر آن، چهار یا پنج تابستان کشدار تلخ دیگر سیستان را نیز به شاکردی در مغازه‌های خیاطی در بازار سرکار و بازار خرمافروش‌های سراوانی و بازار حلب‌سازها و راسته‌بازار اصلی شهر، یعنی یکی از خیاطی‌های معتبر موازی داروخانه‌ی علوی، نزدیک به چهارراه اصلی شهر، چهارراه شهرپانی گلراندۀ و از رازهای مگوی اوستا غلم، غلم؛ این یکی را یکش قلم؛ بارها سرور آورده‌ام و در نشست‌های گرم روش‌فکرانه‌ی () برخی از این مغازه‌ها که پاتوق طبقهٔ بوروکرات، برای شکستن عصرهای خفه‌کننده و کش‌دار و ملال‌خیز و نفس‌گیر و دیرگذر تابستان بوده و من نیز تصادفاً شاکرد یا بانوی آن مغازه بودهام، شرکت کرده‌ام؛ هرچند گاهی فکری‌های بوسناک و پر از لجن بوییده‌ام؛ تا آن مایه که گاه‌گاه، درست در اوج دامتار، اسناد خیاطه از شرم آتیه بر زبان‌ها می‌رفت، مرا با جار و نیم رمال به خرین نخودسیاه- بجنشید؛ قرقره‌ی سیاه- روانه می‌کرد؛ اما کشش داستان آن قدر بود که گاهی یکی از سکه‌ها را از دست بیندازم و با پانای خوش داستان به جست‌وجوی آن برآیم. گاهی نیز که بهانه‌ای برای ماندن نمانده‌باشند، در بازگشت، گوش‌ها را نیز کتم و از لابه‌لای مزمره‌های چندپاره، باره‌های جدامانده را به هم پیوند زتم.

این داستان همان روزهایست که بنکه و کویر هنوز در زایل اختراع نشده بود و آن هرم دورخی وقتی بیهاد می‌کرد که صاحبان چند مغازه‌ی دوروبر نیز، البته تصادفاً، درست همان ساعت، ناگهان- حادنه که پیشاپیش خبر نمی‌کند- به تکیه نخنی یا سوزنی یا سرمه‌قراشی‌ای نیازشان می‌افتاد و - خبیه در رویاری با آن درد راگان «کیست که تن جو چام می جمله دهن نمی‌کند؟» انصافاً شما یکی را سراغ دارید؟! این تلمی‌سخنان روشنگرانه‌ی آن طایفه بود و هست و خواهدبود- طیفه‌ای که بی‌شک، من در آن روز و آن روزگار به جای نویی یکان یکلشان بومد و از بسیاری سخنان الوده‌شان عرق شرم می‌ریختم؛

**ت -** «طیقه‌ی منوئی مکتب و چلب و- نیز، با ترجیع‌بند «نفس‌کنش، نفس‌کنش» کم‌حرف بود و دعوت کننده به کم‌حرفی و هنوز جایی و راهی در دل مردم نیافته بود و درست نمی‌دلم اگر هم می‌یافت، مجالی هم برای سخنان روشنگرانه می‌یافت یا نه؟ از قرائن فهمیدم که پاسخ این پرسش نیز منفی است؛

**ث -** «طیقه‌ی صاحبان مشاغلی مثل عطاری و داروهای گیاهی و بهداشت سنتی؛ این طایفه نیز کاسب خردیابند و هم ادگی کم‌تر؛ بنابراین موضوع رواج بحثهای روشنگرانه میان این طایفه نیز ناممکن بود و ناممکن هست و هم چنان ناممکن خواهدآمد و طرح آن نیز نالازم؛

**ج -** «طیقه‌ی معلمین، مدبران و دبیران؛ در تمام یازده سال و ده روزی که در زایل به تحصیل گذراندم، جز یک بار، جز از یک معلم و آن هم به گفته‌ی خودی، تبعیدی، سخنی نشنیدم که بتوان آن را روشنگرانه تلقی کرد.

البته آن یک بار را هم پس می‌گیرم؛ روایت آن را و طرز سلوک آن یک تن را در کتاب وصف رخساره‌ی خورشید آورده‌ام. معلم خوش و شیرین حضور شرعیتی، دکتر شرعیتی ریاضی‌دان را، آن هم فقط به مدت یک ساعت درسی در کلاس چهارم دبیرستان (پایه‌ی هفتم) و آن هم به شکلی کاملاً تصادفی و اتفاقی، هرگز از یاد نمی‌توانم بردا باقی‌همی ساعتها و روزها و سال‌های تحصیل به پرداختن به قشری‌ترین و سطحی‌ترین لایه‌ی کتاب درسی گذشته؛ قشر نازک بطیخ؛ همین قدر؛

با روی حق نگنارم؛ و اگر چه قرار بود فقط تا روز دهم مهر ۱۳۴۳ شرح ماجرا کنید، اما نمی‌توانم به دلیل مرتبط بودن موضوع، این یک واقعه (۱) را که در حدود آذر ۱۳۴۳ اتفاق افتاد، بیارم؛ حیف است خواننده را از این موضوع محروم کنم؛ پس این را بخواهید بعد از ماه آینده بگردید و از ذهنتان پاک کنید؛

در ماه آذر آن سال- که در راهدان، مرکز استان، کلاس پایانی دبیرستان راسمی خواندم- یک روز با کتلی تازه، وارد کلاس شدم؛ کتاب را مخصوصاً طوری گرفته بودم که توجه معلم اندیابم به آن جلب شود؛ و شده و چه خوب هم شده به طوری که چشم از جلد کتاب برمی‌گرفت و با چندین بار عقب و جلو رفتن و کج و راست شدن، سعی کرد آن را بخواند؛ و خواند؛

«هی... نیما... نیما یوی... نیما یوی... شیخ... بعد هم ترش کرد و افزود: «نیما یوی هم شد اسم؟» دوسه سالی می‌شد که شرکت سه‌می انتشارات جیبی این کتاب را چاپ کرده بود و من چون نسخه‌ی خودم را در زایل جا گذاشته بودم، ناگزیر، آن روز، آن را دوباره خریدم؛ بومد.

گفتنی است که ما تازه از نسلی بودیم که می‌توانستیم بیشتر کتاب‌های درسیم را از کتاب‌فروشی کوچک‌مجمودی زایل خریداری کنیم؛ گشتگان ما، کسانی که یکی دو سال پیش از ما درس خواندند، برای تهیه‌ی کتاب‌های درسی نیز رنج‌ها می‌پردخت. <sup>(۱)</sup>

**چ -** «بزرگان و ولستان به آن‌ها- که تعدادشان هم در شهر ما از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد- در برج عاج خویش بودند و مانند و مطلب‌های شیشه و روزانه و هجوم سیل بیمار از روستاهای محروم از دارو و درمان، مجالی برای پرداختن به مباحث روشنگرانه و مطالعه به آن‌ها نمی‌داد باوجود این، نگارنده شخصاً از حدود سال ۱۳۴۱ به بعد- که سازمان کتاب‌های جیبی کار جنتی خودش را آغاز کرد و کتاب ارزان را به دورترین شهرهای ایران رساند- اکثر زمان‌های بابسی اکتانگریستی و موریس لوبلان را در مطب تنها دندان‌پزشک غیربومی تحصیل کرده و باوقی در ابتدای بازار کمالی خوانده‌است و از همین جا به آن دندان‌پزشک درود می‌فرستد که گرچه خود، به دلیل مشغله‌ی فراوان، اهل کتاب خواندن نبود، مرا با همین طعمه به مطب خودش می‌کشاند؛ فرصت بی‌ظیری که از من، در نگاه خودم، یک کتاب خوان ساخت و در افغان نزدیکی، یک مگذار احتمائی؛ چرا که به محض یافتن کسی از خویشاوندان که نیاز به دندان‌پزشک داشت، برای دسترسی اسان و ارزان به کتاب‌های اکتانگریستی و موریس لوبلان، خلق آرسن لوین، داوطلبانه به کمکش می‌شتافتم؛ او را به مطب دکتر می‌بردم و در آن یک ساعتی که به پای دندان او صرف می‌شد، من بدون آن که ناگزیر باشم دو تومانی بابت خرید یا دو ربانی بابت گزایمی کتاب بپردازم، یکی از زمان‌های محبوبم را می‌بلخیم؛ راستی، اتفاقاً درست همین کتاب‌ها- که بدون استثنا همه‌ی کتب‌خوان‌ها را کتاب‌خوان کرد- درشمار کتاب‌هایی نبود که بتوان در کتاب‌خانه‌های مدرسه یافت.

**ح -** «طیقه‌ی محرومان و رانده شدگان و پناهندگان بعضی از سران و سرکردگان این گروه را در آن روزها زیاد می‌دیدم؛ با پدر رای می‌دند؛ درباب چگونگی گرفتن نشان‌نلفی ایرانی و یافتن هویت جدید <sup>(۲)</sup> و چگونگی به‌دست‌آوردن زمین برای کشاورزی- چون تقریباً همه درخانه‌ی آبا اجدادی خود، زمین‌داران خرده‌پا یا خرده مالک‌نی بودند که به هوای رسیدن به بهشت موعود این سوی مرز، آن یک وجب زمین را هم رها کرده بودند و امروز تازه آغاز دوندگیشان برای آن بود که لقمه نانی به کف آرند و -... اینان که روشن است مجالی برای پرداختن به سخنان روشنگرانه و اندیشیدن به عوالم روشن‌فکری نداشتند. آنچه در مملکت خودشان از سیاست‌بازی و شرکت در غائله‌های خونبار اندوه زای «این مباد آن باد» بر سرشان آمده‌بود و امروز تقاص آن را با آوارگی خویش پس می‌دادند، برای هفت‌پشتشان کافی می‌نمود. <sup>(۱)</sup>

**خ -** «شاید بتوان ادعا کرد که مغازه‌ی کوچک موسسو داغ‌ترین مکان بحثهای روشنگرانه در دل شهر بود؛ بحثهای داغ روز از داخل آن مغازه، همواره تا اواسط خیابان هم به گوش رهگذران می‌رسید؛ اما دنباله‌ی اغلب آن‌ها در بخار گس الک و سیگار گم می‌شد و...!

**د -** «ای سگ و طیقه‌ی تاجار بازرگانی خارجی نیز وضعیتشان روشن است؛ اینان نیز در شمار تجارت پیشگانی بودند که هیچ نوع تغییری را بر نمی‌تافتند مگر در جهت گسترش و رونق بازار کسب و کار. این یکی هم که بحث روشنگرانه و روشنگرانه نیاز ندارد.

**ذ -** «اما ما، این گروه انبوه نداشتن و نخواندن، حتی یک کتاب خواندنی در دسترس نداشتیم؛ کتاب خانه‌ای در اختیار نبوده بود و نبوده؛ زیرا بود و نبودش یکسان بود؛ چند کتاب در یک قفسه‌ی رنگ و رو فراموش نبود و باقی اوقات هم هر دو نبوده و اگر اتفاقا هر دو بود، کتاب مناسب سن و سال و ذوق و اصلا فرهنگ کتاب‌خوانی هنوز در زایل جایی نیافته بود تا جاشوش کند. از این خیل خوش بخت- البته از حق نگرم- فقط می‌شد در تمام شهر، با شمردن انگشتان دست، کتاب خوانان را جدا کرد.

همواره ممکن هست که برکه‌هایی منفرد و جدا افتاده از هم و جدا افتاده از اصل، در گوشه و کنار سرزمینی پراکنده باشند؛ اما تا زمانی که این برکه‌ها نتوانند راهی به هم پیدا کنند و با هم یکی شوند و جریان‌ی زنده و سازنده بسازند، هرکدامشان نیز در تنهایی خویش محکوم به مرگند؛ مرگی حتمی؛ در آن روزگار اگر کتاب‌خوان و کتاب‌دانی هم در این شهر بود، تنها برای خودش بود و در خلوت خودش و همین بس. آخر کتاب خواندن هم درست مثل نماز خواندن آدابی ویژه دارد. شاید درست همان روزها بود که در دوازده سیزده سالگی، پای منبر حاج میرزا ابراهیم شریفی ام‌وختم که نماز تنها به قیام و قعود نیست؛ مقدماتی دارد و مقارناتی و میطلاتی و حتی تعقیباتی که نداشتن هر یک از آن‌ها عینی عظیم می‌آورد؛ اما هرگز کسی به من و ما بیاموخت که کتاب خوانی هم مقدمات و مقارناتی دارد و حتی میطلات و تعقیباتی که رعایت نکردن هر یک از آن‌ها ممکن است موجب بطلان فریضه‌ی کتاب‌خوانی گردد.

شک دارید؟ پس اجازه بدهید تنها یک صحنه از عوالم این «حناستن» را نمونه بیاورم؛

در نوجوانی- دقیقاً به خاطر ندارم از کجا و از

که - ناگهان و بی‌مقدمه مالک کتاب مستطاب تام دبیر مارک تاین شدم، از خواندن این کتاب چنان لذتی به من دست داد که قابل تصور نیست؛ حتی قابل وصف هم نیست؛ هنوز هم از توصیف آن لحظه‌های نابی که خودم را در پیچ و خم راهبله و پشت بام و انبار هیزم گم می‌کردم تا با او، تنها با او باشم، ناتوانم. کتاب را بخواندم؛ بلخدم؛ فقط یک شبانه روز وقت گرفت؛ همین؛ بلخدم و تمام. حالا دیگر صاحب یک دفتر باطله بودم؛ به یک کتاب؛ گملم بر این بود که با کتاب خوانده‌شده نیز باید معاملاتی دفتر مشق باطله را کرد. دفتر مشق باطله جایش در زباله‌دانی است و شاید کتاب خوانده شده نیز! اما هم من شانس آوردم و هم کتاب و هم دال‌ام که درست در بایوحتی این تصمیم، از ده رسید و گفت:

« این همه کاغذ باطله را دور نریز دای؛ حیف است؛ می‌دانی چه قدر قیف می‌شود از این ساخت؟ دست کم باید دویست سصد برگ داشته باشد؛ اوووو...! یک ماه مرا جواب می‌دهد»

و هم چنان هم شد که دای گفت؛ خواربار فروشی فقیرانه‌ای داشت در روستا؛ و چه بهتر از این کتاب با کاغذ اعلا و -... که بشود از این برای تخمه و زرده‌سویه و... قیف ساخت و تقدیم مشتری کرد؛ بعدها دای گفت که دعا کرده‌است که خدا به من عمر طولانی بدهد؛ چون نام سایر بیتی از یک ماه او را «خل» داده‌است!

امروز گمان می‌کنم آن صاحب اصلی کتاب چه چون نمی‌دانسته با نام سایر چه کند، آن را جایی گم و گور کرده تا آن روز که به من رسیده است.



۵- ۲: کتاب خواندن فقط یک سر قضیه است و پس از آن نوبت حل و هضم خوانده‌هاست و برون‌داد آن؛ بی‌تردید، بدون خروجی آدمی سوء‌هضمه می‌گیرد و انگار درست این همان چیزی بود که ما نمی‌دانستیم؛ شاید هم تنها من نمی‌دانستم؛ اما با اطمینان می‌توانم گفت که اگر من این بعد قضیه را نمی‌دانستم، مسلماً کسان دیگری هم بودند که ایعاد دیگر آن را نمی‌دانستند این ندانستن بر من سخت دشوار آمد و گرنی آمده تاوان آن را با ننوشتن چندین و چند کتاب معتبر پرداختم؛ آری با ننوشتن؛ زیرا بعدها که به کتاب‌هایی ازقبیل سیر رمان فارسی، سیر رمان تاریخی، بیست کتاب در یک کتاب و ... برخورد، تأسف خوردم که بسیاری از این کتاب‌ها را می‌توانستم بنویسم؛ اگر ...

۵- ۳: سوی دیگر قضیه‌ی کتاب خواندن و بهره گرفتن از کتاب، بحث درباره‌ی محتوای کتاب است؛ کنکاشی که کتاب را از سطح تا ژرفا و دوباره از ژرفا تا سطح دماها بار زیر و رو کند و جنبه‌های خوب و ناخوب و ریز و درشت آن را با ترازوی معرفت بسنجد و تخمین بزند و ارزیابی کند و در پایان به خواننده دیدی نسبت به کتاب و کتاب‌خوانی بدهد تا به کمک آن، راه را از چاه و سره را از نالسه فرق بگذارد. این همان گیم شده‌ای بود که ما در دوران خویش نیافتیم؛ و طریقه آن که نمی‌دانستیم چنین گم‌شده‌ای هست تا به جست و جویش بپردازیم.

#### ۲۰ (۲) بایسته‌های ایجاد محیط فرهنگی و روش فکری

حال بیستم در یک نگاه کلی، این ماجرا که من از آن سخن می‌گویم، یعنی «گسترش جریان‌های روشنفکری» در ذات خود به چند عامل وابسته است و چه‌گونه رشد می‌کند؛ این هم تقریباً پاسخی روشن دارد؛ در یک برهه‌ی آرام و بی‌شادامد صادر و وارد هیچ اتفاق مبارکی نمی‌افتد نمی‌افتد که هیچ، برکه از بی‌حرکتی بویناک و بویناک‌تر می‌شود؛ البته اگر تو آن شم ویژه را برای تشخیص چنان بویناکی‌ای دانسته باشی، شهر را بل در گذرگاه هیچ معبر و ممری نبود تا فکر تازه و نگاه نو از دروازه‌های متعدد آن بتواند داخل شود. رفت و آمد به زایل و تمامی نقاط سیستان چاندای یک طرفه بود و جز کسانی که باد کاهستان را به آن جا می‌برد، دیگران سروکاری با این شهر نداشتند تا حامل اندیشه‌های نو و سوغاتی‌های فکری و فرهنگی به آن جا باشند. رایش از درون هم- گمان می‌کم براساس آنچه تا این جا شمردم- کاملاً ناممکن بنماید؛

اینک بخشی، و البته فقط بخشی- زیرا مجالی برای پرداختن به همه‌ی آن‌ها نیست- از آن بایسته‌هایی که محیط را برای تغییر فرهنگی و حرکت رو به جلو آماده می‌سازد:

۱- تفریحگاه و تماشاخانه؛ ۲- آئیند و رونده؛ ۳- دنیای دانشجویی؛ ۴- کتاب، کتاب‌خانه و کتاب‌خوانی؛ ۵- روزنامه و مجله؛ ۶- رادیو و ... ۷- بحث و گفت‌وگو و گروه‌های؛ ۸- سیاست‌بازی؛ ۹- آموزش و پرورش و معلم؛ ۱۰- خودبازی؛

در این جا، در حد امکان به چند و چون آن‌ها می‌پردازیم.

#### ۲۱ (۲) تفریحگاه و تماشاخانه

این اماکن را از آن رو جزو لوازم گسترش فرهنگ می‌دانیم که در آن برخورد افکار صورت می‌گیرد شهر زایل قهوه‌خانه‌ی ستنی نداشت که اشخاص ویژه بتوانند آن جا در کنار سایر طبقات اجتماعی حاضر شوند دو قهوه‌خانه‌ی بازار حبس‌سازها و بازار قبرستانی و یکی دوتایی که در آخرین سال‌های آن دوران تأسیس شد، فقط دیزی‌خوری‌هایی بودند که هرگز بدر کبی ارزشمند در آن‌ها جوانه نمی‌زد و نزد (۱۳۸) و جز دو سالن سینما، با یک نوبت تماشای فیلم در هر شبانه‌روز- که در سال‌های پانمی حضور نگارنده در شهر زایل احداث شد- جایی و فضای سالم برای گروه‌های بید و در سالن سینما هم که مجال سخن گفتن نبود و نیست و نخواهد بود؛ و همین نبود مکان‌های عمومی تجمع سالم در شهر- به‌استثنای باغ فلاحت که سیزده بدر هر سال، آن‌ها به صبحه‌ای کاملاً خانوادگی، شروع و تمام می‌شد- مانع بزرگی بر سر راه کل کردن بخش‌های روش‌فکرانه بود.

معمول‌ترین مکان تجمع، آن هم برای قشری تقریباً ویژه و دایمی، جمع شدن در دو سوی چهار راه شهربانی بود که یک بلندگوی متصل به رادیو فضای آن را کامل (۱) می‌ساخت و افزون بر گوش‌ها، چشم‌های جماعت را نیز به خود می‌کشید. ساعتی ایستادن در سایه‌ی دو سه نخل و بید کوتاه و کم‌بشت، آن هم فقط در عصرهای گرم تابستان، همه‌ی تفریح سالم گروه بیست سی نفری از کل جمعیت مردم زایل بود. پنداست که در این تجمع چه مایه فضای فرهنگی (۱) ایجاد می‌شود و چه مقدار سود می‌بخشد و در اعتدای فرهنگ روشنگری و روشن‌فکری تأثیرگذار است. از میان تجمع‌کنندگان بعدازظهرهای مالا ویر این میدانک البته کسانی هم بودند که فقط برای شنیدن اخبار رادیو می‌آمدند و بعد از پایان اخبار موجبی برای توقفشان در آن محل نمی‌یافتند. برای اندکی از ایشان می‌توان حساب روش‌فکری انشایی باز کرد.

#### ۲۲ (۲) آئیند و رونده

پیش از این اشاره کردیم که سرنوست شهر نوای زایل این بود که در بن‌بستی جغرافیایی گرفتار آید. بن بست تاریخی آن را باید جای دیگری ارزیابی کرد. از دید ساکنان و باشندگان دایمی، زایل با داشتن صدها روستای آباد و سیر و بر، شهری کاملاً خودکفا بود و برخلاف تصور کسانی که ممکن است از این ادعا بر من ایراد بگیرند، این خودکفایی را باید یکی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی بشمار آورد؛ زیرا اگر نیاز معنوی و خارخار چشم‌هم‌چشمی و آرزوی استخوان سبک کردن برای رفتن به مشهد نبود، اکثریت نزدیک به تمام مردم شهر و روستا گمانی از سوتر از دروازه‌های سیستان نمی‌گذاشتند. آن سفر دم‌روزه نیز با رفتن به حرم آغاز می‌شد و با کشتی در بازار اطراف حرم برای خرید چند سیر نخود و کشمش متبرک پالان می‌رفت و مسلماً کسی که به چنین سفری رفته‌بود، جز معنویت و تسبیح و مهر و نخود و کشمش و برانگیختن اه و حسرت جاماندگان چیزی با خود نمی‌آورد. اصفا هم در آن مجال تنگ کسی به صرافت فرار کردن رابطه با غیرخودی (۱۳۹) نمی‌افتاد تا وسیله‌ای برای طرح بحثی باشد و ... نه! اصلاً ممکن نبود.

این از رفتن به مسافرت؛ اما آمدن به مسافرت از آن سو چه؟

در تمام آن سال‌ها تقریباً جز دوسه بار که شهر ما با اتوبوسی از جهان‌گردان اروپایی تغییر چهره داد و آن هم هربار چیزی کم‌تر از نصف روز- که زایل بیش از آن، چیزی برای عرصه نداشت- شاید فرصتی پیش نیامده‌باشد که ما، ساکنان زایل با غریبه‌ای دیدار کرده‌باشیم. غریبه غریبه بوده از چند کیلومتر آن سوتر از زایل بگیر تا آن سر دنیا.

دانشان پرفسور لازار (۱۴۰) و یان‌وری‌هو (۱۴۱) دیگر است و نگارنده در مقدمه‌ی جلد نخست گویش سیستان شته‌ای از آن را آورده‌است؛ اما طریقه آن است که در شهر من، کسی از اهل فرهنگ، لازار را با آن همه دانش و فضیلت جدی نگرفت و نشناخت؛ گرچه آن بزرگوار از مهمان‌نوازی مردم زایل و هم‌کاری صمیمانه‌ی آقای فیروزکوهی، رئیس فرهنگ وقت و آقای محمدحسن خزاعی در دو سفر تحقیقاتی خود در سال‌های ۱۹۶۳=۱۳۴۲ و ۱۹۶۵=۱۳۴۴ خیلی سیاسی‌گزار می‌کرده‌است؛ (۱۳۸) اما کاری که او برای شناختن و شناساندن گویش سیستان کرد، بازتابی بسیار بیش از این می‌طلبد. هیچ کس، از هم‌شهریانم به‌یقین نمی‌داند که او چه مدت و کجا اقامت کرد و با چه کسانی حشر و نشر داشت؛ اما اشراف علمی وی به دستگاه گویش و تحلیل بی‌نظیرش کاری نیست که به سال‌ها بتوان هم‌طراز با او، به فرجامی نیکو رساند. نگارنده بعداً، در سال ۱۳۴۷ تفصیل آمدن و رفتن و کار بزرگی را که او در باب زبان‌شناسی سیستان کرد، از زبان زنده‌یاد، جلال آل‌احمد شنید.

یان وری هو نیز به گفته‌ی خودش اگر همراهی و هم‌گامی و هم‌دلی عبدالله بزی را در پژوهش سودمندش نمی‌داشت، هیچ نداشت؛ (۱۳۹) زیرا- آن گونه که من مستقیم و غیرمستقیم می‌دیدم و می‌شنیدم- آنچه از دانش‌آموزان مدرسه می‌موخت، جز مقداری لودگی و ناسزا و سخنان لوس و بی‌مزه یا مژه‌پیرانی‌های رشت نبود که آن را نیز فقط به قصد دست انداختن، حواله‌ی خود وی می‌کردند و بیچاره یان وری‌هو که ناگزیر می‌شد گاهی تمامی لوح مغزش را از این یابوها بسترده تا جا برای چند شعر و نمونه‌ی خوب داشته‌باشد.

## دنیای دانشجویی

راستی، تا یادم نرفته بگویم که در تمامی آن سال‌ها هرگز دست نداد که پای صحبت دانشجویی بنشینیم که بوی خوش حرف تازه‌ای با خود از شهرستان آورده باشد. دستگاه دانشجویی خود مد مردم زایل هم هنوز به کار نیفتاده بود. جوانان نسل سوخته‌ی ما در آرزوی دانشگاه می‌سوختند و لاله می‌زدند و نمونه را در سال ۱۳۴۴ از تمام جوانان این استان، پهنلور، تعدادی کمتر از انگشتان یک دست به دانشگاه‌های کشور راه یافتند و از همانا نیز یک دو تن هم غربی و غربت بر نتابیدند و ...!

ساری را جوانان با استعداد ما در آن سال‌ها تنها به این دلیل به دانشگاه‌ها راه یافتند که برای آزمون‌های گزینش دانشجویی بیست یکی دو بار رنج سفر را از زایل به تهران، تبریز یا اسفهان و گاهی مشهد تحمل کنند. این امر مستلزم صرف هزینه‌ای گزاف بود، افزون بر آن که بسیاری از ما تا آن روز که به افتخار گرفتن دیپلم نایل شدیم، نه‌تراب و بیش از آن بار سفر بسته بودیم. هزینه‌ی سفر، ترک یار و دیار، تحمل غربت، هزینه‌ی اقامت در شهرهایی با فرهنگ‌های ناشناخته و

بسیاری از عوامل دیگر که پیش از حد توانمان بود و مانعی بر سر راه خودمزاری و برخورد‌های میان‌فرهنگی، ما را در شهر پیرنگدایان به چارمیخ کشیده بود.

**کتاب، کتاب‌خانه و کتاب‌خوانی**

روشن است که در پی یافتن انگشت شماری- که در پی یافتن کنند و از هر راهی که ممکن باشد، کتاب می‌جویند و می‌یابند و می‌خوانند و به هر بهایی آن را به دیگران دست به دست می‌کنند، و این چرخه را ادامه می‌دهند- برای برخی دیگر این الزام وجود ندارد؛ اگر بیابند، می‌خوانند و آلا فلا.

دسته‌ی دیگر کسانی هستند که هر کتاب را اگر با یک اسکناس درشت هم به خورندشان بدهی، پس می‌زنند. حق هم دارند. در آن سال‌ها رعیت به خواندن کتاب یعنی پشت کردن به بازی‌ها و شادی‌ها و شادخواری‌هایی(۱) که حیف بود از دست ببرد.

با این حال یکی دو کتاب‌فروشی هم در شهر بود.

■ نخستین کتابم را، «هوش و گریه»ی عیید راگانی به‌انضمام شیخ ابوالیثم را در یک مجلد، در قطع یک کف دست، به مبلغ دو ریال، از قدیم‌ترین کتاب فروشی شهر خریدم؛ دکاماندی بود رویه‌روی ورودی جنوبی بازار دهمرد،

بازار قاضی، اندکی به سمت بازار قبرستانی، این کتاب‌فروشی بعداً به صفاتی کوچکی تبدیل شد. کتاب سرخ بری، سبز بری و زردبری و کتاب حاتم طایی، امیر ارسلان نامدار و جودی و جوهری را نیز مدتی بعد از همین جا خریدم.

خرید دوسه کتاب سرخ بری -، امیر ارسلان نامدار، حمله‌ی حیدری، امیر حمزه‌ی صاحبقران، نجما. حسین کرد شبستری و حاتم طایی با چاپ سنگی و تصویرهای بسیار ابتدایی رونق داشت و یکی از اقلام مهم سوغاتی‌های ارزنده‌ای، که برخی از روستاییان برای دوره‌خوانی از شهر می‌برند، همین چند کتاب بود که به نسبت به روستاها خرید و دست به دست شدنشان در شهر چندان معمول نبود.

در میان روستاییان، دو طیفی ملا- که فقط سواد خواندن داشت- و میرزا- که هم خواندن می‌داشت و هم نوشتن - به‌نویت در برخی از خانه‌های روستایی که امکان و اسباب جمع فراهم بود، به‌صورت دوره‌ای، هر شب بخشی از داستان را برای دیگران می‌خواندند. خواندن و شنیدن دوباره و چندباری این کتاب‌ها منع شرعی و عرفی نداشته‌نیا درمورد امیر ارسلان استثنایی وجود داشت که هر صاحب خانه و صاحب مجلسی راضی نمی‌شد

این کتاب به‌صورت مرتب در خانه‌اش قرائت شود؛ زیرا یک ملور عمومی بر آن بود که اگر کسی امیر ارسلان نامدار صاحب‌خانه را خواهد گرفت و او را دیر یا زود، در سلک خانه‌دوشان یا به تعبیر مردم سیستان heft-be-heft آوردی دیاری غریب خواهدگرد و با توجه به نوسان‌های آب هیرمند، صد البته که ممکن بود برای بسیار کسان این امر بسیار پیش آید- که می‌آمد.

دوسه کتاب حمله‌ی حیدری، جودی و جوهری نیز خوراک مکتب‌خانه‌های شهر بود که برای گذراندن دوره‌ی تحصیلات تکمیلی مکتبی ضرورت داشت یعنی پس از قرآن نوبت به آن‌ها می‌رسید. خواندن کتاب اسکندرنامه‌ی منثور نیز گاهی در این دوره رواج داشت.

■ کتاب‌فروشی محمودی نزدیک به چهارراه شهربانی، اول بازار قاضی، اگرچه بیش از یک ده‌کده نبود و همان هم بیشتر نوشت افزارفروشی بود تا کتاب‌فروشی، از ماه‌های آبان و آذر به بعد- که حوش کتاب درسی و نوشت افزار فروشی شکست- در کنار قرآن و مفاتیح و توضیح‌المسائل گاهی کتاب هم می‌فروخت، درست به خاطر دارم که درمورد قرآن، اگر کسی ناشیکری می‌کرد و از قیمت آن می‌پرسید، ایشان برمی‌افروخت و پاسخ تندی می‌داد به این مضمون که قرآن قیمت ندارد، نمی‌شود برایش قیمت تعیین کرد؛ قرآن هدیه دارد، شما فلان قدر هدیه‌اش را می‌پردازید.

درمقدمه‌ی جلدخست‌گوش سیستان آورده‌ام که یکی از بزرگ‌ترین حوادث زندگی‌ام خرید برهان قطع بود؛ گمان می‌کنم سال ۱۳۴۱ بونیشاند، خرید آن کتاب را مدتی وجود آن در همین فروشگاه حسنه؛ گمان می‌کنم یکی دو سال در قسمتی کتاب‌هاچوخوش کرده و کسی سراغ آن را نگرفت؛ خود.

■ کتاب‌فروشی علوی و امین نیز با آوردن کتاب‌های خوب و ارزان در آن سال‌ها خدمتی به ارتقای فرهنگ عمومی کرد که ارزش یادکرد دارد. نگارنده بسیاری از کتاب‌هایی را که توفیق خواندنتان را در آن سال‌ها پیدا کرده، مدتیون سه کتاب‌فروشی علوی- امین، شبرخ و کتاب‌فروشی سومی است که در خیابان فردوسی، بین سینما و کوچه‌ی بیرجندی‌ها مدت کوتاهی «خوش درخشید؛ ولی دولت مستعجل بود»- که گویا از سال ۱۳۴۳ به بعد، آن یک نیز- به دلایلی که بر من روشن نیست- بساطش را دربست جمع کرد؛ زیرا امروزه، هیچ یک از همسایان، آن را به یاد ندارد؛ اما در همان مدت کوتاه اتری بسیار ماندگار در جریان ارائه‌ی کتاب از خود بر جای گذارد.

مطلبه‌ی دو کتاب ارجمند «چمبله بویاشا» و «پاتریس لوموماس» را مدتیون همین کتاب‌فروشی سوم می‌دانم؛ از بخت بد، نام نویسنده و مترجم این دو کتاب را نیز به یاد ندارم؛ گرچه احتمال می‌دهم که اولی همان کتاب معروف سیمون دو بوآر باشد؛ اما در هر حال، تأثیر خواندن این دو را در باقی عمر همواره احساس کرده‌ام.

امروز درست نمی‌توان تفکیک کرد؛ اما تا آن جا که به‌خاطر می‌آید، تقریباً تمامی کتاب‌های جیبی انتشارات پرستو و سازمان کتاب‌های جیبی را- که تا آن روز به چاپ رسیده‌بود- از این دو سه کتاب‌فروشی خریده‌ام. متأسفانه از هر کتاب فقط دو سه نسخه در این کتاب‌فروشی‌ها موجود بود که گاهی ماه‌ها در انتظار مشتری می‌ماند و خاک و باد و آفتاب نیز آنچه نباید، با آن‌ها می‌کرد و طراوت و زیبایی را از جلد و استحکام را از کاغذ آن‌ها می‌زدود.

مانده‌ها کوا دیده ۱۳۳۶ شماره ۸



جواد قاضی؛ منوچهر مطیعی (با نام مستعار عقاب)؛ پرویز قاضی سمیع؛ حمزه سردادور؛ دبیرالله حکیم‌لوی که بعداً دبیرالله منصورى شد و ... البته شاید بتوان گفت آن روزها کتاب‌شبهای پیشاورسلطان‌الواعظین شیرازی یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها بود که حتی کتاب‌فروشی شیخ نیز آن را عرضه می‌کرد.

افزون بر این، کتاب‌خانه‌ی دبیرستان پهلوی- که ناگهان در دبیرستان جدید تأسیس شد، ناگهان هم کتاب‌هایی عرضه کرد که معلوم بود تازه از پای‌تخت رسیده‌است؛ اما متأسفانه این کتابخانه با همی خوبی‌ها دو عیب بزرگ داشت: نخست نداشتن مشتری و دوم این که کتاب‌هایش باقراط و تفریط انتخاب شده بود یعنی با بسیار کودکانی بود که از سن و سال ما دبیرستانی‌ها گذشته بود یا برعکس، آن چنان بزرگانه که از قد و قواری ما افزون بود و درست نفهمیدم که این کتاب‌های قطور گران‌بهای ارزشمند- که نزدیک به تمام آن‌ها محمولات ناب «نگاه ترجمه و نشر کتاب» بود، چرا این چنین ناشایسته و برای این سن و سال برگزیده شده‌بود. تا آن جا که یاد ناگزیده‌ام قد می‌دهد، این کتاب‌ها شامل دو مجموعه بود:

نخست مجموعه‌ی ترجمه شده‌ی ادبیات خارجی؛ مشتمل بر حدود هفتاد جلد با آثاری چون ویلیام تل، ترجمه محمدعلی جمال‌زاده، روایت روزگار بدیه از داستان ترستان و ایروتن، ترجمه پرویز ناتل خانلاری، و پنج رساله‌ی افلاطون، ترجمه محمود صناعی، مجموعه‌ی دوم را نیز تک و توک به خاطر می‌آورم؛ حدود هفتاد

جلد و باز هم تقریباً تمام آن‌ها ادبیات کودکان و نوجوانان بود؛ غالباً از نویسندگان اروپایی، مثل داستان «فندق شکن و شاه‌موش‌ها» و «شکل قرمزی» و ... . نقص اساسی چنین گزینشی را شاید بتوان در عدم آگاهی برگزینندگان و نبود درک درست از واقعیت‌های موجود جامعه‌ی آن روز سیستان دانست. البته این را می‌توانیم که کمبود مشتری ربطی به این موضوع نداشت؛ فرهنگ کتاب‌خوانی مثل بسیاری از پدیده‌های دیگر در آن اوضاع و احوال رشد نکرده‌بود و تا سال‌ها هم چنان عقیم ماند. نگارنده به سن و سالی رسیده‌بود که می‌بایست پول خرید کتاب را از تدریس‌های خصوصی ساعتی پنج ریال و ... تحصیل کند و درست به همین دلیل، دیگر، به‌آسانی کتاب را پس از خواندن، به دایمی و دایمی‌ها برای پیچیدن زرده‌جویه روا نمی‌داشت و تازه آن هم با یک قفل اضافی! کسی چه می‌داند؟! این نظم دیری نپایید که نگارنده باز به یک نتیجه‌ی دیگر رسید؛ کتاب را باید برای خواندن در اختیار دیگران گذاشت؛ زندانی کردن کتاب به زندانی کردن نویسنده‌ی آن است؛ فکر بکری بود اما پیدا کنید کتاب‌خوان را!

به هر زحمتی بود باید این کار را می‌کرد؛ شاید ضرورت داشت که لذت حاصل از خواندن را با دیگران، با هم‌سالان بخش کند؛ دکتر شریعتی سخنی با این مضمون دارد که حتی کل‌های بهشت هم بدون داشتن همراهی که بتوانی لذت دیدن و ببودن را با او تقسیم کنی، هیچ ارزشی ندارد؛ اما این درد را در جایی دیگر باز کرده‌ام (پیش‌گفتار جلد نخست گویش سیستان، ص ۶۲):

**“ آن روزهای بی‌بدری بل از حادثه‌ی گشفتن‌های تازه را بی‌همراه گذراندن بسیار سخت بود. سخت، زمین‌البنه چندان هم خالی خالی نبود؛ گاهی اگر خوب رصد می‌کردی، می‌توانستی در تیرریست کسی را ببینی؛ اما باید در نزدیک شدن به او خیلی احتیاط می‌کردی؛ چون با اهل حساب و کتاب قیمت لبه و لوازم بدی دوچرخه از آب درمی‌آمد یا اسلحه‌سروش توی حساب و کتاب نبود که این بار هم احساس می‌کردی باختنه‌ای. خیال خام بود این که کسی را بچوبی که بتوانی با او دم از کتاب زد. آنان که بهشان دل می‌بستی، حساب همه چیز را داشتند، جز کتاب.”**

اما نوسید نشاید بود؛ یاقتم؛ علی‌ربردار جهانشیخ، چراغ علی آران و رضا سرشار راه سه نفر همراه هم نعمت تلقی می‌شود؛ کوناهی از من بود که جز این سه نفر نیاقتم؟ شاید؛ اما با این سه نفر از کتاب گفتن و از کتاب شنیدن فوز عظمی‌ا بود. اضافه کنم که به علی اکبر عرب یعقوبی (سیاوش پرواز) برای دست به دست کردن کتاب خیلی امید بسته بودم؛ اما ناگهان روی از ما پوشید و رفت و از آن روز تا سال‌های سال و دقیقاً تا پنجاه سال بعد و دقیق‌تر بگویم تا دو روز پیش از مرگ نامنتظرش هیچ خبر و اثری از او نداشتیم تا همان روز، که جریانش را در پیش‌گفتار جلد سوم گویش سیستان آورده‌ام.

## **روزنامه و مجله**

بای روزنامه و مجله که به شهر باز شد، با احتیاط باز شد؛ به خاطر دارم روزهایی را که یکی دو روزنامه در شمارگان اندک، تازه‌ها، با یک تمر پنج دیناری بر گوشه‌ی راست هر کدام، در اداره‌ی کشاورزی دست به دست می‌شد. تازه از پست‌خانه رسیده‌بود و البته همه برای دیدنش اشتیاق داشتیم؛ اما ابتدا باید به دست رئیس یا معاون می‌رسید و آنان اگر صلاح می‌دانستند، پس از مطالعه، آن را برخی این و آن می‌کردند و ما چشمانمان به جمال روزنامه روشن می‌گشت؛ مدت‌ها گذشت تا مطبوعات‌ای امن- علوی و شیخ روزنامه را چیده در روی پیشخوان به مشتری نشان می‌دادند؛ چیزی که سلیقه نداشت؛ اما اندک‌اندک در سطحی محدود معمول شد. روزنامه‌ها معمولاً هفت‌هشت روز تأخیر داشتند و اگر خبری بود، پیش‌تر به وسیله‌ی رادیو او رفته بود. این یکی ویژه‌ی همان طبقه‌ی کارمند بوده البته در حد رئیس، معاون یا چیزی از این قبیل، اما مجله عام‌تر شد.

روزنامه اگر از این روز به آن روز می‌ماند و فروش نمی‌رفت، مشکلی پیش نمی‌آمد؛ چون خبر هفت هشت روزه خود به خود کهنه بود؛ اما باز هم تلاش برای فروش آن ادامه می‌یافت. این وظیفه را معمولاً تا آن جا که من دیدماد، به خاطر می‌آورم، کسی مانند به «بولفعلی» یا- بهتر بگویم؛ همزاد وی عهدمدار می‌شد. این بولفعلی حضرت بولفعل را رسماً از آن خود کرده‌بود و هیچ کس دیگری در این مورد ویژه حق ابرار وجود یا ابرار علاقه به بولفعل نداشت؛ دست‌کم در جوار او نداشت. باقی ائمه و اولیا و اقبیا از آن همگان بود؛ اما حق انحصاری بولفعلی را کسی نمی‌توانست از ایشان غصب کند؛ یک برمی‌آشت و به بندار خودش هر ناشسته‌روقی را مجوز حضور در آن درگاه نمی‌داد. بولفعلی و همزاد وی را به‌سختی می‌شد ازهم تفکیک کرد؛ من تنها وجه تفکیک آن دو را در راه رفتنشان می‌دانستم و تنها از این راه بود که می‌دانستم کدام اصل است و کدام بدل. بولفعلی صاف و کشیده و باطمینان و محتاط و کوتاه‌گام برمی‌داشت؛ با چاهی برنچین که دستی از میان آن بیرون آمده بود، از بام تا شام همه جای شهر را گز می‌کرد و برخلاف دیگر سالان که همه چیز می‌پذیرفتند، فقط پول نقد می‌ستاند؛ کم یا زیادش تفاوتی نداشته کالی بود در جام که می‌افتد، صدای رنگ بدهد. چنان می‌مود که بولفعلی از کار گدایی که فراغت می‌یافت، روزنامه‌های تاریخ گذشته را روی ساعد می‌نذاخت و با صدای بلند تبلیغ می‌کرد و می‌فروخت و درواقع نوعی فروخته‌اب می‌کرد؛ اما مدت‌ها می‌بایست حرکات این دو را به‌دقت تحت نظر می‌داشتی تا بتوانی آن دو را از هم تفکیک کنی؛ این یکی، سایه‌ی بولفعلی یا همزاد او با گام‌هایی به نقل مردم سیستان «قدم‌کش» و بالانتدای بغمی نفهمی خدیده که شتاب وی را در رفتن نشان می‌داد؛ اما با همان هیبت و دستار و پوشش بولفعلی بدون جام، یک خبر داخل روزنامه را، معمولاً چپایی، با آب و تاب جار می‌زد تا مشتری جلب کند. کسیه اگر مشتری یا هم‌چراغی باسواد یا قادر به خواندن روزنامه می‌یافتند و خبر به نظرشان دست اول و مهم جوی می‌کرد، می‌خریدند؛ گمان می‌کنم ایشان تا تبلیغ داستان دل‌خراش گذشته شدن یک معلم جوان در باغ‌های اقواریاد- که مدت‌ها بر سر زبان‌ها بود و ناگهان خالصش شد- فروش روزنامه را خیلی بالا برده‌باشند. یک بار هم صاحبان ایشان به حامی‌ی من خورده داش‌اموز ششم دیستان بودم یا اول دبیرستان- درست نمی‌دانم- اما این را می‌دانم که همان تبلیغات کار خودش را کرد

و تنها پنج‌ریالی مرا، تنها دارائی آن روز مرا، با همان ترفنده از جیب من به جیب خودش انتقال داد؛ اما خبری که جار زدنش با آب و تاب فراوان، به درازای سرتاسر بازار فاضلی طول کشید و مرا به خریدن آن شماره‌ی روزنامه و خواندن آن ترغیب کرد، درحقیقت سه‌چهار سطر از یک ستون روزنامه بیشتر نبود که دو دقیقه‌ای بیشتر دوام نیاورد. معمون و سرخورده از این معامله ناشایسته به دنبال راه حلی برای فسخ معامله می‌گشتم که این بار از آن سوی بازار آمد و در همین فاصله من یافتم؛

یافتم و خود را آماده ساختم که به مقابله با او بشتایم؛ انگشتم را روی قیمت روزنامه گذاشتم و درحالی که قیافه‌ی بسناتکارانه می‌گرفتم، گفتم این روزنامه دو ریالی است؛ چرا پنج ریال؟

بی‌ی آن که قسم به ابروی مبارک بیاورد، فرمود:

من فروخته‌م؛ درست‌و چ‌را خریدی؟

به قول مردم سیستان «حرف حساب کزه ندارد»!

راحتی را کشید و رفت، اما درس خوبی به من داد!

گفتم که مجله از روزنامه همگانی‌تر شده زیرا عکس داشت؛ داستان داشت؛ جدول کلمات متقاطع داشت و خواندنی‌های دیگر داشت؛ خبرنگاران و خبرسارانی داشت که می‌توانستند از یک ماجرای ساده معمولی مثل ازدواج و طلاق زن و شوهری معروف یا پول‌دار و ... داستانی علم‌پسند و کثر‌دار و سرگرم کننده برای ذهن‌های ساده پسند بسازند و با قبری رنگ و لعاب اضافی خواننده را تا هفته‌ی بعد

چشم‌انظار ماجرا نگه دارند؛ به‌ویژه مجله‌هایی که پاورقی داشتند، توانستند زودتر گل کنند. پاورقی‌های کش‌دار و به‌خودکشنده‌ی حسین‌قلی مستعان و ازوفی کرمانی، جواد فاضل و امیر عبیری و منوچهر مطیعی (با نام مستعار عقاب) و نیز حمزه سردادور با نثر روان و سلاسه و ماجراهای عامه‌پسند در جنب خوانندگی نامی تأثیر داشت.

از جمله پاورقی‌های کش‌دار اما سرشار از جانی‌های مجله‌های آن روزها «زندگی برماجرای نادرشاه افشار» به قلم دکتر محمد حسین میمنندی‌نژاد را می‌توان نام برد که با ایجاد نوعی شور مهنی<sup>(۱۱)</sup>، طیف خوانندگی مخصوص به خود را داشت. هم کتاب‌های در دسترس آن روز و هم داستان‌هایی که در محلات به صورت پاورقی ارائه می‌شد، بخش مهمی از وقت نگارنده را به خود اختصاص می‌داد و از همین رو بود که در نخستین برخورد با تهران، در سال ۱۳۲۴ پیش از آن که به سراغ مقدمات کنکور دانشگاه برود، به سراغ حسین‌قلی مستعان، جواد فاضل و ازوفی کرمانی رفت. داستان دو سه روز گشتن و واگشتن من و دوست همراهم در خیابان فردوسی، احد فاضل توپ‌خانه تا چهارراه استانبول و گرفتن چند امضا و کتب امضاشده از این نویسندگان، بازتاب خواندن و دوباره خواندن همان داستان‌ها بود.

البته اگر بین خودمان باقی بماند، می‌گویم که گرفتن امضا فقط بهانه‌ای بود برای این که نگارنده لحنی در سیمای این بدیدا و زندگان داستان‌ها بی‌کد و با این نگاه، بتواند باقی ماجراهایی را که هنوز به قلمشان نیامده‌بود، بخواند و از سوی دیگر،

تیک بنگرد که اینان واجد چه ویژگی‌هایی هستند که استهلاک هزاران من و امثال مرا ساعت‌ها سرگرم و شگفت‌زده کنند. حتی دیدن شکل ظاهر و نوع لباس پوشیدنشان هم آن روزها برای من مهم و تعیین‌کننده و اثرگذار تلقی می‌شد. رویه‌ی دیگر تأثیرگذاری مجله از آن جهت بود که برای ذائقه‌ی همه‌ی اهل خانواده-اگر اهل مطالعه می‌بودند، کم و بیش مطلبی داشت و منحصر به پدر خانواده نمی‌گشت. از آن گذشته جمع‌آوری و نگهداری آن، برخلاف روزنامه ممکن بود و جای زیادی را اشغال نمی‌کرد. مجلاتی مثل تهران مصور، سپید و سیاه و امید ایران و اندکی دیرتر، پائول را با مطالب متنوع و مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و هنری می‌شد این‌جا و آن‌جا در شهر زایل یافت و خرید و خواند. ناگفته‌نگذارم که حتی نام مجله می‌توانست در موفقیت و فروش با همه‌گیر شدن آن تأثیر بگذارد؛ مثلاً داستان دنباله‌دار پر از کشش و سرشار از ماجرای ترازو، برای من نقش یکی از مشغولیات میان دو کتاب را به عنوان رنگ تفریح داشت و دنبال کردن آن را افریضای می‌دانستم که باید بموقع، اجرا می‌شد؛ اما اسم مجله، «کیهان بچه‌ها» یا «اطلاعات کودکان» مانع بزرگی بر سر راه خریدن و خواندن و گپ زدن از آن بود. با خواندن و خواندن کتاب‌ها و مطالب جورواجور، به‌اندازه‌ی کافی انگشت نمای بچه‌های کلاس و مدرسه بودم که این تقریباً یک داستان دنباله‌دار منتهی داشت که مجوز خرید من محسوب می‌شد چراکه رضایت پدر را تنها با همین دلیل می‌شد تحصیل کرد. یکی از خاطره‌های جالب نگارنده مربوط به زمانی است که پدر یک مهمان منتهی دواشله با خود به خانه آورده‌بود و در حضور ایشان گپی از خواننده‌ها و شنیده‌ها به میان آمد. درست در همین جاها و همین

باعث سرافکندگی، دوستان ما خیلی بیش از وقت، بزرگ‌شده بودند! رقیب مجله‌ی «کیهان بچه‌ها» مجله‌ی «اطلاعات کودکان» بود؛ این یکی عقل به خرج داد و پیش از آن که واژه‌ی کودک، کارش را کساد کند، نامش را به «اطلاعات دختران و پسران» تغییر داد و توانست وجه‌های کسب کند. در سال‌های پایانی دبیرستان به نوعی وسوسه برای خرید مجله‌ی «درس‌هایی از مکتب اسلام» دچار شدیم و عقبت هم به‌فقد دهن‌کچی به وضعیت موجود، آن مجله به خانه‌های ما راه یافت و با قطع و شوهی متفاوت خود، توانست صدنشین خوانندگی‌ها نیز بشود. واژه‌ی خوانندگی و خوانندگی‌ها همواره برای من یادآور نام مجله‌ی محبوب من «خوانندگی» بوده‌است؛ این مجله با تعریفی که من داشتم، ممتاز بود؛ یکی این که جنب نوجه کند و داشت و به‌راحتی و برخلاف روزنامه‌ها مجلات دیگر در کنار سایر کتاب‌ها جا می‌گرفته‌دوم و مهم این که مرا و بسیاری مثل مرا از خریدن چندین مجله بی‌نیاز می‌ساخت؛ چون سردبیر و صاحب‌امتیاز آن، بهترین‌های مجلات و روزنامه‌های دیگر را گل‌چین کرده، در این مجله می‌آورد و اما امتیاز سوم این مجله آن که همواره تقریباً یک داستان دنباله‌دار منتهی داشت که مجوز خرید من محسوب می‌شد چراکه رضایت پدر را تنها با همین دلیل می‌شد تحصیل کرد. یکی از خاطره‌های جالب نگارنده مربوط به زمانی است که پدر یک مهمان منتهی دواشله با خود به خانه آورده‌بود و در حضور ایشان گپی از خواننده‌ها و شنیده‌ها به میان آمد. درست در همین جاها و همین

جداگانه بود که به‌راحتی تحصیل نمی‌شد. ماجرای نگارنده و مجله «صبح امروز» نیز شنبینی است؛ روزی که «فایل دور» از تهران به دین ما آمد و ولع مرا به خواندن دید، در میان محبت‌هایش جمله‌ی جالبی بود که مرا تحت تأثیر قرار داد که در تهران، مجله‌ای به نام «صبح امروز» منتشر می‌شود که به دلیل جذابیت، همه‌ی شماره‌هایش در همان ساعت‌های اول بامداد، در تهران به‌فروش می‌رسد و به شهرستان‌ها صادر نمی‌شود؛ چون هرچند شماره منتشر شود، در خود تهران مشتاقان صف کشیده دارد. بعداً روشن شد که ایشان حتی آن مجله را از نزدیک زیارت هم نکرده و گویا فقط وصف آن را شنیده و مبالغه‌ی زیادی هم غلو کرده‌است از نوع لاف در غربت زدن! اما همین کافی بود که مرا برای خرید آن وسوسه کند. دست به کار شدم، به هر «فایل دور»ی که در تهران می‌شناختم، نامه نوشتم و به انتظار نشستم تا بالآخره پی بردم که باید فلان مبلغ برای خرید به فلان جا حواله کنم. هفت‌خوان آغاز شد، اما گزیری نبود. خوان بعدی تهیه‌ی بول بود و خوان دیگر ارسال آن و نشستن در انتظار ... بالاخره مزده دادند که خواهند داد، آمده اما پستی‌چان محترم که از نشانی‌ها فقط محدودی بازار را پوشش می‌دادند، از آوردن مجله خودداری فرمودند و کار به آن جا کشید که بالاخره یکی از مطبوعاتی‌ها پذیرفت که آن را هم در کنار مجلات دیگرشان بیاورد و به این ترتیب چشمانم به جمال این یک نیز روشن شد که گرچه آن چنان که فایل دور گفته‌بود، نبود، اندکی از سایر مجلات فراتر بود که تقریباً صفحات دورریز نداشت و تماماً برای سن و سال من خوانندگی بود. «دانشمند» نیز با قطع و شکل و مطالب متفاوتش از نشریات خوبی بود که در آن سال‌ها توفیق زیارت و خرید چند شماره‌ی آن دست داد؛ اگرچه فقط در یک یا دو

سال پایانی حضور در زابل توفیق خرید آن را یافتم. و اما «توفیق»، این هفت‌نامه‌ی جذاب به‌خودکشنده؛ مثل خودش برای من داستان شیرینی دارد. گفتم که ماشین‌نویس بودم و در واحد ارسال مراسلات- که گویا امروزه دبیرخانه جانشین آن است- و ناگزیر هر چیزی از راه که می‌رسید، از آن جا سر درمی‌آورد و این بار نوبت توفیق بود. رئیس وقت اداره گویا در تهران مشترک این هفت‌نامه بود و زمانی که به زابل منتقل شد، توفیق هم همراه وی آمده اما تا مدت‌ها کسی از وجود آن خبر نداشت تا آن روز که چشم من به جمال مبارکش روشن شد و از شما چه پنهان، ابتدا بسیار وحشت زده با آن رویه‌رو شدم؛ جای خلوتی یافتم و تمام مطالب آن را از سیر تا پیاز نه یک بار که چند بار با اعجاب خواندم و هر بار حیرت کردم که چه گونه ممکن است در مملکتی آن چنان که من در ذهن داشتم، مجله‌ای این چنین، با این همه آزادی بیان، همه را از صدر تا ذیل به طنز بکشد؛ به‌ویژه شخص نخست وزیر را-که آن روز علی‌اسی بود و اصلاً جان می‌داد برای کاریکاتور شدن- از او که بگذریم، کاکاتوفیق و گشتیزخلم و ممولی به‌راحتی به حساب همه‌ی نمایندگان مجلس، وزرا و سناورها، از جمله «ساعت ملاقه‌ای» و «سردار خورشور حکمت» و ... رسیده‌بودند و آنان را پاک پاک شسته بودند و آب کشیده بودند و گر داده‌بودند و چلاته‌بودند؟ و از بند رخت آویخته‌اند مگر می‌شد؟ مگر می‌شود؟ مگر ممکن است؟! باورکردنی نبود، سرم داغ شده بود و خودم را فراموش کرده‌بودم.



باید می‌دانستم جریان از چه قرار است؛ پس از تحویل مجله یک هفته یا خردم کلتیجار می‌رفتم که اصلاً موضوع را باور کنم یا نه؛ تا این که شماره‌ی بعدی رسید و شماره‌های بعدی، و مرا تشویق کرد که به همان سبک و سبای «صبح امروز» برای خرید این مجله نیز اقدام کنم. باید کالان‌های خصوصی بیشتری می‌گرفتم؛ اما به پنج ریالی‌ها و دهم‌ریالی‌ها کفاف می‌داد و نه من می‌توانستم نرخ را بالاتر ببرم. از شناسن خوب من خانواده‌ای یزدی به زابل منتقل شدند و پدر خانواده به‌عنوان حساب‌دار یا معاون مالی اداره‌ی کشاورزی سخت‌نگران سرنوشت درسی دو پسرشان؛ که قرعه‌ی رفع این نگرانی به پهای ماهی پنج تومان در ازای هر هفت شب هفته به نام من افتاد.

پس از وقوع این موهبت، دو دلم را یکی کردم و یک روز علی‌الله پول چند شماره را با پست فرستادم. هفته‌ها به انتظار نشستم و نیامد. فصل مدرسه بود و نشانی پستی هم همواره و طبق معمول سنواتی، مستعاضه‌ای این بار، خلاف قاعده و عرف، دبیرستان شاهرضا را محل تحصیلم را به‌عنوان نشانی پستی انتخاب کردم که هرگز سابقه نداشت و دوباره به انتظار نشستم و نامه نوشتم و نامه نوشتم و نتیجه هم‌چنان هیچ! گمان پردادمم خوابنامه شدام و یا چنین مجله‌ای از بیخ و بن وجود نداشته یا اگر هم درست دیدم، زیرزمینی بوده است و ویژه‌ی ویژه‌ی بوداست که ناگزیر من از خیل آنان نیستم و مرا نمی‌پایست؛ اما با این خواهش درون چه کنم! «از همجو دو دلاری دل برکنم آری» و اگر مقرر است نابی بکنم، باری بکنار از همین زلف به‌تاب بکنم؛ باشد؛ دست برداشتن از این وسوسه در توان من نبود. در پاکت چندی(؟) که برای دفتر توفیق در تهران فرستادم، کاریکاتور علی‌امینی را درست هم‌چنان که دیدم بودم، بر کاغذی رسم کردم- یعنی که من هم اهل بخندم و خودی‌ام و چنین و چنان- هنوز تفهیمم که تأثیر جادویی کاریکاتور نخست وزیر وقت بود با اقبال من که بیست می‌روزی پس از آن ماجرا معلون دبیرستان مراد دور از چشم اغیار، ترسان‌ترسان به کاری کشید و سر و ته بسته مالیاتی پر و پیمان از تصایح ارزشمند هم‌چون نبات و قند به خودم داد که ما را و تو را چه از این قصه که گلو آمد و خر رفت و سرم به درس و مشقم باشد و از حالا که ده‌ه‌م بوی شیر می‌دهد، می‌ادام هوس چنین ام الخیالیتی بکنم که «هور است سر آب از این دادیه...» و معلوم معلوم بود که سخت ترس برش نداشت است که در مدرسه‌ی او و ... سیحان‌الله! سیحان‌الله اگر درز کند، سر چشمه شاید گرفتن به نصیحت؛ که اگر بر شد، کوه هم جلودارش نمی‌شود! آن هم با این بچه‌هایی که نخورده مست مستند!

در پایان هم اندرزم دادند که دست از این بازی می‌بزد پیویم و بیش از این مغفله نگویم و پای از وادی طلب- «که نیست پایانش»- واپس کشم و هم‌چنان معقول و مظلوم و سره‌نریر و باعقم و درس و مشقم را دودستی بچسبم و از این پس بدان امید هم نباشم که «به دستم نثار بازآید» و اگر بیاید هم مشکل «که بدین رهگذار بازآید» و البته چنین شد که ایشان فرمودند و هرچه هم «به پیش خیل خیالین کشیدم ابلق چشم»، کاکا نیامد که نیامد و باز هم «گرد آمد و سوار نیامد».

معلوم بود که آن مجله را از ترس، چنان دریغ‌پچیده بودند و به سوراخی فرو کرده که خود سانسورچی‌ها هم چنان نمی‌کردند.

علی‌امینی رفت و غلم آمد و این یک البته در شهر من، این بار گویا داغ‌های ۱۹ بهمن را تازه کرد و باز از زخم‌های کهنه خون تراوید و دوبارگی اشک‌باری در میان دو طیف این سری و آن سری پیدا آورد که شمشیرها از رو بسته شد و شاید بتوان گفت تمام توان و ظرفیت فکری و فرهنگی شهر بر سر این سودای صراف سراف شد و به خیل غلامی اعلام شهر نیز کشید و کسی هم از این میانه طوطی رو نیست تا ششم بهمن آن سال که از خشک و تر و کوتاه و بلند و راست و چپمان را همه یک جا و یک پارچه در صف‌های منظم برند و در صندوق انداختند و «توفیق» که گاهی به همت یکی دو تهران‌دیده دیداری می‌نمود و باز برهیز می‌کرد، تا آن جا پیش رفت که اگر خطا بکنم، در شماره‌های پایانی سال ۱۳۳۲ را رسم آخرین کاریکاتور از اسدالله غلم فضای آن روز را دقیقاً به نمایش گذارد؛ کاریکاتوری که هرگز از یادها نخواهد رفت؛ غلم در آن کاریکاتور در حال رفتن بود و هنوز قلم کاریکاتورست چپ‌های شتل سیاه‌ش را رسم می‌کرد که از زبان او در زیر تصویر یک سطر آمده بود: «آخیش» از دست کاریکاتورست توفیق راحت شدم!

هنوز در آن فضا نمی‌شد این کاریکاتور را به کسی، به‌ویژه به معنی نشان دهی! از کجا معلوم؟! «از کجا معلوم» چهل‌امی بسیار مستجیدم، قاطع، تعیین‌کننده

و کارا بود که آن روزها از زبان هر بزرگی می‌توانست شنید. در میان این مطالب به یک نکته‌ی اقتصادی هم باید اشاره ای گذرا بشود؛ خیلی اغراق نباید کرد و به هوسن و سالان حق باید داد، خواندن هزینه داشت؛ پول خرید کتاب و سایر مواد خواندنی از کجا باید تأمین می‌شد؟ این نکته‌ی تألیف باز را همین روزها، دوستی گوش‌زد کرد و من یا اوهم داستان گشتم؛ دوباره پیروسم؛ راستی پول خرید این مواد خواندنی از کجا باید تأمین می‌شد؟



“در شهری که مردمش را چند دسته‌ی محدود و معهود باشند تشکیل می‌داند، و معتر درآمد اندک همگی آنان مشخص بود، و راهی دیگر برای تحصیل درآمد وجود نداشت، پدیدهای به نام «پول توجیبی»- که اسم و اصطلاح آن را هم ما، خود در بزرگسالی شنیدیم- برای طبه‌ی درحال تحصیل ایدانه وجود داشت و نه مفهوم داشت، نوجوان اگر به‌دل داشت درآمدی کسب کند- که گاهی پیش‌آمده‌ای روزگار باعث و محرک آن بود- باید دید درس و مدرسه را به کلی بزند و مغازه‌ای برای شاگردی بیاید که آن هم با وجود داوطلب‌های فراوان، آسان نبود. کوجه همواره بر بود از بچه‌های واجسان‌تعلیم بازمانده از تحصیل که جز ایجاد مزاحمت برای دیگران وظیفه‌ای برای خود نمی‌شناختند. در چنین فضایی اگر کسی شانس می‌آورد و به شاگردی مغازه‌ای پذیرفته می‌شد، بعد از گذشت پنج شش ماه کارآموزی مجانی تازه باید به وزوی دو و سه ریال پسند می‌کرد و از آن سو هم ناگفته پیداست که کسی که درس و تحصیل را برای کسب درآمد رها ساخته، خواندن کتاب، او را به چه کار می‌آید!

روزی را به خاطر دارم که گویی همین امروز است مدیر دبستان و فراش مدرسه با یک بعل مجله قدم به کلاس ما می‌گذارند سؤم یا چهارم دبستان هستیم؛ مجلات با هم تفاوت دارند؛ البته بر پیشانی هر یک اسم «دانش‌آموز» + «...» خوندنایی می‌کند. بعدها فهمیدم این‌ها مجلات مرحوعی است که انبار اداره‌ی آموزش و پرورش ناگزیر از بیرون ریختن آن‌ها بوده و مسئولان محترم صلاح دیده‌اند به دبستان‌ها بفروشند؛ و البته درست همین؛ به دبستان بفروشند نه به شاگردان دبستان؛ اما به ما فروخته‌اند به مبلغ دو ریال و مبالغی احم و تخم و توپ و تشر و گریه. تقریباً جز دو سه نفر بقیه عزا می‌گیریم؛ نه جرئت داریم روی سخن جناب معاون مدرسه نه بگوییم و نه جرئت داریم دو ریال را از خانواده مطالبه کنیم و بابت پهای مجله بپردازیم.

انصافاً مجله‌ی خوبی بوده اما مشکل تأمین هزینه‌ی آن بود که ...! این مجله و تالی آن، یک دانش‌آموز- که بعدها در سال ۲۳ چلشین آن شد- گرچه می‌توانست طرفدار زیادی کسب کند، اما علاقت نیز، توزیع نادرست آن- که در هیچ روزنامه‌فروشی یافت نمی‌شد و فقط از مجرای لاک‌پشتی شبکه‌ی فرهنگ می‌شد بپیمایش کرد- از اهمیتش کاست؛ قرار بود این بررسی محدود به سال‌های میان ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۳ باشد؛ اما بخوانید یا نخوانید، این را می‌افزایم که مربوط به سال ۱۳۳۵ است؛ تابستان ۱۳۴۵ وقتی نگارنده پس از یک سال درس خواندن در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران به زابل برگشت و با نخستین نگاه به ناچیه‌ی کتاب هایش به سرنوشت هولناک کتاب‌ها برخورد که مورایها چیز زیادی از آن‌ها باقی نگذاشته بودند، نه گریه و زاری مؤثر می‌فاد و نه خشم و خروش؛ چیزی هم برای نجات دادن باقی نمانده بود؛ اما نگارنده یک درس عملی از این موضوع گرفت که شاید برای نتیجه‌گیری پایانی بد نباشد و آن این است که در مورد نخواندن یا بهتر بگوییم نخریدن کتاب شاید حق با هم‌سَن و سالان من بود. آن‌ها نیز شاید از پیشینیان آموخته بودند و ادامه‌دهندگان راه آنان می‌بودند؛ برای کتاب نخواندن و کتاب نداشتن در شهر زابل، بالاخره در کنار سایر عوامل و موانع از قبیل دوست ناباب و ذغال خوب، شاید مورایه هم بیتأثیر نباشد!

#### پی‌نوشت:

i - این شهر، برآمده از دو روستای حسین آباد و نصرت آباد واقع در ۱۸۲۲ کیلومتری تهران مقرر بود در سال ۱۳۲۸ ه.ق مطابق ۱۳۴۵ ه. ش و برابر با ۱۸۶۶ م. یعنی دقیقاً ایامی که دولت علییه بیپیه انگلستان از امیر شریعی خان، فرمان‌روای افغانستان قطع‌امد کرد، با چراغ سبز آنان، برای اعمال حاکمیت ایران بر سیستان از جانب دربار ناصرالدین‌شاه پروا شود و مقدمات آن نیز فراهم آمد و بعدها پس از یک‌پارچه شدن و بازید پیروی اول از منطقه و تأیید و تثبیت حاکمیت، به‌موجب تصویب‌نامه‌ی هیئت وزیران، در شهریور ۱۳۱۴ شمسی «زابل» نام گرفت. برای آگاهی بیشتر (تعلیمی، غلامرضا، ۱۳۱۱، ۴۴).

ii - «گل جا» از کارپردهای مردم سیستان است برای قطعه زمینی از خاک خدا که اندک باشد و محدود و محبوب نیز.

iii - جای دیگری، آوردم که «هر اساس سرشماری سال ۱۳۹۰ تعداد روستاهای سیستان امروز ۸۵۰ پارچه اعلام شده؛ اما شرکت آب و فاضلاب سیستان، در حال حاضر به تعداد ۹۴۴ روستا خدمات ابرسانی را ارائه می‌کند؛ پس با احتساب معذور روستاهایی که هنوز آبرسانی نشده است، عدد ۹۵۰ صحیح‌تر به نظر می‌رسد.» بهتر است بر این بیفزاییم که زندگی عادی در سیستان، پس از فروپاشی تمدن بزرگی که آخرین بار به دست تیمور ویرانگر به نابودی کشیده شد، عموماً زندگی روستایی بوده است و تا حدود ده‌هی سوم قرن حاضر، هنوز برتری با روستاهای تولیدکننده‌ی سیستان، این معنا را امارهای جمعیتی روستا و شهر به‌خوبی نشان می‌دهد؛ به این معنا که:

**جمعیت** سیستان در سال ۱۳۱۷ تعداد ۱۲۶۵۹۱ نفر بوده‌است… در سال ۱۳۲۹، ۲۱۳۳۴۶ نفر و در سال ۱۳۴۲ تعداد ۳۰۰۰۰۰ نفر گزارش شده‌است…

در سال ۱۳۲۹، ۴۲/۹۲ درصد از مردم سیستان در روستاها سکونت داشتند و… جمعیت شهرنشین سیستان که در شهر رابل به‌عنوان تنها شهر منطقه سکونت داشتند، ۵۶/۶ درصد از کل جمعیت گزارش شده‌است» (ابراهیمی، دکتر مریم، تحولات سیاسی و اجتماعی سیستان و بلوچستان، ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ شمسی، تهران، انتشارات بخارا، ۱۳۸۸، ص ۴۹).

iv - مسئله در حقیقت، ترکیب جیوه با فلزات دیگر است و در حرف امیختگی از اجزای مختلف، در اصطلاح به امیختگی از همه‌ی موضوع نگاه نمی‌کنیم؛ یعنی مطالبه‌گرگلهٔ این پرسش را طرح نمی‌کنیم که چرا نباید نیروهای بومی زبلی در رأس ارتش و قوای نظامی و انتظامی باشند؛ واقعیت آن است که سیستان تا آن روز و شاید بهتر بتوان گفت تا زمان اعزام قوای شرق به رهبری سپهبد امام‌الله جهانبانی به جنوب شرقی ایران از سال ۱۲۰۷ خورشیدی، تجربه‌ی نظامی سامانیان به نفع ارتش منظم نداشت‌هست تا ساختارهای آن در داخل منطقه صورت‌بندی شود؛ تاگزیو پس از اسکان بخشی از قوای دولت مرکزی- که در حقیقت برای تحقق نظم جدید به بلوچستان میاید و طبعاً سیستان را نیز دربرمی‌گیرد-

عناصر اصلی بدنهٔ ارتش نئیموناد از نیروهای بومی نامین گردد و دست بالا آن که سرانگیری تازه آغازشدهٔ تپوناد تا اندازه‌ای، و آن هم با احتیاط، تعدادی از نیروهای دون پایهٔ اشی را از محل تأمین نماید- که چنین کرده‌است.

vi - این جا فقط یک نفر را به عنوان بومی از دیگران جداکنم که درشمار نخستین فارغ التحصیلان مدرسه‌ی احمدیه به ریاست مرحوم سیدمحمدفرزان است؛ میرزا فلاح‌حسین عمرانی را که بعداً به عنوان معلم در همان مدرسه- که البته نامش از احمدیه به پهلوی

تغییر کرد- به تدریس مشغول است و تا آن جا که نگزنده می‌باشد، از سال ۱۲۱۰ که بعد به اداره ی آمار و ثبت احوال زابل منتقل می‌یابد. vii - که دایل وجودی آن یک را نیز توضیح دادیم؛ دروخندهای که به‌دلیل عقیدتی آمدن تا ناروخانه‌ی دیگری را، به همان دلایل به ناکامی دچار سواد.

viii - ایپان را، با وجود بسیار اشتراک‌های ناگزیر، من در دو دسته ی کلاملا مشخص و متمایز جای می‌دهم؛ نخست فاسیل خودم، شیخ و فاسیل‌های ولسته را که نه اهل سیاست و سیاست‌بازی بودند و نه زیر علم‌آین و آن سینه می‌زدند؛ وقتی شمشیر گلدمنیت سیستان را دوباره کرد، بخشی از آنان پراکنده در نقاطی مثل قره و چخانسور و علی‌مردان و کده و قلّه‌کا و نادعلی و قلعه فتح و… ماندند و برای پیوستن به ما که ایرانی ماندبودیم، این دست و آن دست کردند و آب و گاو و زمینک و مال و متاع تدکشان را تا همین سال‌ها- که داریم از آن سخن می‌گویم- پهلوه آوردند؛ اما زمانی دررسید که کار بر آنان سخت شده؛ پهلوه‌های تثبیت حکومت در زمان ظاهرشاه و پی آمدهای غالباً خشن آن، کار را بر ایپان دشوارتر ساخت و مشوق کوچ گروه کنیری از آنان، و نه همه‌ی آنان، به این پاره‌ی غربی گردید. ترس عداوی از ایپان از جنس دیگری بود و همان بود که نمی‌گذاشت تا مدتها به فکر آمدن به ایران بیفتند؛ آنان بر این باور بودندکه حکومت جدید ایران از دو طریق می‌خواهد رعیت‌هایش را شناسایی کند و آن‌ها را به اجباری ببرد- اجباری نام شایع دوران سربازی در آن دوران بود- یکی ثبت زمین به نام آنان است و دیگری فرستادن جیه‌هایشان به مدارس، بنابراین باید از این دو نوظئه برحذر بود؛ همداره که زحمی به نام خودتان به‌ثبت برسانید و نه اجازهٔ بعدید فرزندانان را در مدرسه ثبت نام کنند؛ چون دیگر «ادم» دولت نمی‌شود و از خودتان اختیاری ندارید؛ البته این ترس دیر نپایید؛ چون عداوی از آنان که به این سوی مرز آمدیموند، می‌گفتند دیوران سربازی در این جا مهمانی است؛ شکم سیر و جای خواب و لباس مرتب جایی برای گلابه و شکوه نمی‌گذارید؛ اما در آن سوی مرز، اشباع بسیار هولناک است؛ نظایان باید بندیان (زندانیان) را با غل و زنجیر به‌گدایی ببرند و از آنچه به این شیوهٔ تحصیل می‌شود، هم خود تغذیه کنند و هم زمانی را نگارند؛ بارها این اظهارات را شنیده‌ام؛ اما تصدیق و تکذیب نمی‌کند.

دسته‌ی دوم که سیلوار به ایران و البته به سیستان وارد می‌شدند، از جنس دیگری بودند و انگیزه‌شان نیز دیگر- که از این پس به آن یک‌نیز جواهرپزداخت-

ix - یک بار، پیش از آن که سعادت رفتن به دبیرستان نصمیم گردد، در مشهد، در معیت داش‌اموزی از نزدیکان، برای تهیه‌ی کتاب درسی رفتم؛ به یاد نمی‌آورم کجای حومه‌ی مشهد بود؛ اما نیم ساعتی اسواد مشهد دورتر رفتم؛ تا به یک میدانگاهی پر گرد و خاک رسیدیم که از چاروا گرفته تا پیاز و هیزم و… و کتاب درسی دست چندم بایست می‌شد. زجری که در آن شب برای یافتن کتاب،

درسی ویژه ی موردنیاز آن دوست کشیدیم تا یاقتم، کم از لزان برتخت نشست و طبیعی بود که به چندین دلیل و ازجمله تفاوت‌های قومی و عقیدتی نتواند به خواسته‌های همگان تن دردهد؛ حاصل این خواستن‌ها و آن ندانم‌ها درگیری‌هایبست که درنهایت منجر به آوارگی خیل بی‌شماری از بی‌روسامانان به داخل ایران و به سیستان گردید.

x - جل دادن در سیستان کلاف دادن را گویند. xii - البته می‌گویند بعد از رفتن من از آن شهر، یعنی از سال ۱۳۴۳ قهوه‌خانه‌هایی همراه با شاهانه‌خوانی نیز به راه افتاده است؛ یکی از آنها نشانی سرراست داشته است؛ نزدیک به کتاب فروشی محمودی در ابتدای میداک قلمی.

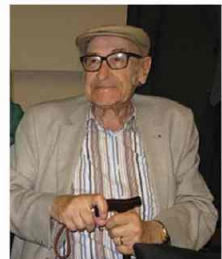
xiv - غیرخودی‌ها کسانی بودند؛ یعنی به‌گمان این رازران، جز زائران و تعدادی لگشت‌شمار از باشندگان، غیرخودی‌ها همه‌ی کسانی بودند که در مشهد می‌زیستند یا اگر هم به بودند، به همه می‌مانستند و از دو حال بیرون نبودند؛ یا کیسه‌ی رفاران را می‌پریدند یا جیه‌هایشان را می‌ربودند و «حمده‌ی» می‌کردند؛ از زایل که سوار انبوس می‌شدیم به قصد مشهد، تا آن جا چندین بار این داستان در گوشمان زمزمه می‌شد؛ محدوی کردن هم داستانش چنین است:

وقتی غیرخودی‌ها کودکی را می‌ربانند، به خلبای می‌برند که در یکی از اتاق‌های آن، گوش تا گوش، آندهایی ظاهر؛اصلاح چهره‌زانو نشسته‌اند؛ کودک را در میان مجلس می‌نشاند و یک نفر او را به اسم «حمده» می‌خواند و می‌گوید این کودک از این پس نامش محمد است؛ بعد یکی از حاضران، محمد را نزد خود می‌خواند و کودک وقتی نزد وی می‌آید، در کمال خون‌سردی جاقویی برمی‌دارد و یک ضربهٔ نثار کودک می‌کند و البته این ضربه‌ها آن چنان کاری نیست که به مرگ منتهی شود؛ تنها زجرافروین است؛ زیرا ایپان برآنند که کودک- بدان دلیل که نامش محمد است- به جای پیاسیر اسلام باید زجرکش شده از نوع زجر دادن و زجر کشیدن نیلانی!

کودک وقتی به گربه می‌افتد، دیگری او را دوستانه و محبت‌آمیز به خود می‌خواند و روشن است که کودک به دامان او پناه می‌برد. این بار نیز جاقویی دیگر نوش جان می‌کند و باز داستان از نو و خواندنش از جانب دیگری و جاقو خوردنش از نو، این حرکات ناجوان‌مرانه تا زمانی که آخرین نشانه‌های زندگی در تن کودک باشد، ادامه می‌یابد و آن گاه جسم بی جانش را جمع می‌کنند و از آن «مومیایی» «momiai» می‌سازند. یادمأن باشد همدی momiaiامی که در بازار مشهد می‌فروشند، از همین قماش است!

- جا دارد پرفسور ژیلیر لازار را از جهت حقی که بر گردن پژوهش‌های مربوط به سیستان دارد، بیشتر بشناسیم.





ژیلبر لازار (Gilbert Lazard) متولد ۱۹۲۰ در پاریس زبان‌شناس و ایران‌شناس فرانسوی است. آثاری که به فارسی نوشته، عبارتند از: دستور زبان فارسی معاصر، مترجم مهستی بحرینی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۴. شکل‌گیری زبان فارسی، مترجم مهستی بحرینی، تهران، انتشارات هرمس و مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۴. فرهنگ فارسی - فرانسه، مترجم مهدی قوام‌نژاد، تهران، فرهنگ‌نگار. دستور زبان فارسی معاصر، مترجم مهستی بحرینی، تهران، انتشارات هرمس و مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۴. بررسی وزن شعر ایرانی (مجموعه مقالات)، مترجم لیلا شیامجیدی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۹۵. رباعیات حکیم عمر خیام، آلودره فیثزجرالد، مترجم ژیلبر لازار، تهران، کتاب پارسه. صد و یک رباعی خیام، ترجمه ژیلبر لازار آیه فرانسوی، تهران، انتشارات هرمس. همکاری در نوشتن تاریخ ایران کیمبرج، ریخت‌شناسی فعل در زبان سبستانی.



Studia Iranica tome ۳, ۱۹۷۲, fascicule ۱, ۶۵-۷۷.



xvi - مقاله‌ای جالب و مفصل بیان وری هو - که بعدتر درباردی آن سخن خواهیم گفت - به نام،

این جا چاپ شده است. Indo-Iranian jurnal, volume 5, 1962-NR 4.

xvi - \* je remercie aussi un docteur de reconnaissance si je ne signifierai que je dois à M. Mohammad Ali Farukhi, alors directeur de l'Institut du Sistan, et à M. Mohammad Hossein Nafisi, qui y avait consacré pédagogique.

xviii - then that I met Avdollah (Abdullah) Bazi whose help was to become invaluable to me. The Bazis are an agriculturalist tribe living in the Pushtāb district North of Zābul.

xix - این تعریف از ملا و میرزا، یعنی: طریقه ملا - که فقط سواد خواندن داشت - و میرزا - که هم خواندن می‌دانست و هم نوشتن - که در این متن و بسیار جاهای دیگر گفته و نوشته‌ام بر برخی از دوستان بزرگوارم سخت آمد و با عباراتی تند و تیز به پاسخ‌گویی پرداختند؛ البته در برابر آنان تسلیمیه اما اعتماد بر تعریفی است که در میان ملایان و میرزاییان سبستان و ارجمله قابل خوند رایج بود و هست؛ نمونه‌ای بارزش نیز پدرم بود - یادش گرامی باد - که در میان شیوه ملایان طایفه لقب میرزایی داشت و آن هم بارها شنیدم که از نتیجه‌ی سواد نوشتاری وی ناشی می‌شد. در هر جای سبستان هم که این دو واژه به کار می‌رفته و مقصود از آن یک دست‌نویس حرفی بوده است، همین معنا را شنیدم؛ علامه دهخدا نیز عین همین باور را به نقل از جمال‌زاده آورده است و مراد دست‌کم در این یک گناهی نیست: (بعضی نیز معتقدند ملا کسی است که خواندن می‌تواند و نوشتن نمی‌تواند و خط ندارد، در مقابل میرزا که خط و سواد هر دو را دارد. (فرهنگ لغات عامیانه‌ی جمال زاده) به نقل از دهخدا.

xx - تا آن جا که در خاطر دارم، خواندن هر صفحه از این کتاب برای آن روز من، شربت تلخی بود که آدمی از سر ناگزیری، به امید شفا به خورد خورد خودش می‌دهد و بدروغ، به خودش می‌گوید که این قاشق، دیگر آخرین قاشق است.

xxi - البته خبر آن بود که در آن روزگار نه من می‌دانستم و نه هیچ یک از هم شهریانم که «خادرقلی میرزایی» که آن روز پزایش کف می‌زدیم و به حکم‌نثر هیجان برانگیز می‌چینی‌نژاد، افزون بر کف زدن، برایش هورا هم می‌کشیدیم، نکیه بر جایگاهی زد که از آن ملک محمود سبستانی بود و باز هم نثاردرانی از جنس شعاد این رستم‌نوران را به کامی دل دشمن قربانی وعده‌های نادر کردند و سر و ناچش را بر باد دادند. البته همین جا بفرمایم که اگر تخفیف بدفهم و این یک بستان‌کاری را به کنار بگذاریم، یک‌پارچه ساختن مملکتی که داشت به تیغ شغالان و روهاکان و آدمی‌گرگان پاره‌پاره می‌شد و نزدیک می‌آمد که به هر پارچش بر سر بازار

چوب حراجی بنوازند، تلخی آن ماجرا را تا حدی می‌زدود. اما در هر حال ماجرای این شادمانی که همواره از پشت خنجر زده‌اند و به پهلای تلخ‌کلی از دست دادن یک دشتال قصصی‌ای را به کام آتش روان کرده‌اند، موضوع تأمل‌برانگیزی در تاریخ سبستان است؛ ساخت و پرداخت آسوکای kenje šax-e šaxdo در این سرزمین بی‌سببی نیست.

xxii - «سابقه ندانست» یعنی واقعاً سابقه ندانست که هیچ محصلی و حتی هیچ معلمی چنین کند؛ چرا سابقه ندانست؟ چون یک موضوع کاملاً خصوصی به‌شمار می‌رفت و کسی حق ندانست دم و دستگاهی بدان عظمت، یعنی دبیرستان را برای یک پاکت نامه و چیزی مانند دیگر، به آن به‌زحمت بیندازد. از سوی دیگر، پست‌خانه‌ی مبارکه هم فقط محدودی دو وجب در دو وجب عرض و طول بخش اداری شهر را برای تحویل مرسولات به‌رسمت می‌شناخت و هیچ مأمور پست‌خانه ای برای تحویل دادن نامه و اتمال آن به در خلعتی کسی مراجعه نمی فرمود. آن وقت شما انتظار دارید که من جز این می‌کردم؟ گفتم که هیچ راهی برای باقی نمانده‌بود!

xxiii - البته عنوان این مجله «پیک دانش‌آموز» نبود، چیز دیگری بود که امروز به خاطر نمی آورم؛ اما تنوع مطالب آن چنان شوری در من ایجاد کرد که هرگز فراموش شدنی نیست؛ طرفه آن که مجله تنها یک شماره نبود، چندین شماره بود و از هر کدام فقط چند تا که حسرت به دل خواندن باقی شماره های آن ماند؛ چون کسی را باقلم که بتواند با او میانه‌ای مجله کرد.

موزه منطقه ای جنوب شرق ، نصرالله کوهکن



زمستان کلاته رزاق زاده، نصرالله کوهکن ■





## تجلی آیین مهر در هنر و معماری جنوب شرق فلات ایران

(مطالعه موردی؛ نقوش گچبری های اشکانی سیستان و سنگ نگاره های بلوچستان)

کلثوم یزی، کارشناس ارشد پژوهش هنر  
سحر رستگارزاده، دانشجوی دکتری هنرمت و احیای بنامای تاریخی، دانشگاه آصفهان

### چکیده

آیین مهرپرستی و گرامیداشت خورشید در ایران پیشینه ای کهن دارد. شکل چلیپا و گردونه مهر، گیاه هومنه، ماه و بز یا شاخ های هلال، از نمادهای اصلی کیش مهر بوده‌اند. با توجه به این که منطقه سیستان و بلوچستان در ایران همواره محل استقرار تمدن های دیرین بوده است، دور از انتظار نیست که این نمادها را بر گچبری های کوه خواجه سیستان و نقوش سنگ نگاره های ناهوک سراوان در بلوچستان بیابیم.

کوه خواجه که یکی از معدود آثار به جای مانده از دوران پارتیان در ایران می باشد از اواخر قرن نوزدهم میلادی تا کنون مورد توجه محققین و باستان شناسانی چون اشتاین، هر تسفلد، موسوی، غنیمتی و بسیاری دیگر قرار گرفته است. طی کاوش ها و بررسی های صورت گرفته در بخش کهنذر

کوه خواجه آثار گچبری از دوران ساسانی کشف شده که نمادهای آیین مهر بر آن ها حک شده اند. این نقوش به صورت ساده و ابتدایی تر بر سنگ نگاره های ناهوک بلوچستان نیز دیده می شوند. از آنجا که بررسی های علمی و دقیقی بر روی این سنگ نگاره ها صورت نگرفته است، قدمت آن را از ده هزار تا هزار سال پیش از این تخمین زده اند. اما آنچه در این میان دارای اهمیت است حضور این نقوش بر روی سفال ها و سوزندوز های بومیان این مناطق است؛ همچنین به نظر می رسد وجود گیاه هوم در این استان و توجه طبیبان سنتی و ساکنین منطقه به این گیاه به عنوان داروی باورهای نشان از تدویم سنت های پیشین در ناخودآگاه جمعی مردمان این دیار دارد. در این پژوهش سعی شده با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی و بهره گیری از منابع کتابخانه ای، بررسی های میدانی و مصاحبه با افراد مطلع، این آثار به لحاظ وجود نمادهای مهری مورد مطالعه قرار بگیرد. **واژگان کلیدی:** آیین مهر، سنگ نگاره بلوچستان، گچبری، کوه خواجه سیستان.

### مقدمه

نام مهر (میترا) در بین اقوام هند و ایرانی سال ها پیش از ظهور زرتشت یافت شده که از خدایان هند و اروپایی بوده است (صمدی، ۱۳۸۳: ۱۲۹-۱۳۸) و بعدها بر اثر تحول دینی زرتشت تمیز یافتند و تحت الشعاع آیین جدید او قرار گرفتند (شایگان، ۱۳۸۳: ۶۳). بدینی در اوستا به نام مهریشت به مهر یا میترا اختصاص داده شده است که در آن مهر، ایزدی نظاره گر بر همه چیز، روشنایی آسمانی، تنگه‌بان پیمان‌ها، محافظ نیکوکاران در این گیتی و در آخرت و بالاتر از هر چیز، دشمن بزرگ اهریمن و تاریکی و خباثت نبرد و پیروزیها تصویر شده است (آموزگار، ۱۳۸۸: ۱۹). اقوامی که زبانی برای سخن گفتن و خطی برای نوشتن نداشتند، مفاهیم مورد نظر خود را با کنده کاری روی سنگ جلوه داده و منتقل کرده اند (ناسری فرد، ۱۳۸۸: ۱۰). گردونه ی مهر، قرم چلیپا و نقش گیاه هومنه از نمادها و نشانه های اصلی این آیین به شمار می روند که بر گچبری های کوه خواجه سیستان و سنگ نگاره های ناهوک سراوان استان سیستان و بلوچستان نقش بسته اند و حضور و گرامیداشت آیین مهر را در این مناطق اعلام می دارند.

عناصر تقدیس شده در طول سالیان، در زندگی بشر حضور داشته و تنها شکل توجه و شیوه ی تقدیس تغییر می کند. ارتباط موضوعی و پیشینه این عناصر مقدس و پیگیری دلایل استفاده از نقوش و نمادهای مرتبط با آن، در طول هزاران سال، این مطلب را روشن می سازد که این نقوش و نمادها دارای پیشینه ای آیینی و مرتبط با باورهای قومی هستند که در طول تاریخ و با شکل گیری آیین های جدید و حتی پس از تهاجمات، مهاجرت ها و موجبات، نسل ها، سینه به سینه به روزگار ما رسیده و موجب بقا، شکل گیری و تنوع فرمی و معنایی آن گردیده است. در رابطه با این موضوع، اندیشمندانی همچون پونگ، شولتز، کمبل و دیگران نظریاتی را عنوان کرده اند که مصداق آن را در استفاده نمودن بومیان منطقه از گیاه هوم و باور به قدرت شفا بخشی آن حتی در زندگی معاصر می توان یافت. در این پژوهش که با روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، میدانی و مصاحبه با افراد مطلع صورت گرفته، با رویکرد اسطوره شناسی و تکیه بر آرای کهن الگویی پونگ و تک اسطوره کمبل به بررسی نشانه های آیین مهر در هنر و معماری ایرانی پرداخته و به صورت موردی گچبری های کوه خواجه در سیستان و سنگ نگاره های ناهوک در بلوچستان مورد مطالعه قرار گرفته اند.

### معرفی سیستان و بلوچستان در فلات ایران

استان سیستان و بلوچستان با وسعت حدود ۱۸۷۵۰۲ کیلومتر مربع، معادل ۱۱/۵ درصد مساحت کشور را به خود اختصاص داده است. بر اساس آخرین تقسیم بندی های رسمی کشور، این استان به عنوان بزرگترین استان ایران شناخته می شود و دارای ۱۹ شهرستان است. بخش بزرگی از جنوب شرقی فلات ایران، یعنی منطقه‌ای که امروزه استانهای کرمان، هرمزگان، سیستان و بلوچستان، بخش غربی کشور پاکستان، و جنوب افغانستان را در بر می‌گیرد این بخش از فلات ایران که در نوشته‌های باستان‌شناسان و خاورشناسان غربی، منطقه‌ی مرزهای ایران و هند خوانده شده، منطقه‌ای است که به سبب وضعیت جغرافیایی ویژه‌ی خود امروزه جمعیت کمی دارد و از نظر باستان‌شناسی نسبت به سایر بخش‌های ایران ناشناخته‌تر مقلده است چرا که تا حدود سه دهه پیش، باستان‌شناسان، این منطقه را تنها یک راهرو بزرگ ارتباطی بین تمدن‌های هندی و تمدن‌های باختر فلات ایران و میان رودان می‌دانستند (سیدسجادی، ۱۳۷۶، ۴۱).

### ریشه‌یابی آیین مهر در ایران

مهر یا میترا در اوستا ایزد فروغ و روشنایی است و غالباً نام او همراه نام انوار آسمانی یعنی ستارگان و ماه و خورشید آورده می شود: «ستارگان و ماه و خورشید و مهر شهریار همه ی کشورها را می ستایم» (مهریشت کرده ۱۴). مهر رسالت های دیگری نیز دارد، او ایزد نگهبان عهد و پیمان است، داور روان هاست، پس از مرگ، حافظ خانواده، بخشنده ثروت و ایزد پیروزی و قدرت است، دارنده ی چراگاه های وسیع است. گاوی که از کله ی خود جدا مانده از مهر یاری می جوید (یشت دهم بند ۸۶)، نام مهر (میترا) در بین اقوام هند و ایرانی سال ها پیش از ظهور زرتشت یافت شده و از خدایان هند و اروپایی بوده است. لوحه ای گلی حاوی پیمانی که میان جیتی ها و میتایی ها بسته شده و در بغازگوی پانتخت جیتی ها در شمال غربی اسای صغیر یافت شده است در روشن شدن قدمت میترا بسیار مؤثر است. در این لوح از میترا و خدای آسمان برای نگهداری این پیمان کمک خواسته شده و تاریخ این پیمان را حدود چهارده قرن پیش از میلاد مسیح می داند (صمدی، ۱۳۸۳: ۱۲۹-۱۳۸) و همچنین (آموزگار، ۱۳۸۸، ۱۹) و (پیر، ۱۳۸۲: ۳۱).

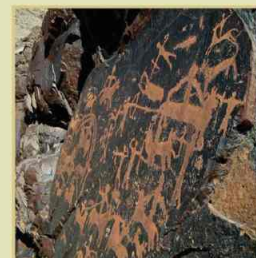
اهورا مزدا، مهر را آفرید تا از آفرینش او پاسداری کند. بدینی در اوستا به نام مهریشت به مهر یا میترا اختصاص داده شده است که در آن مهر، ایزدی نظاره گر بر همه چیز، روشنایی

نگاهان پیمان‌ها، محافط نیکوکاران در این گیتی و در آخرت و بالاتر از هر چیز، دشمن بزرگ اهریمن و تاریکی و خادوند نبرد و پیروزی‌ها تصویر شده‌است (امورگار، ۱۳۸۸: ۱۹).

#### معرفی سنگ‌نگاره‌های بلوچستان

سنگ‌نگاره‌های سراوان در رشته‌کوه‌های ساهان نقش شده است. این رشته‌کوه از یکسو، از ناحیه سرحد بلوچستان و حوالی تفتان شهرستان خاش بنام کوه‌های موریش و گور شروع شده و در ادامه مسیر به طرف شرق، از شمال شهر سراوان گذشته و در ناحیه مرزی کوهک از مرز شرقی کشور ایران، در محلی به نام سبز کوه وارد کشور پاکستان می‌شود. این صخره‌ها دربردارنده نقوش حکاکی شده بر سینه سنگ‌ها از ادوار مختلف اند که غالباً نشان دهنده صحنه‌هایی از شکار و حیوانات مختلف و اشکال انسانی و گاهی رمزی و نمادین است. نقوش حیوانی بیشترین تعداد را در میان نقوش سنگ‌نگاره‌های سراوان و بخصوص منطقه‌ی نگاران (ناهوک) به خود اختصاص داده‌اند. نقش بر کوهی، اسب، خر وحشی، شتر، گاو، حیوانی شبیه مورچه‌خوار یا خرطوم بلند، گریه‌سنان و سگ سنان و مار از جمله نقوش حیوانی موجود در سنگ‌نگاره‌های سراوان است. برخلاف وفور جانوران، نقوش گیاهان در این حاکاکی‌ها بسیار اندک است. گویاترین تصاویر گیاهی، در نقوش پیر گوران دیده‌شده است. به‌زعم فرهادی شاید این مسئله نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که در آن دوره گیاهان فراوان بوده‌اند و به دلیل وفور در منطقه، وجودشان برای انسان شکارگر چندان مهم نبوده است (فرهادی، ۱۳۸۹: ۱۶۲). هرچند به نظر می‌رسد عکس این مسئله نیز می‌تواند تا حدودی صادق باشد، شاید نبود و کمبود گیاهان دلیل کمبود حضورشان در میان نقوش بوده است.

از مهم‌ترین مناطق شهرستان سراوان که در آن از این گونه سنگ‌نگاره‌ها شناسایی شده، می‌توان به کوه مهرگان، دره کندیک، دره شیر و پلنگان، دره دار ساوا، دره ژرژونگر، دره هلی، کوه توتان سب و سوران و نقاشی‌های صخره‌ای پیرگوران روستای ناهوک سنگ‌نگاره‌های سردشت ناهوک و دره نگاران و گشت اشاره نمود که در این پژوهش تنها به بررسی نقوش پیرگوران و دره نگاران به عنوان مهم‌ترین منابع، پرداخته می‌شود.



شکل ۱: صحنه‌ی شکار دسته‌جمعی در دره‌ی نگاران، ناهوک، سراوان، مأخذ: نگاربدان، ۱۳۹۴.

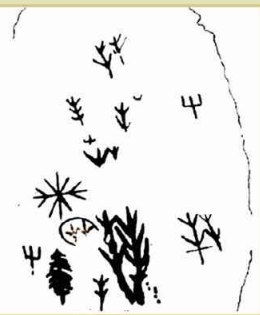
#### نقاشی صخره‌ای پیر گوران ناهوک

مجموعه‌ای جالب‌توجه از نقوش نمادین و رمزی متنوع (حدود ۱۷ نقش مجزا) بر روی صخره‌ای به ابعاد تقریبی ۲×۲ متر در چپه جنوبی روستای ناهوک (۳۵ کیلومتری سراوان) با استفاده از مواد و کانی‌های رنگی طبیعی نقش بسته است. این نقوش که همگی موئیف‌های گیاهی و نباتی بوده و به نظر می‌رسد معنایی نمادین داشته باشند، با استفاده از اکسیدهای فلزی همچون اکسید آهن یا منیزیم یا طیفی از رنگ‌های قهوه‌ای تیره تا سیاه نقاشی شده‌اند برخی معتقدند، این نقوش می‌بایست نزدیک به نه تا ده هزار سال قدمت داشته باشند. پیر گوران تقریباً در خود روستای ناهوک و در جوار رودخانه‌ای که امروز اثری از آب، در آن دیده نمی‌شود قرار دارد. یک صخره صاف بزرگ در کنار آب، با نقوش گیاهی و نمادین که برخلاف نگاران به شیوه‌ی پیکتوگرام نقاشی شده و بسیار جدیدتر از نقوش نگاران و شیر و پلنگان به نظر می‌رسند، مردم محلی این نقوش را به گورها (گیرها، پیروان امین زرتشت) که با تعبیر خودشان کافر بوده‌اند، نسبت می‌دهند. اهالی روستای ناهوک سراوان از نقوشی که بر سینه این صخره نقش بسته به نام سنگ «پیر گوران» یاد می‌کنند. ممکن است، این نقوش با آیین‌های پرستش و فدایت کوه، آب و رودخانه در ارتباط بوده باشد. (شکل ۱)

#### دره نگاران

نقوش شره نگاران بیشتر نقوش انسانی و حیوانی هستند، کهن‌ترین نقوش آن متعلق به هزاره‌های چهارم تا هشتم قبل از میلاد و بی عمده نقوش آن متعلق به دوره میانه آن، یعنی هزار تا هزار و پانصد سال قبل از میلاد است. از مهم‌ترین نقوش آن می‌توان به نقوش انسانی به دو صورت با لباس یا بدون لباس (ملبس یا برهنه) و نقوش حیواناتی همچند اسب، خر وحشی، قوچ، کل و بز، جیبر، مار، گاو، کوه‌نادر، شتر، دوکوهانه، سگ، گرگ، روباه، گاو میش، یوزپلنگ و پلنگ و غیره نام برد (گزارش‌های ثبتی کارشناسان میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۵). (شکل ۲)

با اینکه نقوش بلوچستان شباهت‌های بسیاری با نقوش

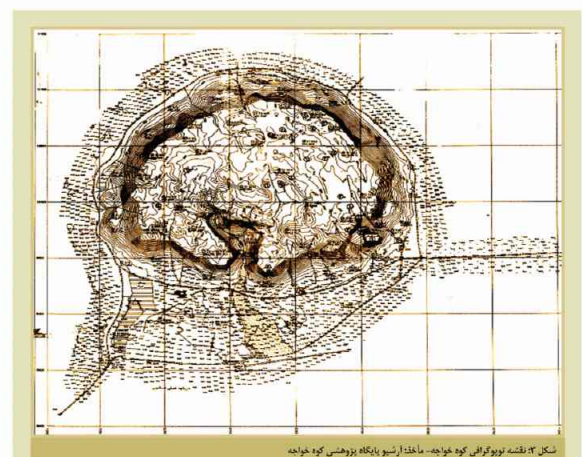


شکل ۲: نقوش پیر گوران، بااور آناهیتا الهه‌ی اسب‌ها و باروری است، مأخذ: نگاربدان، ۱۳۹۴.

#### معرفی کوه خواجه سیستان

کوه خواجه در دشت سیستان که عمدتاً مسطح است، یک استثنا می‌باشد؛ این کوه، تنها برجستگی بازالتی دشت سیستان را تشکیل داده که به وضوح قابل مشاهده می‌باشد. این گدازه‌ی بازالتی دوزنه‌ای شکل با ۲ تا ۲/۵ کیلومتر قطر و ارتفاع ۵۹۵ متر از سطح دریاهای آزاد (و نه از سطح زمین‌های اطراف)، (شکل ۳) که به سنگ سیاه نیز معروف است، مرتفع‌ترین قسمت دشت را تشکیل می‌دهد؛ زمردیان و پور کرمانی، ۱۳۶۷: ۱۰۶). هر تفسلد این کوه را به میرزی تشبیه نموده است، موقعیت کوه مزبور به نحوی می‌باشد که از سراسر دشت سیستان دیده می‌شود، دور تا دور آن از آب احاطه شده و مشرف بر تمام خاک منطقه است (گزارش‌های باستان‌شناسی، ج ۳، ۱۵۷).





شکل ۳: نقشه توپوگرافی کوهِ خواجه - مآخذ: ژانویه پایگاه پژوهشی کوهِ خواجه

سال‌بانی کوهِ خواجه بر اساس کربن ۱۴ نیز دو دوره یا فاز را به دست می‌دهد. دوره اول، متعلق به اواخر دوره پارثی تا اوایل دوره ساسانی است و دوره دوم، اواخر دوره ساسانی را نشان می‌دهد، اما خاتم غنیمتی معتقدند که دوره‌های استقرار در کوهِ خواجه بیشتر از دو دوره است و حتماً یک دوره پارثی هم وجود داشته که حداکثر تا قرن نهم میلادی کار می‌کرده و بعد از آن است که از بین می‌رود و متروک می‌شود (غنیمتی، ۱۳۸۲: ۱۴). به‌طور کلی، اغلب پژوهشگران نیز بر این عقیده‌اند که این بناها حداقل در دو دوره مختلف ساخته شده است: دروازه جنوبی، حیاط مرکزی، ایوان داخلی، جایگاه آتش و دروازه شمالی هر دو در یک زمان ساخته شده‌اند. نقاشی‌های داخل گاروی و در دروازه جنوبی همچنین، تزئینات و نقوش برجسته که بر روی دیوار شمالی پیداشده‌اند، مربوط به همین دوره اولی هستند. از سوی دیگر رواق و ایوان‌ها با اتاق‌های T شکل در پشت آن‌ها در حیاط مرکزی، تغییرات در دیوار شمالی و تغییر شکل دروازه جنوبی را می‌توان به دوره دوم نسبت داد (همان: ۱۵). آثار تاریخی کوهِ خواجه از اواخر قرن ۱۹ میلادی تاکنون، بارها مورد بررسی و کاوش قرار گرفت. اگرچه نخستین بررسی‌های مقدماتی بر روی این کوهِ، از جنبه‌ی زمین‌شناسی توسط یک نظامی انگلیسی به نام فرج گلداسمیت که مأمور تنظیم سرحداث مرزی منطقه بود، صورت گرفت (باتر و میش مست، ۱۳۸۸: ۸۳)، اما از آن پس توجه پژوهشگران و باستان‌شناسان بسیاری همچون جی بی نیت، سزاوول اشتاین، ارنست هرتسفلد، گولیتی، فاخید محمود موسوی، سید منصور سید سجادی، کاواچی و... را به خود جلب نمود. در سال ۲۰۰۱ نیز سرور غنیمتی، در پایان‌نامه دکتری خویش مطالبی را در مورد تاریخچه این مجموعه و ویژگی‌های آن بیان نمودند (انیسی، ۱۳۹۰: ۱۸).

اولین عملیات باستان‌شناسی در کهن‌دژ کوهِ خواجه در دسامبر ۱۹۱۵، م توسط سر اورل اشتاین، باستان‌شناس مجاری الاصل صورت گرفت. او اولین کسی است که به‌طور رسمی نام «tala» شهر» یا «گاگا شهر» را برای قلعه کافرون به کار برد و گزارش‌های مربوط به مطالعاتش را در سال ۱۹۲۸، م در کتابی به نام در اعدای آسیا منتشر کرد (Ghanimati, ۱۹۹۵: ۳). اشتاین در یکی از اتاق‌های کوچک در غرب تالار نقاشی، یک قاب تزئینی گچبری پیدا کرد (شکل ۴).



شکل ۴: گچبری کشف شده توسط اشتاین در کوهِ خواجه مآخذ: سرور غنیمتی، ۲۰۰۱

این گچبری طرحی مدور داشته و شبیه ترکیب‌بندی گچبری‌های ساسانی بیشاپور است (شکل ۵) وی با بازسازی کامل تزئینات هسته مرکزی کوهِ خواجه نتیجه گرفت که سطوح گچبری شده این مجموعه می‌تواند متعلق به اوایل دوره ساسانی باشد؛ همچنین اشاره می‌کند که شیارهای موجود در سطح گچبری، بقایای رنگ فرم را در خود حفظ کرده است و این موضوع نشان دهنده‌ی رنگی بودن گچبری مذکور است (همان: ۲۸).



شکل ۵: گچبری متعلق به اوایل ساسانی در بیشاپور مآخذ: گریشن، ۱۳۷۸

بسیار از ارنست هرتسفلد دو بار، در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۹ میلادی از کوهِ خواجه دیدن کرد. وی در بررسی‌هایش موفق به کشف آتشدان سنگی شد (شکل ۶)، نقشه‌ی دقیقی از قلعه سام تهیه نمود و عکاسی کاملی از نقاشی‌ها و گچبری‌های موجود انجام داد (موسوی، ۱۳۷۴: ۶۹) و نتایج اصلی مطالعاتش را در کتابی با عنوان «ایران در شرق باستان» منتشر کرد.



شکل ۶: آتشدان سنگی کشف شده توسط هرتسفلد مآخذ: هرتسفلد، ایران در شرق باستان، ۱۳۸۱.

هرتسفلد قطعات دیگری از تزئینات گچبری در قلعه سام کشف می‌کند. این گچبری‌ها نیز همانند دیگر گچبری‌های کشف‌شده در این مکان، به‌صورت نفر کردن اجرا شده و دارای نقوش برگ نخلی و گردونه مهر بودند (شکل ۷ و ۸) وی اجرای گچبری‌ها را هم دوره با نقاشی‌ها یعنی اواخر پارتیان و اوایل ساسانی می‌داند ولی به‌طور صریح محل کشف گچبری‌ها را ذکر نمی‌کند (Ghanimati, ۱۹۹۵: ۲۸). البته اطلاعات منتشر شده، تمامی اطلاعاتی نبود که هرتسفلد جمع‌آوری کرده بود بنابراین، خاتم نرویدی کواچی در سال ۱۹۸۷ میلادی، با بررسی عکس‌ها و دفترچه‌های یادداشت و طراحی هرتسفلد که در موزه اسمیتسونین نگهداری می‌شد، کلیت کار وی را طی مقاله‌ای نشان داد (Kawami, ۱۹۸۷: ۱۶).



شکل ۶ و ۷: گچبری کشف شده توسط هر نسلطف - مآخذ: سرور غنیمتی، ۲۰۰۱.

تا آن زمان در دو مکان، بقایای گچ بری یافت شده بود: یکی چهارچوب در ورودی دروازه جنوبی و دیگری، حاشیه پایینی شبه ستون های دوریک گلی که با جرزهای پشتبند در دوره دوم جوشیده شده اند. وجود نقوش گچبری هنمسی روی این شبه ستون ها نشان دهنده ی استفاده از گچبری همزمان با دوره ای از بنا است که شبه ستون های دوریک کار شده اند(میش مست، ۱۳۸۵: ۵۲). به عقیده کروگر نیز این گچبری ها متعلق به اوایل دوره ساسانی است(Kroger, ۱۹۸۲: ۲۳۰).

در سال های ۱۹۹۳-۹۵ میلادی، اولین تیم باستان شناسی ایرانی به سرپرستی آقای موسوی در این محدوده به کاوش و بررسی پرداختند و موفق به کشف دو قطعه گچبری جدید گشت که تا آن زمان از چشم پژوهشگران پنهان مانده بود(موسوی، ۱۳۷۴: ۸۲).



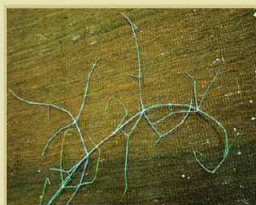
شکل ۸: گچبری کشف شده توسط موسوی - مآخذ: حسین رازی مقدم، ۱۳۸۹.

**حضور آیین میترا ایسم در گچبری های سیستان و صخره نگاری های بلوچستان**  
در مهریشت نقل گشته که همیشه کوهها هستند که خدایان را در بر می گیرند. کوهها مرموزند. همیشه پوشیده از مه بوده و مردم نمی دیدند که آنجا چه خبر است. البرز کوهی است که از نظر ایرانیان بسیار بلند است و همنه قصرهای مهر و سروش بر بالای البرز است با ستون های بلند فراوان(امورگار، ۱۳۹۱). در سیستان، دریاچه هامون که در آیین مزدیسنا از آن به نام «کیاسو» یا «کنس اویه» یاد شده، دریاچه ی مقدسی است که منجیان دین زرتشت از آن جا ظهور می کنند و در اساطیر دین ایرانیان، یکی از ویرجانه ترین آب های روی زمین است (مهرافزین، ۱۳۸۳: ۷۸). در بلوچستان نیز رشته کوه های سیاهان - محل سنگ نگارها و شکار - همواره برای بومیان منطقه مقدس و محترم بوده است.

## هوم

هوم را در هندوستان به نام هلمپون می شناسند. رویشگاه آن در ایران، افغانستان، پاکستان و هندوستان گزارش شده است. ویژگی این گیاه گل های زرد و سرخ کوچک است. گیاهی است بند بند و ساقه ای بدون برگ که با نام مار گیاه نیز شناخته می شود. این گیاه در فروردین ماه در دامنه ی کوه های سیاهان می روید، در اردیبهشت گل می دهد و در هنگام رشد به دور تنه ی درختان اطراف می پیچد و اغلب بر تاج درختان دیده می شود. به لحاظ طبی فایض است و شربت آن به عنوان داروی سنگ شکن کلیه استفاده می شود. گیاه هوم در اوستا به عنوان ایزد و هم به عنوان نوشدارویی که بی مرگی آورد و باعث باروری شود، معرفی شده است. «ستایش بر ستیخ کوهی که تو بر آن می روی، ای هوم» 'درد به هوم! هوم نیک، هوم خوب آورده شده، هوم راست آورده، نیک درمان بخش، بزرگمند، خوب کنش و پیروز، زرین نرم شاخه که نوشایه لئ، روان را بهترین و شادی بخش ترین آشامیدنی است'(اوستا، هوم یشت). هوم دایری را که در پیکار اسب می تازند زور و نیرو می بخشد. زنان زاینده را بسران نامور و فرزندان اشون می دهد. ای هوم دوردارنده مرگ... بهترین زندگی، بهشت آسایش بخش، تندرستی، زندگی دیرپای را به من

شکل ۹: گیاه هوم در روستای بسکوه سران، بلوچستان ایران - مآخذ: نگارندگان، ۱۳۹۵.



ازانی دار... و چنان کن که کامروا. دلیر، شکست دهنده دروج و پیروز در جنگ باشم. ای هوم پاک! می ستایم فراخ بارآور بخشنده در برگزیده ترا. می ستایم سرزمینی را که تو همچون سرور گیاهان خوشبو و گیاه خوب مزدا می روی. همه هومها را می ستایم، چه آن ها را که بر فراز کوهها می رویند، چه آن ها را که در زرفای دره ها و کراهه رودها، همچنین آن هومها که در تنگنا و در بند (کنجه) زناند (اوستا، یسنه، هات های ۱۱-۹، ۱۴۵-۱۳۶). (شکل ۹)

## گردونه مهر

یکی دیگر از نمادهای میترا که در طی زمان به نام های گوناگونی نامیده شده است مانند چلیپای شکسته، صلیب شکسته، سواستیکا، گردونه خورشید و گردونه مهر که در ایران باستان چنین نشانی را گردونه مهر می نامیدند. «مهر ایزدی که با گردونه ای چهار اسبه آسمان را می پیماید» (اوستا، یشت دهم، ۶۸-۶۷).

گردونه مهر در بین اقوام ایرانی و غیر ایرانی مفاهیم دیگری را در بر داشته است؛ مانند، نماد خدای آریایی، چهار عنصر اصلی: آب، باد، خاک، آتش، دو تکه چوب بر روی هم برای روشن کردن آتش، حرکت آب، هست و نیست، پیکره قراردادی انسان با دو دست و دو پا، دور کننده شیطان و اهریمنان زندگانی طولانی، سازنده و دارنده بار مثبت، نماد پیرواز، نماد روح، دوک های نخ رسی، خورشید، نماد ستارگان، زمان، حرکت کیهان، یونایی و حرکت وحدت تکوینی، قدرت، زایش، نیروی درمان بخش. نقش گردونه مهر نه تنها بصورت نکی کاربرد داشته، بلکه به صورت آمیخته و ترکیبی هم استفاده می شده است. در نقوش ترکیبی با حیوان ها ترکیب می شده است مثال: نقش شیری که بر پشت گردونه مهر قرار دارد و نیز در بسیاری از سفال ها در میان اتحنای شاخ های هلالی بز کوهی گردونه مهر دیده می شود. مانند جام سفالین ۵۱۰۰ ساله پیدا شده در سلیک کاشان که گردونه مهر در زیر اتحنای شاخ بز مشهود است. (بختورتاش، ۱۳۸۶: ۷۵-۷۴).



## بحث و نتیجه گیری

بررسی برخی نمادهای کیش مهر و حضور آن ها در آثار هنر و معماری کهنسال ایران و به طور خاص آثار سنگ نگاره ناهوک در بلوچستان و گچیری های کوه خواجه سیستان، ارتباط تاریخ مردم این سامان با کیش مهر را روشن می سازد. گیاه مقدس مومنه و گردونه ی مهر (چلیپا) از اصلی ترین نمادهای کیش مهر هستند و ماه و خورشید و گاو و شاخ بز دیگر نمادهایی هستند که با آیین مهر در ارتباط هستند. تصویر گیاه هوم که به شکل یک چلیپا نقش شده است به وضوح در سنگ نگاره های بلوچستان دیده می شود. همچنین این نقش در سوزندوزی و سفال این منطقه نیز قابل مشاهده است. با وجود این نقش بر صخره ای بلند در کنار رودخانه (در روستای ناهوک، نقوش پیر گوران و همچنین روستای دم پشت، نقوش بوروی)، می توان به اهمیت آیین مهر و احترام به الهه آناهیتا مادر مهر پی برد. در مصاحبه با پیران و طبیبان سنتی مناطق مختلف بلوچستان معلوم شده هنوز هم مردم گیاه هوم را از دامنه ی کوهستان و از بالای درختان بلند گردآورده و از خاصیت تسکین بخشی، باروری و درمان بیماری های مربوط به فرزندآوری آن بهره می برند. همچنین نقش چلیپا که به شکل گردونه مهر در گچیری های کوه خواجه کار شده است، پیش از آن نیز به شکل صلیب در سفالینه ها و مهرهای ۵۰۰۰ هزارساله ی شهر سوخته دیده شده بود.

شناخت نیازها و علاقه مندی های امروز اقوام و مردمان یک منطقه، مستلزم شناخت پیشینه و عناصر تأثیرگذاری است که از گذشته های دور در فرهنگ و تمدن آن ها ریشه داشته و تا به امروز تداوم دارد. این شناخت ضمن این که در برنامه ریزی های فرهنگی و اجتماعی راهگشا است، همچنین منجر به رونق اقتصادی از طریق توجه به میراث و گذشته فرهنگی آن قوم می شود. البته آشکار است که رسیدن به این شناخت نیازمند پژوهش های بسیار در این زمینه است.

منبع  
• آموزگار، زلفه (۱۳۸۸). تاریخ اساطیر ایران. چاپ یازدهم، تهران: انتشارات سمت  
• مختورنژاد، حضرت الله. ۱۳۸۶. گردونه خورشید یا گردونه مهر. مجله بررسی های تاریخی، سال هفتم (۳)، ۹۹-۹۷.  
• پیرا، مهرداد (۱۳۸۲). آدیان آسانی. چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه  
• زبردیان، محمد جعفر و محسن پور کرمانی. ۱۳۶۷. بختی پیرمون زئیمورفولوژی استان سیستان و بلوچستان. ویژه نامه آب و خاک زایل، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی (۹)، ۱۰۰-۱۲۱.  
• (۱۳۸۴). از اسطوره تا تاریخ، چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه  
• سیدحاجی، سید منصور. ۱۳۷۹. محیط طبیعی و آثار باستانی دشت سیستان، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال یازدهم (۲)، ۱۸۶-۱۴۶.  
• شایگان، داریوش (۱۳۸۲). آدیان و مکتبهای فلسفی هند. جلد اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.  
• حسینی، مهرنگیز. (۱۳۸۲). ماه در ایران از قدیمی ترین ایام تا ظهور اسلام، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.  
• فرهادی، مرتضی (۱۳۸۹). سابه نگاری های سنگی بی چشمه: هنر پیش از تاریخ در استان مرکزی، مجموعه مقالات اولین و دومین هم آیینی اسان شناسی هنر، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.  
• غنیمتی، سرور. ۱۳۸۲. کوه خواجه مهم ترین پرستگاه زرتشتیان سیستان، مصاحبه با کتاب ماه، تاریخ و جغرافیا، فروردین و اردیبهشت ماه ۶۰-۶۰.  
• مهندسین مشاور رازیگران آگ آزادی. ۱۳۹۰. گزارش نهایی طرح حفاظت اضطراری کهن در کوه خواجه، سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان.  
• موسوی، محمود (۱۳۷۴). یادمان خشتی کوه خواجه زایل، کنگره معماری و شهرسازی (آگ بیه، جلد چهارم، تهران: میراث فرهنگی  
• میش مست، مسلم. (۱۳۸۵). تحلیل فن شناسی، وضعیت حفاظتی و مدل سازی آسیب شناسی گچیری های کوه خواجه سیستان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه هنر اصفهان.  
• ناصری فرد، محمد. (۱۳۸۸). سنگ نگاره های ایران- نمادهای آدینشه نگار، چاپ اول، خمین: نشر مؤلف.

- Bandini-Ionig, ditte& others.(1997).The Indus cradle and crossroads of civilizations, embassy of federal republic of germany, Islamabad.
- Ghanimati, S.(1995). Kub-e Khwaga. Buidking complex in sistatn, Bersely.
- Kawami.T. "Kub-e Khuja,Iran, and its Wall Painting: The records of Ernst Hertefeld". Metropolitan Museum
- Kroger.G. (1982). sasanidisher stuck rekief' de- kor.Baghdader forschungen.Vmainz.







## بررسی تطبیقی جرم تخریب آثار باستانی در حقوق ایران و فرانسه

صادق میرحسینی

دو کشور ایران و فرانسه با دارا بودن عناصر فرهنگی و هنری والا که جاذبه‌های گردشگری فراوانی را ایجاد کرده و در میان کشورهای پرتر دارای جاذبه‌های گردشگری قرار گرفته اند و از زمان‌های دور مطمع سودجویانی بوده که با هدف سرقت آثار تاریخی یا به این کشورها نهاده‌اند، با توجه به اهمیت آثار تاریخی این تحقیق به بررسی تطبیقی جرم تخریب آثار باستانی در حقوق ایران و فرانسه می‌پردازد جرم تخریب آثار باستانی به انجام عمدی قصور در نگهداری و حفاظت در حقوق ایران و فرانسه به رسمیت شناخته شده است. نتایج حاصل از این تحقیق بیانگر این است که با وجود تصویب قانون مجازات اسلامی اصلاحی ۱۳۹۲، بخش تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده قانون مجازات مصوب ۱۳۷۵ همچنان به قوت خود باقی است و نسخ نشده است. بنابراین فصل نهم این قانون درباره مجازات تخریب اموال تاریخی و فرهنگی همچنان لازم الاجرا است. قانونگذار با توجه به اهمیت جرایم مربوط به تخریب اموال تاریخی و فرهنگی، ۱۲ ماده را به آن اختصاص داده است و با توجه به اهمیت برخی از جرایم مربوط به اموال تاریخی و فرهنگی، مجازات‌های نسبتاً شدیدی را در نظر گرفته است، ماده‌ی ۳۱۱-۱۲ قانون مجازات جدید فرانسه ناظر بر مجازات شروع به جرم در همه اقسام قاچاق و تخریب است و ماده‌ی ۱۲۱-۱۳ این قانون ناظر به خود قاچاق قاچاق و تخریب است نظام کیفری فرانسه علی‌الاصول مجازات شروع به جرم قاچاق را با مجازات جرم کامل یکسان می‌داند.

تخریب آثار باستانی در حقوق ایران و فرانسه می‌پردازیم، در این پژوهش اهداف زیر مورد نظر بوده است:

۱. تشریح و تبیین جرم تخریب آثار باستانی در حقوق ایران و فرانسه

۲. بیان تفاوت های مجازات های کیفری جرم تخریب آثار باستانی در حقوق ایران و فرانسه.

۳. تبیین نقاط قوت و ضعف حقوق داخلی ایران و فرانسه در در حفاظت از آثار باستانی.

### ۴ مبانی مسئولیت تخریب آثار باستانی در ایران و فرانسه

در دستورالعمل اروپایی، دو مینا برای مسئولیت‌های ناشی از خسارت‌های تخریب آثار باستانی پیش‌بینی شده است. در پارهای موارد «مسئولیت محض» و در برخی دیگر «مسئولیت مبتنی بر پذیرفته» تقصیر «در باره ای از موارد مسئولیت محض شده» و در برخی دیگر «مسئولیت مبتنی بر تقصیر پذیرفته شده است. مسئولیت محض در مورد بهره برداران فعالیت های حرفه ای مندرج در ضمیمه سوم دستورالعمل و مسئولیت مبتنی بر تقصیر ناظر به انجام فعالیت‌ها است.

در لایحه قانون مسئولیت خسارت‌های تخریب آثار باستانی فرانسه تعیین فهرست چنین فعالیت‌هایی به شورای دولتی واگذار شده است. (مجله علمی، حقوقی و انتقادی کانون وکلای دادگستری مرکز ۱۳۶۸، ۲۲۵)

مسئولیت محض ناظر بر بهره‌برداری است که فعالیت‌های آنها به طور دقیق در ضمیمه سوم دستورالعمل مشخص شده و مسئول بهره‌بردار برای پیشگیری و جبران خسارت تخریب آثار باستانی یا در صورت احتمال وقوع آن در آینده خسارت (تزدیک یا خطر وقوع آن به گونه‌ها و زیستگاه‌های طبیعی حمایت شده و خاک و آب‌های مورد نظر دستورالعمل) بدون این که نیازی به اثبات تقصیر یا بی مبالایی وی باشد، محقق می‌شود. بنابراین، براساس دستورالعمل، مبنای مسئولیت تخریب آثار باستانی، مسئولیت محض است و مسئولیت مبتنی بر تقصیر به صورت استثنایی و سلبی پیش بینی شده است. به عبارت دیگر، فعالیت هایی که فهرست آنها در ضمیمه سوم دستورالعمل نیست (از نظر دستورالعمل خطرناک نیستند)، تابع مسئولیت مبتنی بر تقصیر بوده و این مسئولیت، تنها ناظر به خسارت‌های وارد به آثار باستانی است. (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ۳۳۷)

به موجب رهنمود سال ۲۰۰۴ بهره برداران اشخاص حقیقی یا حقوقی اعم از دولتی یا خصوصی که فعالیت برای آنها انجام می شود دو تعهد عمده دارند: نخست، تکلیف اولیه

تعهد به فعل؛ یعنی در صورتی که خطر قریب‌الوقوع ورود خسارت وجود دارد، بایستی بلافاصله اقدام پیشگیرانه از ورود خسارت را انجام دهند و در صورت امکان نداشتن پیشگیری، بلافاصله جواب امر را به اطلاع مقامات صالح دولتی برسانند؛ و دوم، تکلیف ثانویه متحمل شدن خسارت؛ به این معنی که در صورت ورود زیان، بایستی همزمان با اطلاع دادن به مقام‌های صالح، تلاش کند تخریب آثار باستانی را مهار کرده و کاهش دهند و در ادامه خسارات وارده را نیز جبران کنند، دلیل به رسمیت شناختن مسئولیت محض این است که اثبات تقصیر عامل زیان در مسایل تخریب آثار باستانی برای زیان دیده بسیار دشوار و پر هزینه است. و همچنین از منظر اقتصادی نیز قدرت بازدارندگی مسئولیت محض بیشتر است چرا که هدف در این نوع از مسئولیت پیشگیری از وقوع خسارت است و نه جبران خسارت‌های وارده و در نتیجه بهره بردار علاوه بر بیمه خطرات احتمالی با « تحلیل های سود و زیان» در اجتناب و پیشگیری از وقوع حادثه تلاش بیشتری می‌کند، چرا که در صورت وقوع حادثه خسارتی دو چندان را متحمل می‌شود. (مجله علمی، حقوقی و انتقادی کانون وکلای دادگستری مرکز ۱۳۶۸، ۲۲۵)

### ۴ جایگاه حفاظت از آثار باستانی در حقوق ایران و فرانسه

بی‌تردید اهمیت و جایگاه حقوق آثار باستانی یک امر کاملاً فرایختی بوده و می‌بایست کلیه احاد جامعه علمی بخصوص سازمان‌ها و دستگاه‌ها هر یک به فراخور توان و کارائی تشکیلات خود در حفظ و نگهداری از این آثار به عنوان یک وظیفه عمومی گونا باشند و از هر فعالیتی که با تخریب غیر قابل جبران همراه باشد پرهیز و جلوگیری نمایند. (کریمی، ۱۳۹۲، ۳۹۳)

گروه اموال تاریخی فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری در توضیح مهم‌ترین قوانین و مقررات کشور در حمایت از میراث فرهنگی کشور گفت: ماده ۲۶ قانون مدنی ایران، قانون مصوب سال ۱۳۰۹ در مورد حفظ آثار ملی، قانون ثبت آثار ملی مصوب ۱۳۵۲، قوانین الحاق ایران به کنوانسیون‌های ۱۹۵۴، ۱۹۷۰، ۱۹۷۲، ۱۹۹۵، ۲۰۰۱، ۲۰۰۳ یونسکو، اصل ۸۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ماده واحد راجع به جلوگیری از انجام حفاری‌های غیر مجاز، موادی از قانون مجازات اسلامی، قانون تشکیل و قانون اساسنامه سازمان میراث فرهنگی، قانون مجازات احلال گران در نظام اقتصادی کشور، آیین نامه حفاظت از میراث فرهنگی، آیین

نامه اموال فرهنگی، هنری و تاریخی نهادهای عمومی و دولتی، آیین نامه مدیریت، سلمان دهی، نظارت و حمایت از مالکان و دارندگان اموال فرهنگی - تاریخی منقول مجاز از مهم‌ترین قوانین کشور در حوزه میراث فرهنگی است. مفهوم ادر حقوق فرانسه به مجموعه اموال دولت و اشخاص عمومی دیگر اطلاق می‌شود که در ادبیات حقوقی ما معادل دقیق فارسی برای آن وجود ندارد. بنابراین با بررسی اصطلاحات و مفاهیم گوناگون، واژه «ثروت» برای آن وضع شده است در کشور فرانسه آن دسته از اموال که تا پیش از انقلاب فرانسه جزء «ثروت سلطنت» بود، به دلیل ظهور اندیشه حاکمیت ملی ناشی از انقلاب به «ثروت ملت» مبدل شد و دولت به نمایندگی از مردم آنها را اداره می‌کرد. اما با تدوین قانون مدنی ناپلئون، دولت خود مالک این اموال شد و به مرور با عدول از حقوق عوام، قواعد خاص حقوق اداری را برای حمایت و حفاظت بیشتر از این ثروت کشور مطرح نمود (همان).

#### ۴ مجازات تعریب اموال تاریخی - فرهنگی در حقوق ایران و فرانسه

در حقوق ایران مجازات تعریب آثار باستانی بر سه گونه ارزیابی و اقدام می‌شود:

۱ - مجازات اصلی: در ماده ۵۶۰ برای مرتکب جرم متزلزل نمودن بنیان آثار تاریخی - فرهنگی، مجازات یک تا سه سال حبس در نظر گرفته شده علاوه بر رفع آثار تخلف یعنی مرتکب باید وسایل و ابزار ارتکاب جرم و مستحذات در حرم ممنوعه را از محل مزبور خارج سازد. همچنین متقن در ماده ی مزبور به پرداخت خسارت وارده از سوی مرتکب اشاره نموده است که البته این پرداخت خسارت جنبه مجازات ندارد بلکه مرتکب از بلب اتلاف و تسبیب و قواعد مسئولیت مدنی، مکلف به جبران خسارت های مذکور می باشد که اگر حتی در مادی فوق اشاره‌ای به پرداخت خسارت نمی شد لشکالی در مورد جبران آن پیش نمی آمد.

۲ - مجازات تبعی: از آنجا که نوع مجازات تعیین شده برای این جرم، از جمله ی مجازات‌هایی نیست که در ماده ۲۵ ق.م.ا آن‌ها نام برده شده است لذا باید بر آن بود که مرتکبین جرم تزلزل بنیان آثار تاریخی - مشمول مجازات های تبعی نمی شوند.

۳ - مجازات تکمیلی: دادگاه می‌تواند طبق ماده ی ۲۳ ق.م.ا اصلاحی ۱۳۶۲ برای متصرفان غیر قانونی، مجازات تکمیلی اختیاری تعیین نماید. بدین ترتیب که مرتکبین این جرم را مدتی از حقوق احتمالی محروم سازد یا به اقلیت در نقطه معین مجبور سازد و یا از قامت در نقطه معین منع نماید که البته هر کدام از این مجازات ها باید با خصوصیات

جرم و مجرم متناسب باشد.

در حقوق فرانسه نیز در ماده ۱۳۲-۲۴ قاضی دادگاه در حدودی که قانون معین کرده حکم به مجازات صادر می‌کند. نظام اجرایی مجازات را با توجه به اوضاع و احوال جرم و شخصیت مجرم تعیین می نماید در مواردی که حکم به پرداخت جریمه می‌دهد باید مقدار آن را با توجه به میزان درآمد و مخارج یا هزینه زندگی مرتکب جرم تعیین کند.

۴ نتیجه‌گیری

با رشد جرایم ارتكایی علیه میراث فرهنگی، تاریخی، حقوق کیفری ما نیز در این راه همت گماشته و میراث فرهنگی را در حدود ۸۸ سال پیش مشمول مقررات خاص خود در قانون ۱۳۰۲ نبوده است در سال‌های قبل و بعد از انقلاب، قوانین متعددی به تصویب رسید که از مهم‌ترین آنها قانون تعزیرات سال ۱۳۶۲ (مواد ۴۶۹ و ۴۷۰) و مواد ۵۵۸ الی ۵۶۹ از قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات اصلاحی ۱۳۹۲) می‌باشد که تک تک جرایم را با مجازات‌های مختلف پیش پینی کرده است با وجود تصویب قانون مجازات اسلامی اصلاحی ۱۳۹۲، بخش تعزیرات و مجازات های بازدارنده قانون مجازات مصوب ۱۳۷۵ همچنان به قوت خود باقی است و نسخ نشده است. بنابراین فصل نهم این قانون درباره مجازات تعریب اموال تاریخی و فرهنگی همچنان لازم الاجرا است. قانونگذار با توجه به اهمیت جرایم مربوط به تعریب اموال تاریخی و فرهنگی، ۱۲ ماده را به آن اختصاص داده است و با توجه به اهمیت برخی از جرایم مربوط به اموال تاریخی و فرهنگی، مجازات های نسبتاً شدیدی را در نظر گرفته است.

ماده‌ی ۱۳-۲۱۱ قانون مجازات جدید فرانسه ناظر بر تعریب است نظام کیفری فرانسه علی‌الاصول مجازات شروع به جرم قاچاق را با مجازات جرم کامل یکسان می داند. این نظام کیفری با الهام از تئوری شخصی، در شروع به جرم قاچاق، جنبه‌ی ذهنی و شخصی مرتکب را بر جنبه ی مادی عمل مجرمانه برتری می‌دهد. در لایحه قانون مسئولیت خسارت‌های تعریب آثار باستانی فرانسه تعیین فهرست چنین فعالیت‌هایی به شورای دولتی واگذار شده است نظام فرانسه از این روش استفاده کرده و جرایم را به جنایت و جنحه و خلاف تقسیم کرده است مضافاً این که در طبقه‌بندی جرائم برحسب تعداد آنها نیز اختلاف‌هایی وجود دارد که بعض از آنها سیستم سه‌گانه را انتخاب کرده یعنی جرائم به دو دسته تقسیم و در نظام جمهوری اسلامی از سیستم پنجگانه استفاده شده است.

#### ۴ پیشنهادها

۱ - لایحه‌ی قانونی راجع به جلوگیری از انجام حفاری‌های غیرمجاز در تعریف اشیای متقیفه عنوان نموده که باید از تاریخ ساخت آنها صد سال یا بیشتر گذشته باشد. با بررسی این تعریف ها از آثار فرهنگی - تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که در حال حاضر اگر شی منقولی مانند یک تابلو نقاشی هر چند از لحاظ فرهنگی و هنری منحصر به فرد باشد، ولیکن از نظر قدمت، پیدایش آن کمتر از صد سال باشد، نمی‌توان آن را در شمار آثار تاریخی فرهنگی به شمار آورد. این امر با توجه به وجود تعداد قابل توجهی از این آثار در کشور باید در اصلاحات بعدی قانون مورد توجه قرار گیرد.

۲ - در مورد جرم تحصیل اتفاقی آثار فرهنگی ی تاریخی و خودداری از تعویل آنها موضوع تبصره ۱ ماده ۵۶۲، مجازات در نظر گرفته شده ضبط اموال مکشوفه است، با دقت در این ماده ملاحظه می‌کنیم، که مقنن در حقیقت هیچ گونه مجازاتی را برای مرتکبین این جرم در نظر نگرفته است. چرا که حکم به ضبط اموال مکشوفه با توجه به اینکه اموال متعلق به مرتکب نمی‌باشد نمی‌تواند به عنوان مجازاتی برای این افراد تلقی شود.

۳ - در مورد جرم خرید و فروش آثار فرهنگی-تاریخی حاصله از حفاری غیر مجاز باید گفت که چون این آثار به گونه‌های متعددی می‌توانند مبادله شوند مانند صلح، هبه و... لذا برای جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی بهتر است از اصطلاح «مقتل و انتقال آثار فرهنگی - تاریخی» استفاده شود.

۴ - در مورد جرم تجاوز به اراضی و آبنیه و اماکن تاریخی - فرهنگی موضوع ماده ۵۶۳، مقنن یکی از شرایط تحقق جرم را آن دانسته که اراضی و اماکن مزبور نباید دارای مال خصوصی باشد. حال با توجه به اینکه اموال تاریخی - فرهنگی جزو اموال عمومی می‌باشد گذاشتن چنین شرطی برای تحقق جرم مذکور صحیح نمی‌باشد؛ مضافاً اینکه خود مقنن در ماده ۵۶۹ مال این گونه آثار را نیز تنها در صورت تحقق شرایطی از مجازات معاف نموده است حال چگونه باید بپذیریم که در جرم تجاوز به اماکن تاریخی - فرهنگی، این اماکن نباید دارای مال خصوصی باشند. بدین ترتیب، در اصلاحات بعدی قانونی این نکته باید مورد توجه قرار بگیرد.

۵ - در مورد جرایم مربوط به آثار فرهنگی تاریخی، مقنن صرفاً در مورد جرم قاچاق آثار مذکور، شروع به جرم را قابل تعقیب و کیفر دانسته است و نسبت به سایر جرایم مربوطه در این مورد سکوت اختیار کرده است و این در حالی است که سایر جرایم از جرم تعریب، سرقت و حفاری غیر مجاز،

دارای اهمیت خاصی می‌باشد لذا شایسته است در این مورد نیز قانون مجازات اسلامی اصلاح شده و شروع به جرایم مذکور در فصل نهم را مورد مجازات قرار دهد -۳ وقوع برخی از جرایم توسط کارمندان دولی در موارد مختلف قوانین جزایی مورد توجه ویژه ی قانونگذار قرار گرفته است. توضیح آنکه در بعضی موارد سمت مأموران دولت در هنگام این جرایم، موجبات تشدید مجازات مرتکبین آن را فراهم آورده است. در رابطه با جرایم مربوط به آثار فرهنگی - تاریخی باید عنوان نمود که اولاً نظارت و محافظ کارمندان مربوطه در صیانت و نگهداری این قبیل اشیاء نقش ویژه ای دارد، ثانیاً وقوع این قبیل جرایم به وسیله و با یا همکاری کارمندان دولتی به سهولت بیشتر امکانپذیر می‌باشد لذا شایسته است که در اصلاحات بعدی قانون مجازات اسلامی، این نکته نیز مورد توجه قرار گیرد.

#### ۴ منابع

۱. مجله علمی، (۱۳۶۸)، «حقوقی و انتقادی کانون وکلای دادگستری مرکز»، شماره ۲۳۵.
۲. کالوزیان، ناصر، (۱۳۷۸)، «ارایه‌ای خارج از قرارداد، مسئولیت مدنی»، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۳. کریمی، محمدکاظم، (۱۳۹۲)، «تحلیل پرونده‌های قضایی منابع طبیعی شهرستان شهرکرد طی دهه نود»، دانشگاه صنعتی اصفهان.
۴. قانون مجازات جدید فرانسه
۵. قانون مجازات اسلامی جمهوری اسلامی ایران.
۶. قانون اساسی فرانسه
۷. قانون راجع به حفظ آثار ملی مصوب ۱۳۰۹.
۸. قانون مجازات عمومی۱۳۵۲.
۹. قانون ثبت آثار ملی مصوب ۱۳۵۲.
۱۰. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵.

## شب‌چاله و ماه کریست در سیستان

علیرضا خسروی

کتابی به نام شگفتی‌های سکستان (استان سکاها، سیستان روزگار اشکانی و ساسانی)، زینت بخش کتابخانه‌های شناخته‌شده‌ی ایران و جهان است که به روشنی نشان می‌دهند جغرافیای سیستان از دیربها و دوره‌های تاریخ، رازمند و پرگفتار بوده، جغرافیایی که جهان پهلوئان شاهنامه از آن برخاسته‌اند(ملک‌الشعرا یبهار: ۱۳۸۱، ۴۹) و گواه گفتگوهای یک پیامبر با خداوندگار هستی‌ها بوده(نبولی: ۱۳۹۵، ۲۲۸)، جغرافیایی که تاریخ ایران زمین منزلت و بزرگی خویش را از آن دارد، گوروش هخامنشی به مردم سیستان لقب یاریگر داده، در روزگار اشکانیان شاه سیستان یا سکاانشاه می‌ناید تاج را بر سر شاهنشاه ایران بگذارد(یارشاطر: ۱۳۷۴، ۱۵۳) و در روزگار ساسانیان ولیعهد و شاه آینده برای پرورش و آموختن فرهنگ و آیین رزم و کشورداری راهی سیستان می‌شوند، (باسورث، ۱۳۸۸، ۱۵) از همان راهی که بیشتر شاهزادگان کبانی ایران زمین سیلوش و بهمن راهی این سرزمین شده بودند. این جغرافیا دارای برجستگی‌های ویژه‌ای درحوزه‌ی ادب‌شنه و تکاپوهای علمی ایرانیان است، این پیش درآمدی است برای باور پژوهشگرانی که پیشینه‌ی دانش کیهان‌شناسی و گاه شماری ایرانیان را با واژه‌ی نیمروز، یکی دیگر از نام‌واژه‌ای

دیگری نیز برای ماه‌های قمری وجود داشته که هنوز هم در میان سیدمویان سیستان کاربرد دارد و از ماه شوال آغاز می‌شده است و به روشنی نشان می‌دهد که در سیستان سنت‌های کهن گاهشماری و تقویم وجود داشته و پاسداشت شب‌چاله و آگاهی از زمان درست آن و درک انقلاب زمستانه ریشه در همین توان علمی دانشی مردمان سرزمین هیرمند فرمند دارد، که با میانی اقتصاد معیشتی دامپروری و کشاورزی پیوند داشته است.

در سیستان شب‌چاله به جای واژه‌ی بلدا با همان مفاهیم فراگیر در میان مردم ایران زمین به کار می‌رود و این شب بلندترین شب سال و آغاز زایش دوباره‌ی خورشید و بازگشت گرما و روشنی به زندگی است که جلوه‌ی بزرگ نام دارد و تا دهم بهمن به درازا می‌کشد و پس از آن چله‌ی خورد یا کوچک آغاز و تا دهم اسفندماه کشیده می‌شود. در سیستان برای شب‌چاله از پیش آماده می‌شدند. در این شب سفره ای بزرگ از دست بافته‌های سیستان گسترده و با زیور خوراکی‌های خوشمزه‌ای آراسته می‌شود. خوراکی‌هایی که در تابستان آماده می‌شوند. هندوانه‌هایی که از لایه‌لای کاه و خنکای کاهدان تابستان را به زمستان پیوند می‌دانند تا کشته‌های شیرین خوش‌خور خربزه و هندوانه به نام جولی (یا فتح ج -و) و پودر خوشمزه و مقوی شیرینک که از جوشاندن گوشت با تخم‌ی هندوانه درست می‌شد در این خوردنی بسیار مقوی معجون بدست آمده در آفتاب خشک و سپس دست آس و الک می‌شد. افزون بر اینها پودر خوش‌خور دیگری به نام ستو (یا فتح س و تشدیدت) از ترکیب پودر جوی آندار و بوداده با شکر و نبات دست آس برای این شب آماده می‌شد.

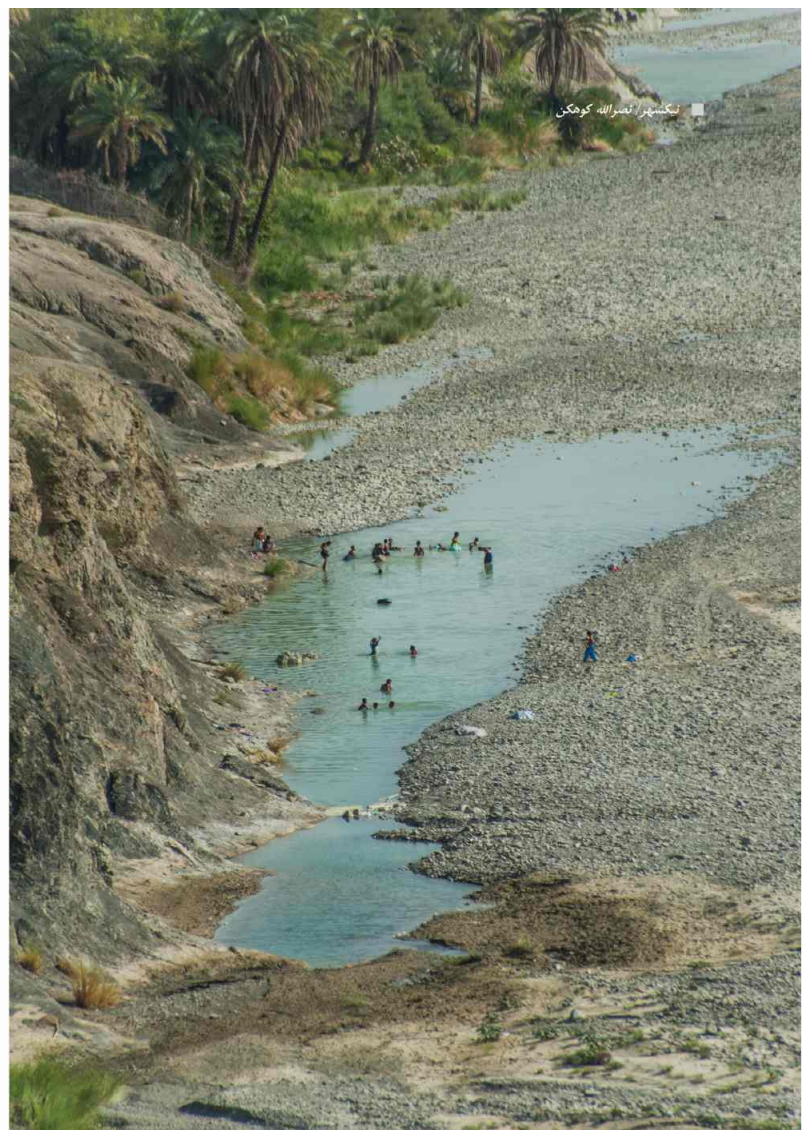
خوردنی خوشمزه و زمستانه‌ی دیگری که برای این‌شب آماده می‌شد، دوشواد(دوشاب)، نام دارد که از ترکیب خرمای خوب مصفااتی به همراه کره حیوانی، در یک مشک آماده و برای این شب رسانده و البته انواع تخم‌های شور هندوانه و خربزه و نار سیستان که در یک سفره‌ی بزرگ دراین شب گذاشته می‌شد. این بیت کوتاه در پیوند همین شب برجای ماقده است:

شیرینک و دوشو چه مژه میده امشو(گلستانه: ۱۳۸۸، ۲۰۵)
با رفتن به خانه‌ی سیدمویان و سالخوردگان، این شب را درحلقه‌ی خانواده و بزرگان و شنیدن روایت‌های کهن و شاهنامه به پاسداد می‌رساندند. در سیستان واژه‌های کهن سال و پیر با زندگی و تدبیر هم خانواده هستند پیران تماد دیر سالی هستی و موی سپیدشان نیز در این شب بلند نشان امید بخشی از آغاز دوباره روشنایی و سپیده و زایش خورشید در زندگی مردم گیتی است.

##### منابع

- ابراهیم زاده، عیسی، (۱۳۸۹)، سیستان مرکز نیمروز واقعی یا نصف‌النهار مینا جهان، تهران: انتشارات میراث فرهنگی.
- بیرونی، (۱۳۷۷)، آثاریالباقیه، ترجمه اکبر دالمریشث، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بهار، محمد تقی، (۱۳۸۱)، تاریخ سیستان، تهران: انتشارات معین.
- ستوده، منوچهر، (۱۳۹۵)، احیالملوک، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گلستانه، مزار، (۱۳۸۸)، سور و سوگ در سیستان، مشهد.
- نبولی، گراارد، (۱۳۸۸)، پژوهش‌های تاریخی درباره سیستان باستان، ترجمه سید منصور سید سجادی، تهران: پیشین پژوه، تهران
- یارشاطر، احسان، (۱۳۷۳)، «تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان»، حسن نوشه، تهران: نشر امیرکبیر.





## نقش گياهان اساطيريه و مقدس در هويت بخشي به آيين و آداب يلدا

با نگاه به گياهان سيستان و بلوچستان

مریم خسروی

### مقدمه

در هزاره‌های دور، مردمانی که در طبیعت زندگی می‌کردند بر اثر مشاهدۀ خورشید، ماه و ستارگان و تجربه تغییرات طبیعی فصول و کوتاهی و بلندی روز و شب، فعالیت‌های روزانه‌ی خود را بر بنیان این پدیده‌های طبیعی و دگرگونی‌های آن‌ها تنظیم می‌کردند و از آن‌ها بهره‌های فراوان می‌بردند. از این روی زندگی بخشی از این پدیده‌های طبیعی را ستودند و آنان را بجای وجود خیالوند دانستند و از میان این پدیده‌های طبیعی، خورشید که با پرتوهایش (مهر) به این زمین و همه زیستندگان روی آن گرمای زندگی می‌بخشد، بیش از همه مورد ستایش قرار گرفت. مهر، در زبان سنسکرت «Mitra» در اوستایی «Mithra» یا «Mitr» در زبان پهلوی «Mitr» و در پارسی امروزی «Mitr» یا «Mitr» گفته می‌شود. مهر، در زبان‌های سنسکرت و اوستایی به معنای پیمان، همبستگی و پیوستگی دو یا چندین نفر است. مهر در زبان پارسی نیز محبت و دوستی، اشتی و پیمان معنا می‌دهد. اگر مهر را عینی‌تر کرده و پوششی زمینی به آن بدهیم، پایداری هستی و گسترش نیکی محض را در آن جلوه‌گر خواهیم یافت. مهر، جلوه‌یی از پیمان آسنان یا آسان، پیمان آسان با محیط اجتماعی و طبیعی و مسئولیت‌پذیری برای نگهداری از خانواده، شهر و کشور است. در یک نگاه ژرف‌تر آسنان یا پیمان، پیمان، پرچمدار و نگهدار هستی خواهد بود. آیین مهر در ایران زاده شده به بالندگی رسید و هزاران سال به جلوه‌های گوناگون در همه سرزمین‌های پهناور ایرانی پایدار ماند و پیروان فراوان داشته و دارد (پارسی، سینتا، ۱۳۸۷: ۱۰).

### یلدا، زایش مهر

بر اساس نظر محققان، آیین یلدا بخشی از اسطوره‌ی زایش خورشید است که بسیاری از مراسم و آیین‌های دیگر ما را نیز تحت‌الشعاع خویش دارد؛ چنانکه اگر آیین یلدا را جشن تولد خورشید بدانیم و بر اساس گاه شماری ایرانی بی‌گیر آن باشیم، شب چله یا شب اول زمستان درازترین و طولانی‌ترین شب سال است، یعنی خورشید کم‌ترین حضور خود را در پهنه‌ی زمین به ویژه در فلات ایران دارد و بر این اساس ایرانیان به این اسطوره وفادار متمدنانه بدین ترتیب باید الهه‌ی گرمی و نور یعنی خورشید (مهر) دوباره متولد شود تا جهان برنورتر و گرم‌تر گردد. و مردم ایران در چنین شبی تا نزدیکی‌های صبح گرد هم می‌آمند و برای نوزاد تازه بالیده یعنی خورشید دعا کرده و شادمانی خویش را اعلام می‌داشتند. اند نیز بر این باور بودند که اگر در چنین شبی بخوابند، دشمنان مهر یا خورشید او را خواهند ربود یا به او آسیبی خواهند رسانید. لذا برای محافظت از خورشید، شب را پاس می‌داشتند (خیرخواه، ۱۳۸۴: ۶). «یلدا» واژه‌ی سریانی و به معنای «زاده شدن» است که توسط مسیحیان سریانی به ایران آورده و ماندگار شد. ایرانیان از اول دی‌ماه تا دهم بهمن‌ماه (جشن سده) را که ۴۰ روز است «چله‌ی بزرگ» می‌نامند و از دهم بهمن ماه تا بیستم اسفندماه را نیز «چله‌ی کوچک» می‌نامند. چون در این ۴۰ روز دوم یا چله‌ی کوچک از شدت سرما نسبت به چله‌ی بزرگ کاسته شده است (پارسی، سینتا، ۱۳۸۷: ۱۱).

#### آداب و رسوم

در شب یلدا در بیشتر خانه های ایرانی سفره ای گسترده می شود و خوراکی های ویژه ای بر آن نهاده می شود. این خوراکی ها را در بیشتر نواحی «شب چره» می نامند و معمولا شامل هفت نوع میوه و آجیل هفت مغز می باشد. البته گاهی شمار آن ها از هفت نوع بیش تر می شود و افزون بر آن انواع شیرینی سنتی و غیرسنتی نیز تهیه می شود. از جمله میوه های ویژه شب یلدا می توان انار، هندوانه، انگور و در کنار آن ها سیب، خربزه، خیار و به را می توان نام برد. در بین میوه های شب یلدا، هندوانه اهمیت بیشتری دارد، زیرا بسیاری بر این باورند که اگر مقداری هندوانه در این شب بخورند در سراسر چله بزرگ و کوچک، یعنی در طول زمستان سرما بر آن ها چیره نخواهد شد و بیمار نمی شوند. بزرگواران بر این باورند که خوردن هندوانه و انار در این شب معنای رمزگشایی در خود نهفته دارد و هندوانه و انار سرخ و گرد نمادی از گرمای مهر در شب سرد زمستان هستند (پارسی، سینتا، ۱۳۸۷: ۱۱). برخی نیز بر این باورند که انار بخاطر داشتن دانه های فراوان، مظهر باروری و زاینده گی است و خوردن آن نوعی جادوی سرائیتی است که سبب انتقال نیروی آن به انسان می شود. هندوانه نیز دارای این خاصیت می باشد (احمدی، ۱۳۸۱: ۲۸). شب چره یلدا هم شامل دانه هایی هم چون گندم، شاه دانه، برنجک و نخود بوداده یا برشته (نخودچی) و آجیل شامل تخمه ی هندوانه، کدو و گاهی تخمه ی افراگردان، بادام، پسته، فندق و گردو است که در کنار آن از میوه های خشک یا

#### پیشینه برخی از گیاهان اساطیری و مقدس یلدا در ایران باستان

خشکبار هم چون سجد سرخ، کشمش، انجیر خشک، برگ زردآلو و توت خشک استفاده می شود. یکی دیگر از رسوم شب یلدا که در بیشتر خانواده های ایرانی متداول است، بردن «شب چله» یا هدایایی ویژه ی شب چله (یلدا) برای نوerosان و تازه دامادان است. در سده های اخیر فال گرفتن از دیوان حافظ نیز در شب یلدا و در برخی از خانواده ها مرسوم شده است (پارسی، سینتا، ۱۳۸۷: ۱۲). در سیستان نیز شب یلدا با آداب و رسوم خاصی خود همراه بوده است. در این شب سفره ای بزرگ از دست بافته های سیستان پهن می شده و آن را با انواع خوراکی ها تزئین می کردند، از جمله میوه های مخصوص این شب می توان هندوانه و خربزه های خوشمزه (چوبی) و انار سیستان را نام برد. شیرینک نیز از دیگر خوراکی های مخصوص این شب می باشد که از جوشاندن گوشت و تخمه هندوانه به همراه گندم نیم کوب درست می شود، معجون به دست آمده ابتدا در آفتاب خشک شده و سپس دست آبی و الک می شود. پودر خوش طعم دیگری نیز با نام سَنُو از ترکیب پودر جوی آبدار و بو داده به همراه شکر و نبات ساییده شده برای این شب آماده می شده است. دوشو (دوشاب) نیز دیگر خوراکی خوشمزه زمستانه است که برای این شب تهیه شده و از ترکیب خرمای خوب مصفاشی به همراه روغن زرد چوبانی که در یک مشک آماده و به دیگر خوراکی های یلدا افزوده می شد، قلبی سفید (جوانه گندم آسیاب شده و در بعضی موارد ترکیب جوانه گندم و خرما که به صورت کیک تهیه می شود)، کلوچه، گندم بریان، لندو (ترکیب خرما و گندم آسیاب شده)، تخمه های بوداده هندوانه، خربزه و انار نیز دیگر خوردنی هایی هستند که در شب یلدا (شب بوج زمستان) فایلی و پستانگان را در خانه بزرگان و سالمندان برای شاهنامه خوانی و قصه گویی به دور هم جمع می کنند.

(مبینی، شافعی، ۱۳۹۴: ۴۷). آن ها با هم درختی به وجود آوردند که میوه آن حامل ده نژاد بشری بود و زمانی که شکل انسانی به خود گرفتند، خداوند حکیم مسئولیت آن ها را به ایشان واگذار نمود. « شما از تخم انسان هستید، شما والدین جهان هستید، من در حق شما کاملترین توانایی ها را وقف کرده ام، به جبرهای خوب فکر کنید، کلام خوب بر زبان آورید، اعمال خوب انجام دهید و به

شیطان گرنش تکبید (هینلز، ۱۳۸۸: ۵۷). همچنین درخت از جنبه زندگی بخش بودن و باروری نیز مورد تقدیس است. به طور کلی اعتقادات دینی بر باورهای مردم باستان تأثیر بسزایی داشته و باعث مقدس شمردن گیاهان شده اند. به عنوان مثال در ایران باستان مطابق روایات، درخت سرو را رزتشت از بهشت آورد و در پیش آتشکده کاشت. هوم را پسر اورمزد به شمار آورده اند و او را موبدی اسمانی دانسته اند (آموزگار، ۱۳۸۹: ۲۳). بر این اساس و دلایل اعتقادی دیگر، تعدادی از گیاهان و درختان را بهشتی و اسمانی پنداشته و برای آن ها خاصیت نیروایی، شفا دهنده و مسمومیت زداینده قائل گردیده اند (مبینی، شافعی، ۱۳۹۴: ۴۸). در دوره ساسانی از منظر بررسی تقدس گیاهان (روبینی ها) در ساختارهای قدیشه (اسطوره ها) جایگاه خاصی دارد. زیرا اساطیر این دوران تاووم یافته از باورهای پیشین هستند، از جمله می توان به آیین زرتشتی، مهری و مآوی اشاره کرد که در همهی آن ها درخت نقش محوری داشته است (دادور، منصوری، ۱۳۸۵: ۹۹-۱۰۰).

#### درخت نخل یا خرما (پالیت)

قدسی به شمار می رفته است و نمونه های زیادی از آن را در زمان ساسانی در گنجبری های بیشاپور می توان دید. دلیل عمده دیگری که در ایران باستان درخت خرما مقدس شمرده می شده است این است که میوه های آن جنبه باروری داشته و در زمان هخامنشی و ساسانی به درخت زندگی معروف بوده است. درخت نخل علاوه بر باروری، نماد پادشاهی نیز بوده است. به نظر می رسد که نقش نخل در ایران باستان نشأت گرفته از مصر و بین النهرین باشد؛ در مصر، پیوندی میان شاه با نخل سلطنتی وجود داشت. داریوش که نیزه دار کمبوجیه بوده و در آن هنگام برای آشنایی با مصر به آن سرزمین رفته بود، در ۵۲۵ ق.م در مقام شاهنشاه بزرگ به آن کشور بازگشت

(انتینگهاوزن و بارشاطر، ۱۳۷۹: ۱۰۰). مفصل ترین دیدار شاهانه از تخلصان در نقش برجسته دروازه ی دوبرجی کاخ آپریس (۵۶۸-۵۸۸ ق.م) از دودمان ساسانی، در شهر ممقیس یافته شده است. پذیرفتنی است که داریوش سیاست های کمبوجیه را که کوشید میود خود را نزد مصریان جانشین قانونی آپریس معرفی کند ادامه داد. در همان زمان ممکن است درخت نخل را به عنوان نماد پادشاهی، بر مجموعه ی موضوعات تصویری رسمی افزوده باشند. خوشه های خرما که در مهرهای استوانه ای هخامنشی بارز هستند؛ اما در نخل های نقش مصری وجود ندارند؛ شاید اشاره بر جنبه ی باروری داشته باشند که ظاهرا جزء جدانشدنی، از بازتابی درخت نخل در هنر آسیای غربی است (همان، ۱۰۰-۱۰۱). درخت نخل همیشه راست می روید و هرگز شاخ و برگش نمی ریزد و دائما سبز است. این نیرو انسان را به فکر ابداحت که نخل نشانه ای مناسب برای پیروزی است، از آن جایی که در کهن سالی نیز ثمره خوبی می دهد، منظر طول عمر و کهن سالی توام با سلامتی است (مبینی، شافعی، ۱۳۹۴: ۲۹). فرم این گیاه در موتیف های مذهبی جنبه ی تقدس داشته و به عنوان شگون و برکت مورد استفاده قرار می گرفته است (نصاری، ۱۳۶۶: ۱۲۹). این نقش در آثار گنجبری کاخ کیش و تیسفون و همچنین کاخ تحصار دامغان مشاهده می شود (تصاویر ۱ و ۲)، که در دوره های بعد تکامل یافته و به فرم اسلیمی تبدیل شده و در نقوش کاشی و فرش تجلی یافته است (مبینی، شافعی، ۱۳۹۴: ۵۲).



تصویر ۱- نقش گیاهی پالیت در گنجبری کاخ تیسفون (منبع: مبینی، شافعی، ۱۳۹۴: ۵۲)



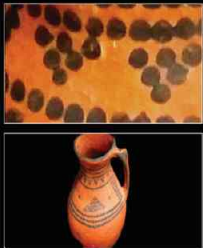
شکل می گیرد نقش «چت» است (تصویر ۷ و ۸)، این نقش نام خود را از برگ درخت نخل گرفته است. از اینجا که این نقش به دفعات بر روی سفالینه های کلبورگان و سایر هنرهای بلوچ مانند سوزن دوزی، گلیم بافی به کار می رود، نقشی بسیار مهم و با ارزش است. این نقش را می توان تابع تحلیل قبل به عنوان نمادی برای دفع ارواح خبیثه دانست و یا آن را همانند نقش شُک ارجاعی از نقش کبوه تنقسی کرد که محل جویان آب های روان است. جالب این است که برخی از سفالگران کلبورگان نیز از لحاظ فرمی آن را شبیه کبوه می دانند. بنابراین معنای کبوه برای این نقش می تواند توجیه پذیرتر گردد (زکریایی کرمانی و ا.ا.، ۱۳۹۴: ۸۷-۸۸). با توجه به پیشینه نقش کبوه در جوامع نخستین آسیای و همچنین مشاهده رنجیرد کبوه های بلند و کوتاه در بلوچستان و به ویژه منظر روستای کلبورگان که کبوه های مشرف به صحرا بسیار دارد (سیدنجادی، ۱۳۷۴: ۳۹).



تصویر ۷

نقش چت در سفالینه های کلبورگان (منبع: نگارنده، ۱۳۹۶)

که از طبیعت بلوچستان الیام گرفته شده است با توجه به ترکیب مثلثی شکل نقش «شُک» می تواند تداعی کننده کبوه نیز باشد که با این تفسیر یک نقش ارجاعی است. اما آنچه در ساختار این نقش، جالب نظر می کند همان ترکیب مثلثی شکل آن است. در فرهنگ های نمادشناسی مثلث با راس رو به بالا شمسی و نماد زندگی و گرم است و با راس رو به پایین اصل مونث است (کوبر، ۱۳۷۹: ۳۴۴). همچنین در اغلب جوامع نشانه های مادینگی به صورت سه گوشه ها نیز ظاهر می شده است (محصولی، ۱۳۸۹: ۱۲).



تصویر ۸ - نقش سُک در سفالینه کلبورگان (منبع: نگارنده، ۱۳۹۶)

مثلث ذات سه بخشی عالم، آسمان و زمین و آسان است. یا نگاه به عقاید و باور قوم بلوچ مشخص می شود که «مثلث با دارا بودن سه گوشه تیز و فرورونده حالت تهاجمی و تعرض گونه به بیرون دارد که در باورهای عامیانه قوم بلوچ این شکل در هر مکانی باعث دفع ارواح خبیثه و شرور و دشمنان خواهد شد» (پخش، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

چت از جمله نقوش دیگری که در سفالینه های کلبورگان به فراوانی بر مینای قرم مثلث



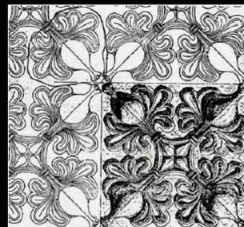
تصویر ۹ - نقش نخل داخل برگهای نخل کاج تسفون (منبع: مبینی، شافعی، ۱۳۹۴: ۵۶)

گیاهان مقدس در شب زایش مهر در سیستان و بلوچستان همان گونه که ذکر شد در سیستان، شب زایش مهر آداب و رسوم خاص خود را داشته و دارد که با خوراکی های ویژه و شب نشینی های خاص همراه است. در بلوچستان نیز با توجه به نقوشی که در زیر آورده می شود می توان بدین نکته پی برد که آیین مهر جایگاه خاصی خود را دارا بوده است.

#### نخل

نقش درخت در مقایسه با سایر نقوش بر روی سفال های شهر سوخته بسیار کمتر کار شده. یک نمونه درخت که بر روی جام معروف سفالین شهر سوخته کار شده، درختی شبیه نخل است. کوپرسر در فرهنگ مصور نمادهای سنتی نخل را «درخت حیات» می داند، زیرا همیشه می رود، هرگز شاخ و برگ نخل نمی ریزد، دائم سبز است (کوبر، ۱۳۷۹: ۵۱۶). سُک یکی از انواع نقوش به کار رفته در سفالینه های کلبورگان که دایره میناست، اما پر ساختاری مثلث شکل با راسی رو به پایین قرار دارد. نقش «شُک» به معنی در راس نشستن است (تصویر ۶). «شُک» از لحاظ بصری شبیه به میوه درخت نخل است

(مبینی، شافعی، ۱۳۹۴: ۴۹). در جوان نوروزی و مهرگان، ۷ شاخه درخت، از جمله یک شاخه ایلر می گزاشند و به آن ها تیرک می چسبند و نخل می زنند. زردشتیان در آیین پیوند همسری دختران و پسرانشان، به نیت و آرزوی باروری و آوردن فرزند به آنان ایلر می دهند (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۱۲۸). ایلر به معنی سالیانی همواره مقدس بوده و در آیین مذهبی کاربرد داشته و از شاخه های آن برای ساخت برسم استفاده می شده و پزدانگی آن نماد باروری آناهیتا بوده است (خالدیان، ۱۳۸۷: ۲۳). ایلر، برای رنگ سبز تند برگ هایش و نیز برای رنگ و شکل غنچه و گل آن که مانند آتشدان بوده، همیشه تقدیس می شده است. ایلر، نمادی تزیینی در هنر شرق است، اما میوه ایلر، در داخل برگ پالمست (برگ نخل) مختص دوره ساسانی است و در اواخر دوره ساسانی پالمتهای شکفته شده، به صورت یک جفت بال در می آیند که نماد باروری و حاصلخیزی است و جنبه روحانی دارد (تصویر ۳). در دوران ساسانی نیز در برخی از آثار کجری، طرح برگ ایلر بر روی سفالینه متجدالموکزی قرار دارد که آن را از غنچه تا مراحل گل و میوه و گاه به صورت طرح های استیلزده ملاحظه می کنیم (تصویر ۴). طرح یاد شده بعدها در نقش اندازی بر روی فرش و قالی به کار گرفته شده است (انصاری، ۱۳۶۶: ۳۳۰). همدانطور که قبلا اشاره شد، گاهی نیز میوه ایلر در داخل برگ نخل قرار گرفته است (تصویر ۵).



تصویر ۴ - طرح استیلزده شده برگ ایلر بر روی سفال متجدالموکز (منبع: انصاری، ۱۳۶۶: ۳۳۰)



تصویر ۱ - قسمتی از کجری با نقش نخل کاج تسفون (منبع: مبینی، شافعی، ۱۳۹۴: ۵۲)

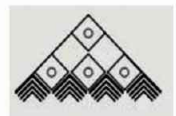


تصویر ۲ - حاشیه تزیینی، اواخر دوران ساسانی، موزه متروپولیتن (منبع: مبینی، شافعی، ۱۳۹۴: ۵۰)

#### انبار

انبار در دین مزدیسنا از درختان میوه ای و از عناصر مقدس و خجسته به شمار می رود و زرتشتیان شاخه و میوه آن را در مناسک و آیین های دینی خود به کار می برند. برسمی که زرتشتیان در آیین های عبادی به دست می گیرند، بنا بر متن های متأخر زرتشتی، از ترکه های درختان اناری است که معمولا در آتشکده ها می گاشتند. درخت انار و برسم فراهم آمده از ترکه های درختان اناری را، ماه درختی مونث دانسته اند که در آن رمز و نشانه جاودانگی و باروری نهفته است. شریعت مقدس هوم را نیز از شیوه شاخه های گیاه هوم ساییده شده با شاخه درخت انار می ساختند.





تصویر ۸

نقش چیت در دو وضعیت متفاوت (منبع: نظری و ا.ا. ۱۳۹۳: ۱۲۵)

فراوانی از آن در اشکال متنوع هم به صورت منفرد و هم با سایر عناصر هندسی به صورت متناوب تکرار شده‌اند (تصویر ۹) (توزی، ۱۳۸۵: ۵۱۶). نقش خوشه گندم به غله و کشت آن به عنوان یکی از منابع اصلی رزق و روزی مردم بلوچ تاکید دارد و نقش حیاتی این محصول را در کنار نخلستان سرزمین بلوچستان و منطقه کلبورگان پررنگ می کند. گندم به عنوان محصولی حیاتی در زندگی بشر پیشینه ای کهن در فرهنگ و اعتقادات مردم داشته است (زکریایی کرمانی و ا.ا. ۱۳۹۴: ۸۸). خوشه ها با یافه های گندم تشابه های

فراوانی از آن در اشکال متنوع هم به صورت منفرد و هم با سایر عناصر هندسی به صورت متناوب تکرار شده‌اند (تصویر ۹) (توزی، ۱۳۸۵: ۵۱۶). نقش خوشه گندم به غله و کشت آن به عنوان یکی از منابع اصلی رزق و روزی مردم بلوچ تاکید دارد و نقش حیاتی این محصول را در کنار نخلستان سرزمین بلوچستان و منطقه کلبورگان پررنگ می کند. گندم به عنوان محصولی حیاتی در زندگی بشر پیشینه ای کهن در فرهنگ و اعتقادات مردم داشته است (زکریایی کرمانی و ا.ا. ۱۳۹۴: ۸۸). خوشه ها با یافه های گندم تشابه های



تصویر ۱۰

نقش گل هوشک در ترکیب های مختلف (منبع: زکریایی کرمانی و... ۱۳۹۴: ۸۰)



تصویر ۱۱

نقش گل هوشک در سفالینه های کلبورگان (منبع: نگارنده، ۱۳۹۶)



تصویر ۹

سفال با نقش گیاهی شبیه گندم، شهر سوخته (منبع: نگارنده، ۱۳۹۶)

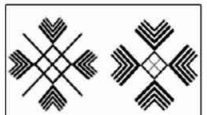
خوشه گندم:

از عمده ترین عناصر گیاهی در شهر سوخته برگ ها هستند که نمونه های

از منظر قوم بلوچ گندم از محصولات اساسی، ارزشمند و حیاتی در زندگی بوده، و جایگاه ویژه ای در گذشته و حال داشته است. گندم در کنار نقش ارزنده خویش در زندگی قوم بلوچ، جایگاه ویژه ای نیز در مناسبات اجتماعی و اقتصادی داشته است.

خوشه گندم کوئوک:

نقش دیگری که در سفالینه های کلبورگان به صورت ترکیبی ظاهر می شود «خوشه گندم کوئوک» است (تصویر ۱۲). این نقش بیشتر بر ساختار چلیپایی ظاهر می شود. نقش چلیپا به اندازه تاریخ انسان قدمت دارد. چلیپاها نشانه های آفتاب، چهار سوی جهان، صلح و برابری همه مردم هستند (حضور، ۱۳۸۹: ۱۱). شاید این نقش در سفالینه های کلبورگان تداعی خورشید را داشته باشد به هر حال حضور این دو نقش در کنار یکدیگر بر سفالینه های کلبورگان به فراوانی دیده می شود تا باری دیگر بر نقش حیث بخش این دو محصول در زندگی مردم بلوچ و جایگاه اجتماعی آن تاکید شود (زکریایی کرمانی و ا.ا. ۱۳۹۴: ۸۹).



تصویر ۱۲: نقش خوشه گندم کوئوک

در سفالینه های کلبورگان (منبع: زکریایی کرمانی و... ۱۳۹۴: ۸۰)

## منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۹). تاریخ اساطیری ایران، چاپ دوازدهم، تهران: نشر سمت.
- ایننگلوزن، ریچارد و یار شاطر، احسان (۱۳۷۹). لوح های درخشان هنر ایران، ترجمه ی هرمز عبدالهی و رویین پاکباز، چاپ اول، تهران: نشر آگاه انصاری، جمال (۱۳۶۶)، گنج بری دوران ساسانی و تاثیر آن در هنرهای اسلامی، فصلنامه هنر، شماره ۱۳، ۳۱۸-۳۷۳.
- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۸۹)، دانشنامه مزدیسناه، واژه نامه توضیحی آیین زرتشت، تهران: نشر مرکز.
- بارسی، نورچ، سینا، شاهین، (۱۳۸۷) جشن یلدا در فرهنگ ایران، مجموعه مقالات نشریه ی داخلی، شماره ۵۷.
- توزی، موریو (۱۳۸۵)، پیش از تاریخ سیستان، ترجمه رضا آفرین، مشهد: نشر پاز.
- خالدیان، ستار (۱۳۸۷)، تاثیر هنر ساسانی بر سفال دوره اسلامی، بلستان پژوهی، شماره ۱۹، ۱۶-۳۰.
- خیرخواه، سعید، (۱۳۸۴) یلدا، جشن ولادت خورشید، حافظ، شماره ۳۲، صص ۵-۸.
- دادور، ابوالقاسم و منصوری، الهام (۱۳۸۵)، درآمدی بر اسطوره ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان، تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا.
- زکریایی کرمانی، ایمان، امیر نظری و مهرنوش ششمی سرارودی (۱۳۹۴)، مطالعه نقوش سفالینه های معاصر روستای کلبورگان سراوان با رویکرد اسان شناسی هنر، فصلنامه علمی- پژوهشی نگره، شماره ۲۶.
- سیدسجادی، سید منصور (۱۳۷۲)، باستان شناسی و تاریخ بلوچستان، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- شه بخش، محمدسعید، (۱۳۸۴)، نقوش تزیینی بلوچ، کتاب ماه هنر، ۸۹ و ۹۰.
- کوبر، جین (۱۳۷۹)، فرهنگ مصور هنرهای سنتی، ترجمه ملیحه گریاسیان، تهران: فرشاد.
- مبینی، مهتاب و شافعی، ازاده (۱۳۹۴)، نقش گیاهان اساطیری و مقدس در هنر ساسانی (با تاکید بر نقوش برجسته، فلزکاری و گچ بری)، جلوه هنر، شماره ۴۵، ۶۵-۴۵.
- نظری، امیر؛ زکریایی کرمانی، ایمان و مهرنوش سرارودی کرمانی (۱۳۹۳)، سفالگری در بلوچستان ایران، چاپ اول، انتشارات سیمای دانش.
- هال، جیمز (۱۳۸۰)، فرهنگ نگاره ای نمادها، ترجمه رفیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۸)، اسطوره های ایرانی، ترجمه ی دکتر مهناز شایسته قر، چاپ اول، تهران: موسسه مطالعات هنر اسلامی.





در چنین زمانی است که خورشید و ماه کار خود را فراموش می کنند و عاشقی پیشه می کنند و مهر دیر بر می آید و این شب «یلدا» نام می گیرد. از آن زمان هر سال مهر و ماه تنها یک شب به دیدار یکدیگر می رسند و هر سال را فقط یک شب بلند و سیاه و طولانی است که همانا شب یلداست. (مرادی غیاث آبادی، ۸۷)

#### شب یلدا در سیستان و بلوچستان

استان سیستان و بلوچستان دارای ظرفیت های بی شمار و متنوعی در زمینه میراث فرهنگی است. از جمله میراث معنوی و مجموعه ای از آیین ها و مراسم سنتی ارزشمندی که در طول سالیان دراز سینه به سینه و از نسلی به نسل بعد برآمده به یادگار مانده است، یکی از این مراسمات یادبود فرارسیدن طولانی ترین شب سال یا یلدای اسروزی است. شب چله یا یلدا در سیستان به دلایل بسیاری از اهمیت به سزایی برخوردار می باشد. در این شب خانواده ها گرد هم جمع می شوند و افزون بر به جای آوردن آیین یلدا به دیب و بازدید و صلح رحم نیز مشغول می شوند.

شب یلدا در استان سیستان و بلوچستان به «شب چله» معروف و دارای پیشینه دیرینه ای است. مردم در این شب با شرکت در شب نشینی های طولانی و خوردن انواع میوه و تنقلات سعی در بهتر گذراندن طولانی ترین شب سال دارند.

#### پیشینه

«شب یلدا که به عنوان یکی از شب های مقدس در ایران باستان مطرح بوده به صورت رسمی در تقویم ایرانیان باستان از سال ۵۰۲ قبل از میلاد در زمان داریوش یکم به سالنامه رسمی ایرانیان باستان راه یافت. چله و جشن های که در این شب برگزار می شود، یک سنت باستانی است. مردم روزگاران دور و گذشته که کشاورزی، بنیان زندگی آنان را تشکیل می داد و در طول سال با سیری شدن فصل ها و تضادهای طبیعی خوی داشتند. بر اثر تجربه و گذشت زمان توانستند کارها و فعالیت های خود را با گردش خورشید و تغییر فصل و بلندی و کوتاهی روز و شب جهت و حرکت و فرار ستارگان تنظیم کنند. فردوسی به استاد منبع خود، یلدا و خور روز، را به هوشنگ از شاهان پیشدادی ایران (کیانیان) که از سیستان پارس برخاسته بودند نسبت داده و در این زمینه از جمله گفته است:

که ما را ز دین پسی تنگ نیست  
به گیتی، به از دین هوشنگ نیست  
همه راه داد است و آیین مهر  
نظس کردن نسر شمار سپهر

یلدا در افسانه ها و اسطوره های سیستانی حدیث میلاد عشق است که هر سال در «خرم روز» مکرر می شود و در دل خود افسانه های بسیاری دارد. از جمله افسانه زیر: «ماه دلخواه مهر است و این هر دو سر بر کار خود دارند که زمان کار ماه شب است و مهر روزها بر می آید. ماه بر آن است که محرکاه، راه بر مهر بیند و با او درآمزد، اما همیشه در خواب می ماند و روز قرامی رسد که ماه را در آن راهی نیست. برانجام ماه تدبیری می اندیشد و ستاره ای را اجبر می کند، ستاره ای که اگر به آسمان نگاه کنی همیشه کنار ماه قرار دارد و عقبت نیمه شبی ستاره، ماه را بیدار می کند و خبر نزدیک شدن خورشید را به او می دهد. ماه به استقبال مهر می رود و از دل می گوید و دایری می کند و مهر را از رفتن باز می دارد.

#### دلیل پیدایش

چله و جشن هایی که در این شب برگزار می شود، یک سنت باستانی است. مردم روزگاران دور و گذشته در این سرزمین که کشاورزی و دامداری بنیان زندگی آنان را تشکیل می داد در طول سال با سیری شدن فصل ها و تضادهای طبیعی خوی داشتند، بر اثر تجربه و گذشت زمان توانستند کارها و فعالیت های خود را با گردش خورشید، دگرسانی فصل، بلندی و کوتاهی روز و شب و جهت و حرکت ستارگان تنظیم کنند. آنان ملاحظه می کردند که در برخی روزها و فصل روزها بسیار بلند می شود و در نتیجه در آن روزها، از روشنی و نور خورشید بیشتر می توانستند، استفاده کنند. این اعتقاد پدید آمد که نور و روشنایی و تابش خورشید نماد نیک و موافق بوده و با تاریکی و ظلمت شب در نبرد و کشمکش است. مردم دوران باستان و از جمله اقوام آریایی، از هند و ایرانی و هند و اروپایی، دریافتند که کوتاه ترین روزها، آخرین روز پاییز و شب نخست زمستان است و بی درنگ پس از آن روزها به تدریج بلندتر و شبها کوتاه تر می شوند. از همین رو آن را شب زایش خورشید (مهر) نامیده و آن را آغاز سال قرار دادند، کریسمس مسیحیان نیز ریشه در همین اعتقاد دارد. در دوران کهن فرهنگ اوستایی، سال با فصل سرد شروع می شد و در اوستا، واژه «سرد» (Sareda) یا «سرد» (Sared-) «ha» که مفهوم «سال» را افاده می کند، خود به معنای «سرد» است و این به معنی بشارت پیروزی اورمزد بر اهریمن و روشنی بر تاریکی است (طیبات زاده، ۱۳۸۷).

## آیین های شب یلدا (چله)

### در استان سیستان و بلوچستان

محمدعلی ابراهیمی  
امالبین اصلی شهرکی

#### نام

واژه یلدا ریشه ی سریانی دارد و به معنای ولادت و تولد است. منظور از تولد، ولادت خورشید (مهر استار) است. رومیان آن را ناتالیس آناکتوس یعنی روز تولد مهر شکست ناپذیر می نامند. لئوریخان بیرونی از این جشن با نام میلاد اکبر نام برده و منظور از آن را میلاد خورشید دانسته است. (مرادی غیاث آبادی، ۸۷). در سیستان و بلوچستان شب چله مترادف شب یلداست از آن رو که چهل روز نخست زمستان را «چله بزرگ» و بیست روز پس از آن را «چله کوچک» نامیده اند. چله، دو موقعیت گاه شماریه در طول یک سال خورشیدی با کارکردهای فرهنگ عامه دارد. یکی در آغاز تابستان (تیرماه) دیگری در آغاز زمستان (دی ماه)، هر یک دربرگیرنده دو بخش بزرگ (چهل روز) و کوچک (بیست روز)، است. واژه ی چله برگرفته از چهل و مخفف «چله» و صرفاً نشان دهنده ی گذشت یک دوره ی زمانی معین (و نه الزاماً چهل روز) می باشد.

شب چله واپسین شب آذرماه، نخستین شب زمستان و درازترین شب سال است. ایرانیان و بسیاری از دیگر اقوام از جمله ماندگاران این کهن دیار آن را خجسته می دارند و این شب را جشن می گیرند. ایرانیان نزدیک به چند هزار سال است که شب یلدا آخرین شب پاییز را که درازترین و تاریکترین شب در طول سال است تا سینه دهم بیدار می مانند و در کنار یکدیگر خود را سرگرم می دارند تا اندوه غیبت خورشید و تاریکی و سردی، روحیه ی آنان را تضعیف نکند و در کنار یکدیگر از نعمات خداوند قیصر دلی کنند. در استان سیستان و بلوچستان نیز با توجه به تاریخ کهن، تمدن ریشه دار و فرهنگ گران سنگ آن در زمینه ی میراث معنوی از دسته آیین های یلدا، گنجایش های بشماروی وجود دارد که باید بررسی و معرفی گردد. در این مقال سعی کرده ایم با روش تحقیق کتابخانه ای و میدانی بخشی از آیین ها و مراسم مرتبط با شب یلدا را در استان سیستان و بلوچستان مورد تحقیق قرار دهیم و در راستای شناسایی هرچه بهتر و پاسپانی آن گامی هرچند لک برداشته شود.



می‌باشند. برای جشن گرفتن میلاد مهر، سفرهای یهین می‌شود. که به آن سفره یلدا یا چله می‌گویند و با انواع خشکبار، انار دان‌شده یا هندوانه تزئین می‌شود. انار و هندوانه جزو مهم‌ترین ملزومات شب یلدا هستند. همچنین آجیل شب یلدا نیز در ایران هواخواه بسیاری دارد. سیستان سرزمین با کستره فرهنگی پهناور دارای تارخنی گران‌سنگ و تمدنی ارزشمند است و مرمانی که در این مرز و بوم، بود و باش دارند، از گذشته‌های دور برای یایی داشت تمام لفظات زندگی خود رسم و رسوماتی داشته اند، برای استقبال نخستین روز از سردترین فصل سال تا آنجا که توان مالی دارند، در خرید میوه‌های مخصوص شب یلدا مانند هندوانه، انار و خربزه کوتاهی نمی‌کنند.

در سیستان شامگاه واپسین روز یابیز (آتم روز فوشت)، کریانو خانواده هیزم را در تنور می‌کنارد و آتش را روشن می‌کند. تا دیواره‌های تنور آماده درستن خمیری که از ساعت‌های قبل، فعل فوشت (خمور) در (تقار)، خمیرا آماده و بعد، روی (شالوک) یهین شده‌است، گردد. کودکان هم یابین دُکل نشنودر، (سه سته گل) می‌کنند و قش‌هاو تاریک‌تر می‌شود و کار مادر در یخت نان تمام می‌شود. آنگاه یچه‌ها از فرست استفاده می‌کنند و روی سگوی تنور نشسته باهای خود را از دریچه تنور آویزان می‌کنند و در حالی‌که باها و دست‌ها را با باقی‌مانده گرمای حاصل از (کتک‌ها) گرم می‌کنند. به دنبال (سه ستاره) به آسمان خیره یا برای هم (چیز) چیز) می‌گویند. اولاد کرده سیستان همواره در تمام شئونات، زندگی را با گوهر دین، رنگ و بوی آسمانی می‌بخشدند. در چنین شب‌هایی مثل شب چله که دور هم جمع می‌شدند، نیز بزرگ خانواده و یا ملای روستا که نزد همه از جایگاه محترمی برخوردار است، (سی، یاره) می‌خواندند. حتی در کنار سایر پرنامه‌ها تلاوت آیات کلام خداوند و قرالت داستان‌های قرآنی برای جوان و کودکان از رسوعات این دیار بوده است. بانوان سیستانی، نان روغنی، چنگالی، بوزک و کلوچه‌های خرمایی را در سینی مسی که با پارچه‌ای گل دوزی و ختمک دوزی شده پوشانده شده قرار داده و در کنار ظرف تندو و تخمه‌های هندوانه و خربزه بریون شده، گندم بریون و...آماده می‌کنند تا اعضای خانواده از راه برسند و دور هم شب چله را به صبح برسانند.

در بلوچستان نیز گاهشماری خورشیدی با نوع تولید در پیوند است، حتی اگر این گونه تولید در رابطه با قوام طبیعت همانند رسیدن میوه گیاهی خودرو یا جفت‌گیری حیوانات وحشی باشد به این شرط که حاصل هر دو از طریق گردآوری یا شکار به مردم برسد. برای نمونه دامداران زمان کوچ و فصل قوچ گذاری و زایش دام را مبدأ و معیار گاهشماری می‌دانند. طوایف، حوزه‌ی جغرافیایی خاص زمان جفت‌گیری و زایش شکار (مسرو) را هم یک مبدأ سنجش زمان می‌دانند. در گاهشماری عشایر گمشمارایی ساکن لیلوکدان یکی از ماه‌ها «گرده تَرک» نام دارد چون مصادف با رسیدن حاصل بالدام‌کوئی؛ درختچه خودرویی است که هنگامی محصول آن برسد می‌ترکد و فصل بهره‌برداری از آن می‌رسد. کشاورزان و عشایر اپراشهر که زرفشان از خرمات، فصل باره‌هی نخل را ملاک و معیار گاهشماری خود قرار داده‌اند و حتی فصلی به نام «هالین» و عشایر گمشمارایی کوچی به همین نام دارند.

نخل کاران از زمان خوشه کردن نخل تا پایان فصل برداشت محصول، از تقویم زیر استفاده می‌کنند:

- ۱- نوروز همگانی :فصل خوشه کردن خرما
- ۲- هیر (thirai) ماه گردآشایی
- ۳- مک بند (mok band) ماه خوشه بستن خرما
- ۴- کندوی وار (kandvir) ماه رنگ گرفتن خرما-که به آن «سراپک وار» (sarpakvar) نیز می‌گویند
- ۵- نشله (neśma) ماهی که در آن بعضی از دانه‌های خوشه می‌پزد

۶- مک بسند (mok sond) ماه بسند کردن خوشه خرما

- ۷- مک بر (mok bor) یا هالین، زمانی بریدن خوشه خرما و برداشت محصول
- ۸- نامن (nāman) یا په رعت (yarah) زمان گردآوری خرما و چوال کردن و ذخیره‌سازی آن؛
- ۹- آبه رعت (yarah) آخرین مرحله برداشت خرما، پایان فصل خرما

دوماه بعد «هاتش چله» یعنی چله مادر یا خشک (چله بزرگ) و چو کین چله یعنی چله پسر یا «فر» و ۲۵ روز بعد از نوروز سالعلی است و ۲۵ روز بعد از نوروز سلطان دوباره نوروز همگانی است که «هچ» خوشه می‌کند.(بزرگ‌زاده،۸۶)

#### خوراکی‌ها

جشن شب یلدا در ایران امروز نیز با گرد هم آمدن و شب نشینی اعضای خانواده و اقوام در کنار یکدیگر برگزار می‌گردد. این شب یلدا یا شب چله، خوردن آجیل مخصوص، هندوانه، انار و شیرینی و میوه‌های گوناگون است که همه جنبه ی تعادی دارند و نشانه ی برکت، تندرستی، فراوانی و شادکامی

توان علمی دانشی مردمان سرزمین هیرمند فرمند دارد که با اصول اقتصاد معیشتی دامپروری و کشاورزی پیوند داشته است.

یکی از موضوعات مهم و اساسی در فرهنگی ماسک و مراسات ملی و مذهبی تعیین زمان دقیق رسیدن ایام و وقت این مراسمات است که در اصطلاح مردم‌نگاری و تاریخ به گاهشماری معروف است در منطقه سیستان و بلوچستان؛ این مردم روزی به ردای از تمدن رسیده‌بودند که گاهشماری ویژه خود داشتند، حتی امروز هم گاهشماری قمری-شان- که حساب محرم و عید فطر و قربان را با آن نگاه می‌دارند- و به‌زی خودشان است هم از این روست که برای حساب و کتاب میان خودشان از نام ماه‌هایی استفاده می‌کنند که در هیچ منبع دیگری، جز فرهنگ سیستان نمونه ندارد؛ اپوربخان بیرونی می‌گوید که از ابوسعید احمدین محمدین عبدالجلیل سحسانی شنیده‌است که از پیشینیان سحسان این‌گونه نقل می‌کرده است : مردم سیستان ماه‌های خورشیدی را به نام‌های دیگری می‌خواندند و از فروردین‌ماه آغاز می‌کردند (جواد اویسی ،گاه‌شماری سیستان، )

البته در سالنامه کاری مردمانی که در این کهن دیار بود و باش داشته‌اند با توجه به اینکه کشاورزی و دامداری در کنار صادی از اصلی‌ترین مشاغل این قوام بشمار می‌رفته است در فصلی که ازکار و فعالیت به دلایل بی‌شمار آسوده می‌شدند، اوقات بیکاری را در کنار یکدیگر زیر سایه بزرگان و ریش سبیلان و البته همراه با حیوان و کودکان به دبد و بازدید و تفریح مشغول بوده‌اند. در شب چله نیز چون در گاه شماری این مردمان بخش اوقات بیکاری و در فصل سرد سال قرار دارد و البته با شاخصه طولانی‌ترین شب سال و با وجود باورهای کهن ایرانی سعی داشتند در این شب همرا باهم به خوشی و شادمانی از برکات خدا و از دست‌ترج خود بهره ببرند و زمان را به نیکی سپری کنند.

افزون بر این‌ها در سیستان نام‌های محلی دیگری نیز برای ماه‌های قمری وجود داشته که هنوز هم در میان سیدمویان سیستان کاربرد دارد و از ماه شوال نیز آغاز می‌شده است و به‌روشنی نشان می‌دهد که در سیستان سنت‌های کهن گاه شماری و تقویم وجود داشته و پاسداشت شب چله و آگاهی از زمان دقیق آن و درک انقلاب زمستانه ریشه در همین

جدول شماره ۱ – گاهشماری سحلی و معادل ماه‌های قمری نزد مردم سیستان

ردیف	واشگاری	تلفظ محلی سیستانی	معادل فارسی	اسم ماه قمری
۱	id	عید	عید	شوال
۲	myo: id	میوکید	میان عید	ذی‌قعد
۳	qorbo	قربو	قربان	ذی‌حجه
۴	moarram	مَـوَرَم	محرم	محرم
۵	se:zda	سِزْد	سِزْد	صفر
۶	leng-se:zda (leng e avai	لِنگ سِزْد (لنگ اول) لِنگ (یای)	سِزْد (لنگ نخست)	ربیع‌الاول
۷	leng-ese:zda (leng e duym	لِنگ سِزْد (لنگ دویم)	(لنگ دوم)	ربیع‌الثانی
۸	leng-e-se:zda (leng e slyom	لِنگ سِزْد (لنگ سیم)	چله کلو-	جمادی‌اول
۹	leng-e-se:zda (leng e čärom	لِنگ سِزْد (لنگ چارم)	چله کوچک (لنگ چهارم)	جمادی‌الثانی
۱۰	bo:-e- marda:go	بو- مَرْدَگْ	بوی مرده‌ها	رجب
۱۱	bo:-e- zenda:go	بو - زَندَگْ	بوی زنده‌ها	شعبان
۱۲	māro:za (rema:zo	ما روزه	ماه روزه	رمضان

کی‌یامو سیستانی از روز قبل نان و شیرینی و تنقلات ویزبای را آماده می‌کنند، از جمله لندو، مخلوطی مغوی از گندم سفیجه زالی که رو تابه آتشی بربون شده باشد و با خرمای مشافعی که با روغن حیوانی نیمپز شده به صورت گلوله‌ای ترکیب گردد، همراه با کشته‌های شیرین هندوانه به نام چّوَلی و پودر شیرینک که از جوشاندن گوشت کَوَل (هندوانه) یا تَرک (خریزه) با تخمه هندوانه به همراه گندم درست می‌شد، این معجون به دست آمده در آفتاب خشک و سپس با آس‌کنوری دست‌آس و الک می‌شد، یکی دیگر از تنقلات سیستان سَتُو نام دارد که بسیار هم مغوی است. خوردنی خوشمزه و زمستانه دیگری که برای این شب آماده می‌شد، دوشو (دوشاب) نام دارد که از ترکیب خرمای خوب مضافتی به همراه روغن زرد حیوانی است که در یک مشک آماده برای این شب رسانده می‌شد و البته انواع تخمه های شور هندوانه و خربزه و نحوه ی نگهداری هندوانه‌ها به مدت حداقل ۴ تا ۵ ماه جالب توجه بود، در گذشته‌ها که سردخانه بسرای نگهداری هندوانه‌ی شب چله نبود، سیستانی‌ها کف یک خانه را مقداری کالسی گاه می‌ریختند و هندوانه‌ها را به طرز منظمی چیده و برای شب‌های سرد چله بزرگ تنگ‌های می‌کردند. (خسروی، ۹۳).

انتخاب مواد غذایی خاصی از بین سایر مواد غذایی و تأکید بر قرار دادن این مواد غذایی بر سر سفره شب بلدا نه تنها یک رسم، بلکه نکات تغذیه‌ای خاصی را پدیدنال دارد که در اینجا به این نکات می‌پردازیم:

**هندوانه:** یکی از ارکان سفره شب بلدا، میوه هندوانه می‌باشد که همیشه به شیوه‌های جذابی ترین می‌شود. اما چرا هندوانه؟ دور هم بودن در شب بلدا و انجام صله رجب، موجب افزایش صمیمیت و محبت در نزد اعضای خانواده می‌شود. هندوانه پادآور گرمای تابستان و حرارت است. باور بر این است، اگر مقداری هندوانه در شب بلدا بخورید در سراسر زمستان طولانی، سرما و بیماری بر شما غلبه نخواهد کرد و این باور، با خواص هندوانه که سرشار از ویتامین های A و B و C می‌باشد مطابقت دارد؛از این میوه در سفره شب بلدا نماد شادی و زایش می‌باشد. آثار میوه‌ای که از قدیم از آن به عنوان میوه‌ای خون ساز نام می‌برند، به افرادی که رنگی مهتابی و از نظر جنه رنجور بودند، توصیه می‌شد که آب لار بنوشند.

**آجیل:** آجیل شب بلدا شامل پسته، بادام، گردو، فندق و در بعضی مناطق کشور از میوه های خشک نیز به عنوان آجیل شب بلدا استفاده می‌شود. آجیل به عنوان سالم‌ترین تنقلات شناخته شده و دارای فیبر بالاست که در درمان یبوست، چاقی، انواع سرطان‌ها از جمله سرطان معده و روده بسیار مؤثر است.برای نیاکان ایرانی‌ها که به آئین مهر دلبستگی داشتند، رنگ قرمز (نماد نور خورشید) گرامی بود. رنگ سرخ اثار و هندوانه، انتخاب سبب قرمز و سجد در سفره شب بلدا چه بسا اشاره به همین موضوع است.

از هندوانه‌هایی که از لابه لای و کاه و خنکای آهکان تابستان رایه زمستان پیوند می‌دانند تا در سببی قدیمی مقداری لندو نیز خود نمایی می‌کند بند بزرگ قران قدیمی خود را از طاقچه می‌آورد و برای برکت قرأت می‌کند دور کرسی همه جمع شده‌اند شاهنامه و امیر ارسلان می‌خواند و فال حافظ برای بچه‌ها می‌گیرد، خله سراسر خیر است و برکت خدا

و سپس از نعمات او و آرزوی سلامت و سال خوش برای همه

**آیین‌ها**

معماری خانه‌های سیستانی هم در نوع خود جالب توجه است چون برای تابستان و زمستان برای تهیه هوا و سرمایش و گرمایش هم تمهیدات لازم اندیشیده شده است، در زمستان خانه‌هایی که دارای شومینه یا بخاری بلند از غروب روشن می‌شود، تا گرم شود، چراغ گردسوز در رف یا کنار درگاهی و با طاقچه خانه روشن می‌شود، مادر بزرگ سفره را پیش می‌کند، سفرای که تار و پوش را با سراینجه هنرمندش با ذوق و هنر برگرفته از عشق به خانواده خود بافته است و کلوچه‌های خوشمزه و تخمه‌های شور پوداده هندوان و خربزه شیرین زالی را که از تابستان جمع و برای شب چله مهیا کرده برای پذیرایی از نومه‌ها و فرزندان که برای دیدن و سیری کردن شب بلدا آمده‌اند می‌آورد. یکی از آیین‌های شب بلدا در ایران، تقال یا دیوان حافظ است. مردم دیوان اشعار لسان الغیب را با نیت بهروزی و شادکامی می‌گشایند و فال دل خوش را از او طلب می‌کنند. در بسیاری از مناطق ایران ازجمله در این دیار شاهنامه خوانی رواج دارد. بازگویی خاطرات و قصه‌گویی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها نیز یکی از مواردی است که بلدا را برای خانواده ایرانی لیدترین می‌کند، اما همه اینها فقط ترفندهایی است تا خانواده‌ها گرد یکدیگر آیند و بلندترین شب سال را با شادی و خرسندی به سپیده برسانند.

در سراسر ایران زمین، جایی را نمی‌یابید که خوردن هندوانه در شب

بلدا جزء آداب و شیوه آن نباشد، در جاهای گوناگون ایران، گونه‌های تنقلات و خوراکی‌ها به تبع شیوه زندگی مردم منطقه پهره برده می‌شود اما هندوانه میوه‌ای است که هیچ گاه از قام نمی‌افتد، زیرا شمار زیادی به این بلورند که اگر مقداری هندوانه در شب چله بخورند در سراسر چله بزرگ و کوچک یعنی زمستانی که در پیش دارند سرما و بیماری بر آنها غلبه نخواهد کرد.

**فال حافظ**

مرسوم است که در این شب بزرگ خانواده تقال یا به دیوان حافظ می‌زنند و اهل ذوق و شاعری، سروده‌های خود را برای دیگران می‌خوانند، در مجموع اینها ادبیی است که از فرهنگ بستانی مهر در میان مردم باقی مانده و هر سال با شب بلدا نو می‌شود. یکی از مراسم مجوری در شب بلدا فال گرفتن است و تقال به حافظ شیرازی در گذشته در این دیار این مورد متداول نبوده و بیشتر شاهنومه خوانی و خواندن کتاب‌های حماسی و داستانی‌های اسطوره‌ای مرسوم بوده و از کارهای اصلی در این شب داستان‌سرایی و تعریف کردن افسانه یا اسوکه و گفت‌گ است که جا دارد اشارای هرچند ناچیز به اسوکه‌های سیستانی داشته باشیم؛ از اسوکه در گویش سیستانی افسانه را گویند. چنین مرسوم بوده که چون کودکان و نوجوانان از کار روزمره و باری های سنتی فارغ می شدند در چنین شبهایی همچون چله به دور هم حلقه زده و به گفتن اسوکه می پرداختند. آغاز کار چنین بود که یکی از افراد حاضر از یکی از حاضرین می پرسید:

انار بشکنو تر چن دونه ؟  
Anare bashkano tera chen dona

مفهوم آن این بود که اگر اناری بشکنم تو چند دانه بر می‌گیری؟ و هر یک از حاضرین عددی را به زبان می‌آورد آنگاه سوال کننده شروع اسوکه را به کسی محول می‌کرد که عدد بزرگتری را به زبان می‌آورد یا عددی را که سوال‌کننده در دل نیت کرده بود. (نیزار)

مشهورترین اسوکه های محلی سیستان اینها بودند:

(( شاه مارسیاه، اسب پری‌زاد، سنگ صبور، گزگ گزگ، garkak، نیم نخودک، اسب چل کره asbe chel korra، نیم کونک، گیک میر جلو kuyke mir jalو، بزک جنگلی شاه shorake، پوستی دوز، شمال دم کنده، وفای زن، ماه نو و او رفته نوا‌ه نو و خورفته نو، Mahe to va kho rafta، حور که پشیر درازمه، یک قیروت و دو فیروت، بز لنگی ( یا شیر مه گله شیر مه زودتر یا در پیش مه ) بی‌بی مه شنبه یا بی‌بی حور و فاطمه که و عشقه‌که )) و بسیاری اسوکه‌های دیگر که ریشه در فرهنگ و تاریخ این قوم دارد( کندو - غلامعلی رئیس الحاکرین دهیانی، ۷۶)

از مراسمات تفریحی دیگر در این شب اجرا موسیقی و رقص و سرگرم کردن مهمانان و اعضا خانه بوده است که بحث و بحث کردن و دایره زدن از مهمترین برنامه‌های این شب بوده است.

دایره در موسیقی شادبانه و در غروسی‌ها (سرتراشک و حنا حنا و یو ژرداری یا عربس کشون)، ختنه سوران و حتی در مواقع فراغت که خانواده دور هم جمع‌اند از جمله شب چله، نواخته می‌شود.

**بحث و بیت**

بحث و بیت گونه‌ای از مشاعره ادبی می‌باشد که در میان مردم سیستان رواج دارد، قالب شعری آن سبتک (دوبیتی) و



#### نمونه‌ای از بحث و بیت :

شروع کننده :  
دل از مه چشم مست دلبر از تو  
لب خشکیده از مه کوثر از تو  
بت یارم، دو ابرویت دو خنجر  
سر از مه سینه از مه، خنجر از تو

جواب دهنده :  
وه قرون سرای زینه زینه  
وه قرون سر و چشم سگینه  
اگه دوتو تو ره بر مه نمیده  
دو دس بر سر زو خنجر وه سینه

همچنین چيستال گفتن برای کودکان  
از نمونه سرگرمی‌های شب‌های  
چله در سیستان بوده است:

نمونه‌های از چيستالها:  
تندور پتر از کلوچه، صبح که یو  
می شی، ایچی نی شه ؟  
(نور پر کلوچه صبح که بلند می‌شی  
هیج چیز نیست)  
جواب: آسمان پر ستاره

ای نیم کو برف، او نیم کو جاله،  
میونکو یخ یخ بزغاله؟  
(این طرف کوه برف، اون طرف کوه  
تگرگ، وسط کوه صدای بزغاله؟  
جواب: دستگاه تمیز کردن پنبه یا  
به اصطلاح سیستانی «چر»

لو چزیه که از بالا می‌رفته  
گوچگونو دوربو فرزه  
(اون چیه وقتی اربالا می‌فته بچه  
هانش دورش جمع میشن؟)  
جواب: هندوانه یا به اصطلاح  
سیستانی «کول»

و یکی دیگر از کارهای رایج در این  
شب باری‌های محلی و ورزش‌های  
فردی و گروهی در سیستان است

از جمله برای بانوان : سمه گل - لبتک  
بازی - زیر دو منیکه - زیر خربکه  
برای پسران: کچ زور - کودی - چلیک  
-خسو- و...

جای جای ایران زمین به عنوان سرزمینی  
کهن با کوله‌باری مملو از آیین‌های هزاران  
ساله، یلدا بلندترین شب سال را به گونه‌ای  
خاص و برگرفته از آیین‌ها و سنت‌های  
بومی منطقه به صبح می‌رساند. آیین‌های  
شب یلدا گرچه در گذر ایام دستخوش  
تغییراتی شده اما همچنان در سنت‌های  
مناطق مختلف کشور مورد توجه قرار دارد.  
هرچند که زندگی ماشینی و گرفتاری‌های  
روزمره، موجب ایجاد فاصله میان مردم  
ایران با سنت‌ها و آیین‌های گذشته شده،  
اما هنوز هم جلوه‌ها و نمادهای از سنت‌های  
و یوزهای از ایران باستان در ایامی مانند شب  
یلدا و نوروز به چشم می‌خورد. در پایان،  
ذکر این نکته نیز بسیار مهم است، که دور  
هم بودن در شب یلدا و انجام صله رحم،  
موجب افزایش صمیمیت و محبت در نزد  
اعضای خانواده، رفع کدورت‌ها و در نتیجه  
ایجاد یک حس و حال مثبت در مغز و روح  
انسان می‌شود. پس شب یلدا تنها طولانی  
ترین شب سال نخواهد بود بلکه می‌توان از  
آن به عنوان یک شب با خواص روحی و  
تغذیه‌ای فراوان نام ببریم.

#### منابع

- طبیب‌زاده، محمود. «یلدا». حافظ (تهران)، ش. ۲۲ (دی ۱۳۸۴).
- مرادی غیاث‌آبادی، رضا. راهنمای زمان جشن‌ها و گردهمایی‌های ملی ایران باستان. تهران: نوید شیراز، ۱۳۸۷. شلیک ۴۶۵-۳۵۸-۹۶۴.
- سایت نيزار
- مطالبی از استاد خسروی استاد اویسی
- مطالبی از استاد بزرگ راده

## فلسفه نجومی یلدا

مجتبی عباس نژاد

روزهای پایانی پاییز علی‌رغم سرد و کوتاه بودن اما با خاطرات گرم و شیرین منتهی به یلدا گره خورده است. از کرسی و خوراکی‌های مرسوم شب یلدا تا اتفاقات فرهنگی، این شب همچون شاهنامه‌خوانی، فال حافظ و قصه‌های مادر بزرگ، بخش ثابت خاطرات ما از طولانی‌ترین شب سال است. اما شاید از فلسفه‌ی نجومی این شب کمتر مطلع باشیم. اتفاق غریبی هم نیست، شاید خیلی‌ها هنوز هم ندانند چرا آغاز بهار را جشن می‌گیریم و در لحظه تحویل سال که ثنیه‌ها را به دقت شمارش می‌کنیم دقیقاً چه اتفاقی در حال رخ دادن است.

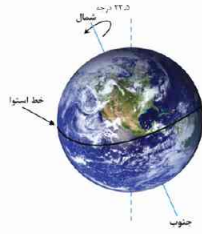
پیشینیان ما از سال‌های بسیار دور بر احوال آسمان دقت داشته‌اند. کشاورزی به عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین فعالیت آنان نیازمند توجه به زمان تغییر فصول بود. آن‌ها وضعیت حرکت ماه و خورشید و ستارگان را مورد توجه قرار دادند و به رابطه‌ی ای منطقه‌ی بین حرکات اجرام آسمانی و زمان تغییر فصول پی بردند. امروزه بهتر می‌دانیم که این رابطه، نه بر اساس گمان و اتفاق بلکه بر مبنای اصول علمی و نظم حاکم بر طبیعت است. آن‌ها با پیگیری مسیر حرکت خورشید در آسمان پی بردند که خورشید در هر روز کماتی را در آسمان طی می‌کند و اندک‌اندک دریافتند که اندازه قوس این گمان در همدی سال یکسان نیست.



تصویر شماره ۱: آسمان‌ها همیشه شاهد طلوع خورشید جلی‌گرتن قوسی در آسمان و غروب آن بودند. آن‌ها متوجه شده بودند که در زمان‌های مختلف سال، مکان و طول این قوس تغییر می‌کند.

مجموعه‌ی این توجه و کنکاش در آسمان، آنان را با زمان تغییر فصول و به عبارتی زمان مناسب کاشت و برداشت آشنا کرد تا به کمک آن، امکان تأمین خوراک بر پایه‌ی کشاورزی را فراهم آورند.

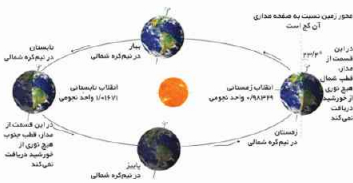
برخی به اشتباه تصور می‌کنند دلیل ایجاد فصول مختلف، تغییر فاصله‌ی زمین تا خورشید است به این معنی که در زمستان و به دلیل سرمای هوا، زمین در فاصله بیشتری از خورشید قرار دارد و در تابستان به دلیل فاصله کمتر زمین تا خورشید است که هوا نیز گرم‌تر می‌شود. اما جالب است بدانید که اتفاقاً در زمستان، زمین به خورشید نزدیک‌تر است و فاصله‌ی این دو در تابستان بیشتر می‌شود. اکنون به خوبی می‌دانیم که دلیل ایجاد فصول مختلف، انحراف محور زمین و هم چنین چرخش آن به دور خورشید است. اگر به کره‌های جغرافیایی دقت کرده باشید محور هیچکدامشان عمود بر زمین ساخته نشده است. این اتفاق دلیلی نجومی دارد و آن این است که محور چرخش زمین که قطبین آن را به هم متصل می‌کند حدود ۲۳.۵ درجه انحراف دارد.



تصویر شماره ۲: محور چرخش زمین به دور خودش دارای انحرافی به اندازه‌ی ۲۳.۵ درجه با خط عمود وارد بر صفحه‌ی دایره‌البروج است.

زمین با چرخیدن حول همین محور، روز و شب را برای ما به ارمغان می‌آورد و اتفاق کوتاه و بلند شدن طول شب و روز نیز وابسته به انحراف همین محور چرخش است.

زمین در مداری بیضی به دور خورشید می‌چرخد و در طی این مسیر، از چهار گذرگاه شاخص عبور می‌کند. منشأ علمی مناسبت‌هایی مثل نوروز و شب یلدا نیز در همین گذرگاه‌ها موسوم به اعتدالین و انقلابین نهفته است.



تصویر شماره ۳: در نقطه اعتدال بهاری که همان نوروز ماست، خورشید بر تمام سطح زمین یکنواخت می‌تابد و طول شب و روز در تمام زمین برابر است.

با حرکت زمین به سمت نقطه انقلاب تابستانی که معمولاً روز آخر خرداد یا اول تیر است، به دلیل زاویه ۲۳.۵ درجه محور زمین، طول روز در نیمکره شمالی به حداکثر می‌رسد و خورشید با زاویه‌ی بیشتری بر این ناحیه می‌تابد. در نیمکره جنوبی اما عکس این اتفاقات رخ می‌دهد. یعنی ساکنان این منطقه در طول روز، خورشید را در کمترین ارتفاع می‌بینند و طولانی‌ترین شب را نیز تجربه می‌کنند. از ابتدای تابستان تا اول پاییز طول روز اندک‌اندک کم می‌شود. اول پاییز یا به عبارتی نقطه اعتدال پاییزی در اول مهر مجدداً طول شب و روز در هر دو نیمکره شمالی و جنوبی یکسان می‌شود. مسیر حرکت زمین به دور خورشید ادامه پیدا می‌کند تا اینکه ۳۰ آذر و یا اول دی، به نقطه انقلاب زمستانی می‌رسیم. راستای انحراف زمین در این نقطه به گونه‌ای است که خورشید بر نیمکره جنوبی با زاویه بیشتری می‌تابد در حالیکه نیمکره شمالی به دلیل زاویه تابش کم خورشید، کوتاه‌ترین روز و طبیعتاً طولانی‌ترین شب را سپری می‌کند. این زاویه برای عرض‌های شمالی‌تر کم و کمتر می‌شود به طوری که در انقلاب زمستانی، خورشید در قطب شمال زمین هرگز طلوع نمی‌کند.

# جشن بادبره

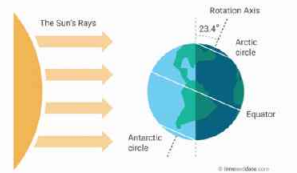
سمیه امامی فر

وایو ایزدی پیچیده است با چهرای چندگانگه، در حالیکه وایو در یشت پانزدهم ایزدی جنگجو ترسیم شده که قادر به حمایت از آفریدگان سیند مینوی است، جایی دیگر در اوستا به عنوان خدای دهشتناک مرگ ظاهر می‌شود. در کتابهای پهلوی فرق بین وای خوب و وای بد به طور آشکاری مشخص شده است، وای خوب در کلام اوستا روان‌های بیک را به بهشت راهنمایی می‌کند و وای بد، نفس ارواح را می‌گیرد. «او روان‌های در حال نفس‌کشیدن را می‌میراند که مرگ خوانده می‌شود».

وایو صفات زیادی دارد از جمله: جوینده، نیک‌کار، چیره شونده، پیش‌رونده، پابنده، شکست دهنده و... بسیاری از پادشاهان و پهلوانان ایران‌زمین برای پیروزی بر دشمنان خود از وایو کمک خواسته‌اند. علاوه بر آفرینش‌های آهورایی، اهریمن و سایر بلیدی‌ها نیز به او قربانی پیشکش می‌نمودند اما همواره خواسته‌های آفریدگان آهورایی برآورده می‌گردید نه اهریمنان، چنانکه آزی‌دهاک از وای درخواست می‌کند، اما وی نمی‌پذیرد و کتاباب نمی‌شود، اما فریدون مراسم نیایش را برای پیروزی بر آزی‌دهاک به جای می‌آورد و وایو ی جلاک او را کتاباب می‌کند، بر طبق سرودهای اوستا این ایزد به درخواست دوشیزگان پاک برای رسیدن به شوهراي دایر و زینا نیز پاسخ مساعد می‌دهد. نتیجه این که وایو ایزد باد و خدای جنگ و ایزدی جنگنده بوده و در عین حال ایزدی برکت‌بخش و در راس ایزدان بستانن آیین خاصی بوده و پیروانش او را بسیار می‌ستودند.

برگزاری جشن به مناسبت‌های مختلف، در همه جای جهان رواج دارد و مردم ایران نیز در جشن‌های ملی و تقویمی، مراسم شادمانی و یابگویی برپا می‌کردند. «جشن بادبره» با باد روز یکی از این آیین‌های مردمی است که از روزگار گذشته در مناطق مختلف کشور برگزار می‌شده است. در ایران باستان هر یک از روزهای ماه شمسی نام جنگانه‌ای داشتند که این نام‌ها برگرفته از نام ایزدهای (فرشته‌های) دین زرتشت بودند. این ایزدها هر کدام نگهدارن یکی از نیروهای موجود در طبیعت، اسطوره‌ها و آرمان‌ها هستند. دوازده روز از روزهای ماه به نام دوازده ماه سال است که هر وقت نام ماه با نام روز یکی می‌شد، ایرانیان آن روز را جشن می‌گرفتند. روز بیست و دوم از هر ماه «هاده» نام دارد، این واژه در اوستا «هات» و در پارسی جدید «هاده» خوانده می‌شود و ایزد کههان آن نیز به همین نام است. وایو: «هاده» یا واته-وایو، نام اوستایی ایزد-باد (وایو) و هوا (واته) در دین زرتشتی است، که از ایزدان مشترک ایرانی- هندوس- ایزدی با طبیعتی دوگانه خوب و بد زیرا باد از هر دو جهان نیک و بد می‌گذرد. این وجود همزمان فرشتهوار و شیطانی است با بزناتس‌قابل ستایشی یا دنیا که در آیین زرتشتی شیطان است. در بند ۲۴-۲۳ (یشت پانزدهم اوستا) وایو معنای اسمی را بدین‌سان بیان می‌کند:

«براستی اندر وای نام من است؛ از آن روی که من هر دو آفرینش- آفرینش سیند مینو و آفرینش انگر مینو را می‌رامم (بر هر دو آفرینش چیره می‌شوم، به هر دو آفرینش می‌رسم).»



**تصویر شماره ۴:** دقیقاً از فردای یلداست که با حرکت زمین به سمت نقطه اعتدال بهاری بر طول روز افزوده می‌شود و رسم نگداشتن یلدا، به زیبایی و منطق بر طبیعت، آغاز چرخه بر تاریکی را گرمی می‌نارد.

انقلاب زمستانی جدای از خطرات یلدا، اتفاقات ماندگاری هم به یادگار گذاشته است. جام جهانی سال ۲۰۱۰ و بازی خاخره انگیز پرتغال و کره شمالی را که با برد پر گل پرتغال همراه بود بخاطر بیابرد این بازی برای ما در تیمکره شمالی مطابق با ۳۱ خرداد ماه برگزار می‌شد. اما در تیمکره جنوبی و محل برگزاری این مسابقات یعنی آفریقای جنوبی، شب یلدا بود برای بازیکنان کره شمالی، شب تلخ شکست واقعا به درازا کشید! قصه خندهدار پایان جهان در سال ۲۰۱۲ را هم مرور کنید. طبق شایعات فراگیر آن روزهای نه چندان دور، داستان پایان جهان درست با شب یلدا مقارن شده بود و این شایعه چنان فراگیر شد که احتمالا بحث داغ بسیاری از خانه‌ها در یلداي آن سال، قصه پایان جهان بود. آن شب سیاه یلدا هم به سرآمد و جهان به پایان نرسید تا رو سیاهی‌اش بماند بر اهل آن شایعه.

پیشنهاده می‌کنم یلداي اسما، رسم پیشینیان مبنی بر توجه به آسمان را هم پلس بداریم، اگر اسما و از ابتدای تاریکی آسمان در شب یلدا برای خرید یا شب نشینی از منزل خارج شدید، در افق غربی هلال باریک و جوان ماه را هم بنگرید. شب یلدا و از حدود ساعت ۲۱ نیز به راحتی می‌توانید خوشه ستاره‌ای پروین را که شبیه خوشه‌الکوری کوچک متشکل از شش ستاره از افق شرقی طلوع کرده رصد کنید. گفتیم که مردمان قدیم با پیگیری مسیر حرکت خورشید، به تفاوت ارتفاع آن در هر روز از سال و در ساعتی مشخص پی برده بودند. اگر عکاس با حوصله‌ای هستید می‌توانید همین تجربه را در قالب عکاسی انالما از خورشید تجربه کنید.

سرمزین هیرمند فرمند دارد که با اصول اقتصاد معیشتی دلبپروزی و کشاورزی پیوند داشته است. یکی از موضوعات مهم و اساسی در فرهنگی مناسک و مراسمات ملی و مذهبی تعیین زمان دقیق رسیدن ایام و وقت این مراسمات است که در اصطلاح مردم‌نگاری و تاریخ به گاهشماری معروف است در منطقه سیستان و بلوچستان، وایو مردم روزی به ردهای از تمدن رسیده‌بودند که گاهشماری وینوی خود داشتند، حتی امروز هم گاهشماری قهروشان - که حساب محرم و عید فطر و قریان را با آن نگاه می‌دارند- ویزو ی خودشان است هم ازاین‌روست که برای حساب و کتاب میان خودشان از نام ماههانی استفاده می‌کنند که در هیچ منبع دیگری، جز فرهنگ سیستان نمونه ندارد، لیورجان بیرونی می‌گوید که از ابوسعید احمدین محمدین عبدالجلیل سجستانی شنیده است که از پیشینیان سحستان این گونه نقل می‌کرده است: مردم سیستان ماهه‌ای خورشیدی را به نامهای دیگری می‌خواندند و از فروردین‌ماه آغاز می‌کردند (جواد اوسی، گاهشماری سیستان).



**تصویر شماره ۵:** اگر به صورت دوره‌ای و در طول سال، از خورشید در یک ساعت مشخصی مثلاً ظهر شرقی عکاسی کنید، پس از انعام پروژه به تصویری زیبا شبیه عدد ۸ لاتین از جایگاه خورشید در طول یک سال دست می‌یابید.



روز ۲۲ بهمن ماه هر سال «باد روز» نامیده می‌شده و در این روز جشنی به نام «بادروزی»، «کُژین»، «بادبیره» یا «باد وره» در گرمیداست آیزد باد برگزار می‌گشت

متأسفانه از این جشن هم مانند سایر جشن‌های باستانی ایران اطلاعات دقیقی در دست نیست. ابوریحان بیرونی در مورد این جشن می‌گوید:



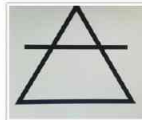
شکل یک: این علامت در نوردیک نشانه قدرت باد است.



شکل دو: نماد هوشناسی و سرعت باد



شکل ۳: نقش سه دایره در فرهنگ سلتی نماینده ۵ عنصر اصلی طبیعت است، آب هوا خورشید زمین و آتش



شکل ۴: نماد هوا در کیمیاگری

«در قم و حوالی آن باد روز یا مراسم بسیار مفصلی که با شادی و پایکوبی همراه است، برگزار می‌شود و بازاری تمارک می‌بیند که در آن وسایل شادی و گونهای کارناوال برپا می‌گردد، اما در اصفهان این روز را «کُژین» می‌نامند و جشنی تمارک دیده می‌شود، به مدت یک هفته چون جشن‌های بزرگ به طسول می‌انجامد.»

این جشن نیز با بازار همگانی همراه بوده است و در آن روز ریمسان‌هایی از نخ هفت رنگ را به اغوش باد می‌سپرداند.

«افسانه‌ای نیز درباره‌ی این جشن وجود دارد: گویند هفت سال در ایران باد نیامد. در این روز ششانی پیش کسری آمد و گفت: دوش آن مقدار باد آمده که موی پر پشت گوسپندان بچسبید. پس در آن روز نشاطی کردند و خوشحالی نمودند و به این نام شهرت یافت.»

## خواب آنها در شب یلدا

محمد پرشان

آب عنصر تاریخ ساز و تمدن پروری است که از دیرباز همواره مورد توجه جوامع انسانی بوده و با دیده ی احترام به آن می نگریسته اند. نقش و حضور بنیادی آب در اسطوره های آفرینش و تاووم آن در فرهنگ جاری و باورها و آیین ها، از جمله جهان بینی های فرهنگ انسانی است که به تناسب شرایط حاکم بر پیدایش شکل گیری فرهنگ ها و مناطق مختلف جهان صورتهای متفاوتی دارد.

آب یکی از مقدس ترین عناصر طبیعی نزد مردم جهان و ایران باستان بوده و هست. به باور این مردمان آفرینش آب پس از آفرینش آسمان و پیش از آفرینش سایر موجودات صورت گرفته است. مردم ایران زمین از دیرباز به ارزش آب آگاهی داشته و می دانسته اند که آب ویژگی حکمت نور را به ارث می برد، آب الگوی تطهیر است و از آنجا که طهارت بازگشت به پاکی است آب نماد نوزایی هم به شمار می رود و به همین خاطر رودخانه ها، چشمه ها، دریاها و قنات ها دارای جایگاه آیینی و اعتقادی بودند چون آب با قابلیت های مختلف خود مانند حیات، تاریکی، درخشندگی، پاکی، رونق و رواج روشنائی، سکون، آرامش و تحرک احسالت متفاوت در روح و روان انسان گذرانده است.

در باور ایرانیان باستان هر جایی که آب وجود داشت حیات نباتات و جنبشی و زندگی به وجود آمده است و هر نوع تماس و ارتباطی با آب موجب شکوفایی شده است. مردم عقیده داشتند که در آب نیروی نهفته خاصی وجود دارد که قادر است آنها را از امراض و بیماری ها نجات دهد و آب برتر از همه تماد آزادی است. ایرانیان باستان در تمامی جشن های خود به موضوع آب و تقدس و اهمیت آن اشاره دارند و نقش اسطوره ها در همه جای این جشن ها مشاهده می شود، براساس یک باور اسطوره ای، زمین بر شاخ گاوی نهاده شده است و آن گاو بر پشت ماهی قرار دارد که در دریای بیکران زمین شناور است و به هنگام تحویل سال گاوی زمین را از روی یک شاخ به روی شاخ دیگری جابجا می کند و بر اثر این حرکت زمین تکان می خورد.

منابع

- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۵)، «پوستا کهن ترین سروده ها و متن های ایرانی»، چاپ دهم تهران: انتشارات مروارید.
- بختیاری، رحمان. ۱۳۸۹. «مضامین اساطیری در کرده ی یکم رام شیت فصلنامه ادبیات داستانی و اسطوره شناختی».
- Iranica.org/article/s/Yay
- en. wikipedia.org/wiki/Yay/vata

«همچنین در باور ایرانیان باستان در آب نیروی نهفته ی خاصی وجود دارد که قادر است آنها را از امراض و بیماری ها نجات دهد و همه ی آنها در لحظه ی نامعنیتی از یکی از شب های سال از حرکت باز می مانند و آن شب شب یلداست این شب جشن گرفته می شده است چون بر این باور بوده اند که آنها در شب یلدا به خواب می روند و در یک لحظه ی خاص دست یا چیزی دیگری در آن فرو نمی رود. کیفیتش شبیه انجماد، اما جز در آن لحظه هر نیازی بخواهند و هر چه آرزو کنند برآورده می شود و به همین منظور در بسیاری از جاها که قناتهای استخری وجود داشته طی مراسمی در اولین ساعات دی ماه درب قنات را مسدود می کرده اند و آنها تا شب چله کوچک یعنی شب سده به مدت چهل شبانه روز به خواب می رفته اند و شب سده شب بیماری آنهاست.»

در صورتی که آب نر باشد و در شب سده رها نشود طغیان نموده و مسیر را ویران می کند ولی آب ماده آرام ارام راه خود را باز می کند. پس شب سده باید راه آب باز شود و راه آبهای راگد نیز باز می شود تا آنها و مزارع و درختان به سلام و تبریک یکدیگر بروند در حالیکه حضرت خضر بی صبرانه منتظر پیوند آب و زمین است. خضری که سفر خود را از جشن آبریزان در تیرماه آغاز و در جشن انگتان آبان ماه استراحت کرده و شب چله بزرگ شاهد خواب آنها و شب سده در انتظار بیداری آنها در اسفند ماه منتظر روان شدن آنهاست و خضر در باورمندی بسیاری، جان آنهایتا یا ایزدبانوی آنهاست که آرزوی هر دو رسیدن به سرچشمه های روان است. در لحظه خواب آنها، درختان سر فرود می آورند و به آنها سلام می دهند و در آن لحظه دریاها، آشارها و جویسرها از صدا می افتند و آن لحظه، لحظه ی نزول برکاتی است که سبب سرسبزی و سرزندگی است و از تجدید حیات و نو شدن خبر می آورد. لحظه ایستادن و باز از نو به حرکت در آمدن و به نور روز پیوستن است. ایرانیان باستان از تغییر فصول و پدیده های چله و تغییر آنها آگاه بوده اند. آنها شب چله یا شب یلدا را فصل جشن می گرفته اند.

– میرشکرایی، محمد (بی تا)، خضر در فرهنگ عامه و فرهنگ رسمی ایران: میرشکرایی، محمد (۱۳۸۰)، آسان و آب در ایران، کتبی: آب، تهران.

– تحقیقات میدانی نگارنده که مستمای تهیه فیلم بلند «خواب آنها» با کارگردانی ارش العالی شد و از شبکه مستند صدا و سیما پخش شده است.

## آرزوهای کوچک گردشگری

تن درختها دفتر تو نیست

با روی خاک نرم و زیتونی چلیپار می‌گذاریم ... رد کفشی‌هایمان انگار که قدم به ماه گذاشته باشیم، خاطره‌ای نفرمای آرمسترانگ را تناعی می‌کند. از لایه‌لای درخت‌های گرمسیری ماریچ می‌رویم و گروه، کبسه زباله‌ها را در مشت می‌فشارد و دندان بر هم ... - آنقدر حجم زباله زیاد است و با تار و پود خاک و گیاه یکی شده که در گشت یک ساعتی ما دردی دوا نمی‌شود. رسیدهایم به درخت، هر شاخه راه خود را تا آسمان پیدا کرده و سر خورده تا زمین و تن داده به خاک و ریشه زده و از هر شاخه تنهای دیگر و هزاران شاخه تا آسمان رفته است و این است اعجاب انجیر معابد. درخت صدها و شاید هزاران ساله ی پای ساحل ... وقتی فاضله‌ی زمین تا بریس را طی می‌کنی، یکی دیوتا دیده می‌شود. در زمین، انجیر قرمز نارنجی هنوز از شاخه آویزان است و صدای آنها که چیده‌اند می‌آید؛ مزناش ترش و عجیب است. گویا هنوز نرسیده. می‌گویند کنار معبد هندوها می‌روینده و سیدار تا زیر این نوع درخت به نیروانا رسیده است و از این رو برای بوداییان درختی مقدس است و برای دیگران عجیب ... و برای ما از این رو

“دل آدم می‌گیرد و آرزو می‌کند در این صفحه از سرزمین، گروهایی از مردم که اغلب با نام سازمان‌های مردم نهاد محیط‌زیستی و گردشگری شناخته می‌شوند و با هر طبیعت دوست دیگری که نگاهش با نگاه درختها و زمین تلاقی می‌کند. این لباس آلوده را از تن طبیعت بشوید و بگذار خاک و زمین با پوست خودش نفس بکشد و به آدمی‌زاد اکسیژن و گیاه برساند و خیر و برکت، انشالله...”







## فراخوان عکس

مجله تخصصی میراث فرهنگی،  
صنایع دستی و گردشگری  
سیستان و بلوچستان



## موضوع آزاد / طبیعت / مردم شناسی آداب و رسوم / صنایع دستی و ...

استقبال از سبک های مختلف عکاسی و  
زوایایی که کمتر دیده شده یا نشده است.  
تملی حقوقی مادی و معنوی عکس ها  
متعلق به عکاس می باشد و مجله کاو تنها  
با اجازه و با نام عکاس، نسبت به چاپ آثار  
اقدام خواهد کرد.

ارسال آثار به:

kavmagazineinfo@gmail.com

شماره تماس:

۰۵۴۳۳۲۲۵۳۰۲

(داخلی ۳۰۹)



## فراخوان مقاله

ماهنامه تخصصی میراث فرهنگی، صنایع دستی و  
گردشگری سیستان و بلوچستان (کاو) در محورهای زیر مقاله می پذیرد:

- مطالعات باستان شناسی و پژوهش های میان رشته ای میراث فرهنگی

- جنبه های مختلف مردم شناسی

- ابعاد و تئوری های گردشگری و توسعه اقتصادی

- صنایع دستی از احیا تا اشتغال پایدار

### توضیح مهم:

اولویت انتشار با مقالاتی است که موضوعات فوق را در حوزه  
سیستان و بلوچستان مورد پژوهش قرار داده باشد.

### راهنمای تدوین مقاله:

از نگارندگان محترم تقاضا دارد مقالات خود را با توجه به  
نکات ذیل تهیه و به دفتر مجله ارسال کنند:

۱- مقاله در برنامه موضوعات جدید و حاصل مطالعات و  
تحقیقات نگارنده و نیز مستند به تحقیقات قبلی با ذکر مآخذ  
باشد.

۲- ساختار مقاله شامل چکیده حدود ۲۵۰ کلمه، مقدمه که  
جای سابقه موضوع نیز باشد، توضیح روش تحقیق یا بررسی،  
متن اصلی و نتیجه گیری و جمع بندی باشد.

۳- مقاله در نشریه دیگری چاپ نشده و در سایر جاها یا مجامع  
علمی دیگر ارائه نشده باشد.

۴- در مورد مقاله ای ترجمه شده اصل مقاله (به زبان اصلی  
ا نیز ضمیمه و ارسال شود.

۵- مجله در چاپ خوب خط منشی های خود در صورت لزوم  
مقالات را ویرایش خواهد کرد.

۶- متن مقاله با فونت ۱۲ B Nazanin و عناوین با فونت ۱۴  
تایپ شود.

۷- نمودارها، شکل ها و جداول تا حد امکان به صورت آماده  
چاپ، ارائه و مندرجات، عنوان و شماره گذاری آنها روشن و  
مشخص باشد.

### راهنمای نگارش:

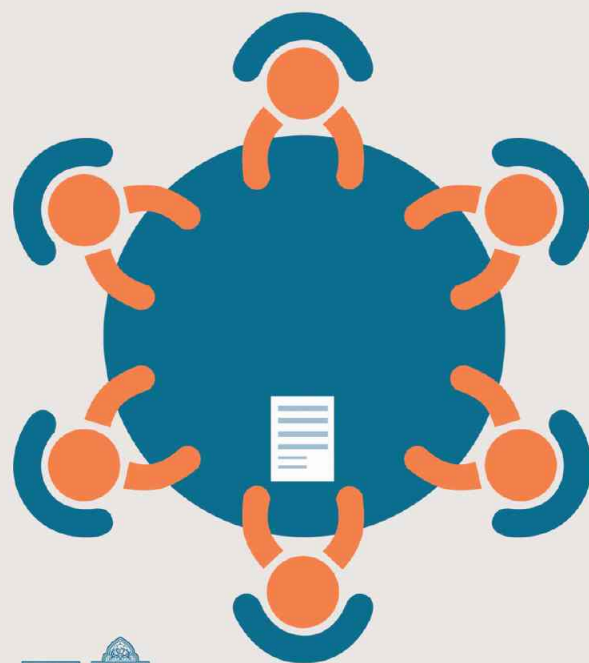
نقاسی سیستان و بلوچستان (رامدان، طراز شهید مطهری، خزان امداد، داره گل، سوارث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، معماری و پژوهش، ماهنامه تخصصی، کاو  
تلفن: ۰۵۴۳۳۲۲۵۳۰۲، داخل: ۳۰۹، سرخط: ۰۳۹۲۲۲۲۱۱۷۷، پست الکترونیک: kavmagazineinfo@gmail.com

## گالری موزهی جنوب شرق

از کلیه هنرمندان رشته‌های هنرهای تجسمی دعوت می‌شود در صورت تمایل به برپایی نمایشگاه نقاشی، مجسمه‌سازی، ویدئو آرت، پرفورمنس، اینستالیشن، خوشنویسی، عکاسی، مولتی‌مدیا، اسناد و کتب خطی، لوح‌های نبتی، نگارگری و کلیه شیوه‌های هنرهای زیبا و آثار میراث کهن، به موزهی جنوب شرق، واحد انتشارات و تبلیغات مراجعه نموده و یا با شماره تلفن‌های زیر تماس حاصل نمایند.



تلفن‌های تماس:  
۰۹۳۹۴۴۸۷۱۴ - ۰۵۴۳۳۲۲۵۲۰۲ (داخلی ۳۰۹ و ۲۷۵)  
برپایی نمایشگاه در گالری موزهی جنوب شرق رایگان است.



## شرکت در سلسله نشست‌های تخصصی

معاونت پژوهشی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان در نظر دارد سلسله نشست‌های تخصصی با موضوعات مختلف کاری از جمله: اقتصاد هنر، کارآفرینی و اشتغال گردشگری، اشتغال پایدار در صنایع دستی، ادبیات فولکلور، گردشگری ارزان قیمت، اسطوره کاوی و... را برگزار نماید. علاقمندان به شرکت در نشست‌ها می‌توانند با معاونت پژوهشی تماس بگیرند. همچنین پیشنهادهای شما در زمینه معرفی سخنران و موضوعات مختلف مورد علاقه تان، در نشست‌های بعدی لحاظ خواهد شد.



# سال ۱۳۹۶

## سیستان و بلوچستان

### مقصد گردشگری ایرانیان

